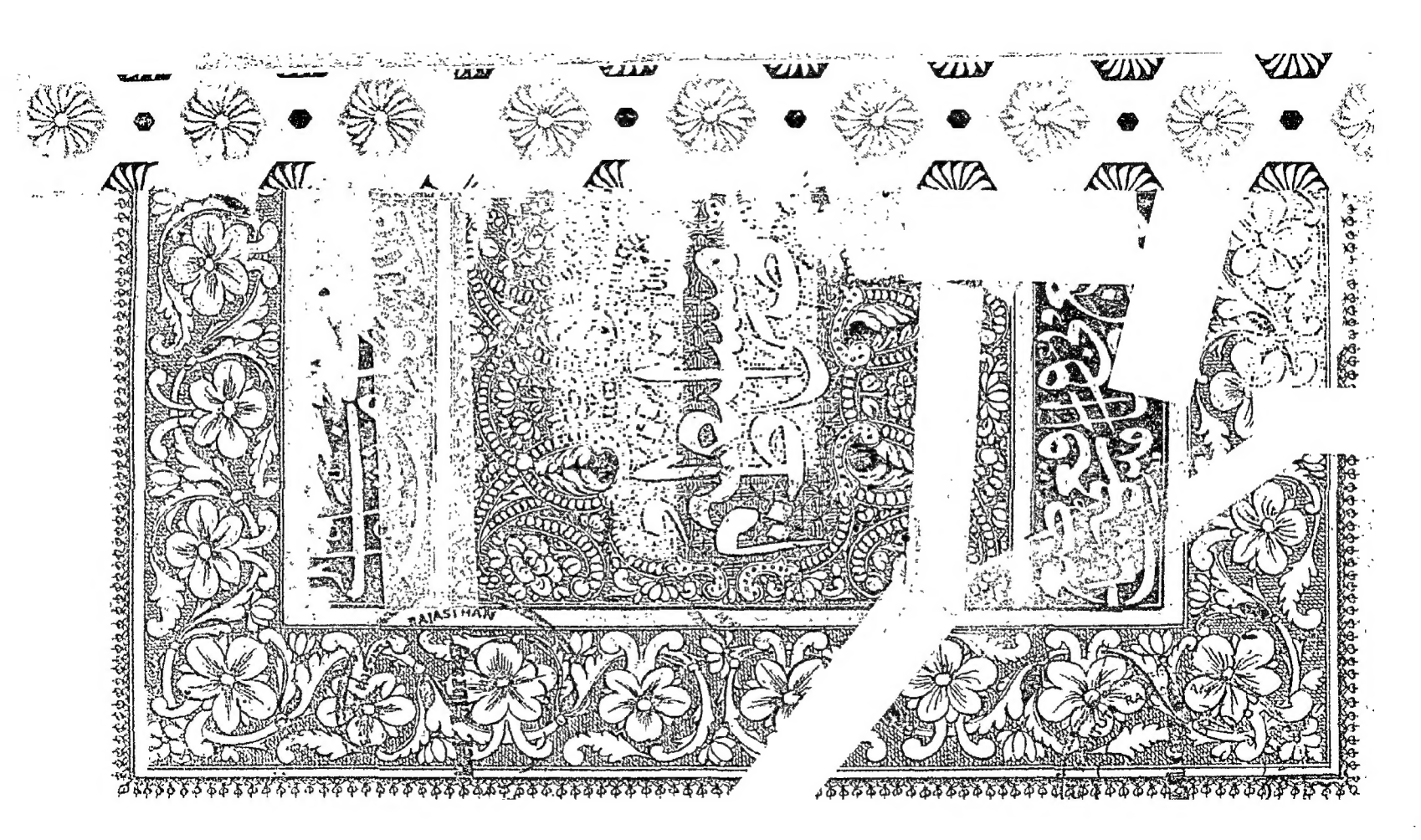
RAJASTHAN

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد یکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد و در حیطه بیان احدی جز ذات پاک وی نیاید
و بعد ازان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَآ اُحْصِیْ ثَنَآءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَآ اَثْنَیْتَ
عَلٰی نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انام سید رخشد و شکر یکه حق الای بی حصر و احصای ویراکه در هر لمحه بر ارباط انعام
که مرکز دائره لطف سرمدانی است ریزان بیمادادانماید از هیچ مخلوقی برنمی آید چه این شکر خود نعمتی است
که بجنبش هیچ نعمتی نمی تواند و بمناسبت و مقایست وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که
مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الآباد در
تکاپوی بی قیاس کند و باز خفره موازنه شکر نعمار در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش
جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مجمل وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوْهَا را بمحکمه بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس ازین مشت خاک سهمه ارحمد شکر نعمی آید
مگر انچه او تعالی بلطف عمیم خود بان امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوه
خود متبری گشته اتباعاً لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون

نکشد و بنکته وکالت و دولابت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون و بیچگون بر تعلیم حمد و شکر خود این
ناچیز محض انبوا خته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشد
واشهد ان لا الٰه الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وسبحان
الله والحمد لله ولا الٰه الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم را همدم و همنفس و مونس نفس خود ورزد و درود نامحدود بر
علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطلع جریده اصفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا
گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین
تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلبیس اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه وعلی اله واصحابه اجمعین وعلی ورّاثه ونوّابه الی یوم الدین
وعلینا معهم وفیهم برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد میگوید عاجز ذلیل
الراجی لرحمة الٰه الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل کرنعم الٰهی در باره این ضعیف نامتناهی است واز
اعاظم آن حضور مخفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب ولایت مرکز دایره
ولایت دلیل سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی ومنبع آثار مصطفوی
سلاله خاندان صلب طاهر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی
حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین
تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد متّع الله المسلمین بطول بقائه ونفعنا وسائر
الطالبین بفواله وافعاله واحواله است واین ضعیف در اوان حضور ان
مجلس یک ماس باستماع کلمات هدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و خیر خواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین اشتراک
بهم رسد و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفص تحریر نیافته اگرچه از عیان
تا بیان واز حضور تا غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری ما لا

يَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاهد عدلست لیکن بحکم مَالَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ
کرهمت در اتمام این امر چسپ بسته و نیت خالص از ته دل درست نموده سعی بیش از بیش بجا آورد
و در اثنای تحریر این کتاب مستطاب با دراقی چند کر جناب افاوت مآب قدوة فضلاء زمان زبدة
علماء دوران مولانا عبدالحی ادام الله برکاته کر در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت آگین را کر از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
شنیده دران اوراق تحریر کرده بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمید و باب ثانی
و ثالث این کتاب را بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن اولی در تالیف این
کتاب چنان مینمود کر بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه انچه از زبان هدایت
نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن از انجا
نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات والتسلیمات مدبر و
فطرت مخلوق شده بنا علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
و تقریر مصفی مانده بود و لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد
تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان کر بعلوم رسمیه
معتاد اند از محض ترجمه انچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود
لهذا در بعضی مقامات گوناگون از تقدیم و تاخیر در بعضی قیدی از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء الکاملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله
قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف هر بار
را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر
مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب داخلت عقل ناقص این بیچیدان راه یافته باشد باصلاح حضرت
ایشان منجبر گردد و این کتاب الصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب
ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید

ومبادی را بلفظ تمہید ومقاصد را بلفظ افادہ مصدر ساخت وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ **مقدمہ** وآن مشتمل بر سہ افادہ است **افادہ** باید دانست کہ ثمرہ شریعت و طریقت واساس حقیقت ومعرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچہ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تلویحی است بآن این مسئلہ اگرچہ مجمع علیہ صوفیہ کرام است بلکہ متفق علیہ طوایف انام مگر اینجا نکتہ ایست لبن بار کہ اکثر اہل زمان ازان در غفلت ونسیان اند وآن تمیز است درمیان حب نفسانی کہ ملقب بعشق است وحب ایمانی کہ مشہور بحب عقلی است چہ اول از واردات مبادی سلوک است وثانی از کمالات انبیاء کرام ومقامات اولیاء عظام اکثر عوام صوفیہ اول را بجای ثانی نہادہ ومشائر الیہ باشارات شرعیہ پنداشتہ در تطبیق سیر انبیاء واولیاء باحوال اہل عشق ومواجید تسویلیات بیحاصل بکار میبرند حال آنکہ سیر این بزرگواران ہیچ گونہ بواردات این سالکان مطالبت پذیر نیست بتفصیل این اجمال آنکہ مراد از عشق قلقے وشورشی است کہ در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید ودر تمام قوای باطنہ سرایت می کند وغایتش وجدان آن مقصود ووصال آن محبوب است موقع اول این قلب است کہ محل جمیع کیفیات نفسانیہ است وثانیاً سایر قوای باطنہ وغایتش اضمحلال واز خود رفتگی طالب است در وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق واضطراب فرو می نشیند وکیفیتیکہ مسمی بعشق ست زایل میگردد ومراد از حب عقلی انبعاث داعیہ طلب چیزی است کہ طالب برفواید ومنافع او وحصول احتیاج خود بسوی او مطلع شدہ واین داعیہ مقاسات مشاق طریق طلب را بر وی سہل گردانیدہ وباین سبب کمر ہمت در طلب او بستہ وہر حیلہ کہ در کیسہ فکر خود میداشت بر طلب او باختہ واز سر وسامان خود درگذشتہ اختیاراً لا اضطراراً وموقع اول این عقل است کہ خزانہ معلومات است وثانیاً در سایر قوای باطنہ ہمین داعیہ سریان میکند مثل سریان آب از اصل شجر در برگ وثمر او پس در عقل چہ افکار وانظار است کہ برای تحصیل او درست میکند ودر قلب چہ عزائم وہمتہا است کہ در طلب او می انگیزد ودر جوارح چہ مشقت ہا وترک مالوفات است کہ در سلوک طریق آن بر خود

می پسند و چنانکه نتیجه حب اول فنا در علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی کہ بنفس خود
همچنین ثمره حب ثانی فنا در همت است یعنی هر چه میگوید یاد از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود
و هر فکری و نظری کہ نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل و ساوس لایعنیها
است و هر چیز و بغضی و استحسانی و کراهتی کہ بملایم و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لایلتفت الیها است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
حکومت و فرمان روائی خود قرار گرفته بخلاف حب اول کہ استیلاء تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شد چه بسا است کہ عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لاسیما عند التعارض بین
المحبین مثلا نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد از بسکه شارع یا والدین کہ نزد
او محبوب و بحب عقلی اند تعرض از ین امری نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
مکروه و مبغوض از صمیم عقل میدارد گو با عتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه
مقر اصلی او عقل است و از انجا جنود و القوا طبیعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را
هیچگونه در ان راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان محبوب زایل میگردد و لهب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصال محبوب رو باز زیاد می نهد از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد کہ هر گز آن وسعت
و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اذا فات الشرط فات المشروط
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال اوضح
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود و مثلا عطشان را نزد یک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب بنسبت آب عشق بهم
رسیده یعنی از جذر طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنا یافت او سر بر میزند اگر چه از کسی نشنیده
باشد کہ آب مسکن عطش است و اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش باب زلالی می رسد و از ان سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او
سرایت میکند در ان زمان یک حالتی وارد میشود کہ تعبیر از ان بجز لسان ما سوای آب نتوان کرد

کرد بلکه لبا است که خمازی بشیشه لبکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را بنسبت آب حب عقلی است چه میدانند
آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاض آنها که سرمایه معاش و
اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت
منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تفرقات و داعیه است که در طلب باران از ایشان صادر
میشود و چه حیل و تدابیرات است که در ترکیب دولابات و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه
مشقتها است که در حفر آبار و کری آنها و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان
دربهایم ایشان میگذرد و ایشان آنهمه را کمال وافتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی در امثال
این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در ان دخلی نیست
و اگر احیاناً کسی از ایشان در ین امور فاتر الهمت شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و بفضاحت
و دون همتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر یکه آب بدست ایشان می آید بر فواید و منافع او یعین
الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن فرحان
و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون اینمقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که
حق جل و علا لبعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمخصص
عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از ان بنسبت خود بدایت میکند و ایشانرا باین سرمایه
سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ و هر یکی را از ین نوعین اسبابی و موایدالتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص
میابد و از بسکه طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این
امور اربعه را بوجود تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده م** از بسکه حب ایمانی و احوال و
مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای

آن به نبوت است براه نبوت و نسبت بنبوت مسمی کرده شد و از بسکه حب عشقی و احوال سنامات او و
نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در حب وجود حضرت حق که آنمعرفت خلاصه ولایت است
میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت است براه ولایت و نسبت
ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات
طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلالا لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ ننموده لهذا
چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحبین عقد کرده شود و
از بسکه در یافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از رذایل و تحلیه آن بفضایل و بجا آوردن عبادات شرعیه
بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو
طریق و موخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سرشته کار خود بدست
آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود روشن نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت
از ذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از پیش بکار برده اند اما بحکم آنکه **مصرع**
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملایمه هر قرن جدا جدا
میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه مصلحت
دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است
تعیین کرده شود و در تجدید اشغال سه طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این طرق ثلثه اشهر
الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه
نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب
بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است گردید و بالله التوفیق و بیداز مه التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان وجوه تمایز
طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن
مشتمل بر دو افاده است افاده ۱ باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر
است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع
دیگر تواند شد چنانچه اشاره بسوی اینمعنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد
افاده ۲ اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر
است باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع عناصر
است جذب میکند تا اورا فانی در خود گرداند و بهرنگ خود در آثار و احکام بسازد ولیکن
چون غبار یکه مجتمع در جوتوده شده است عایق از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که
در میان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باین سبب اصوات هایله رعدیه
و شعل ناریه برقیه حادث میشود زیرا که اجزای ناریه بسبب بشدت و حدت خود بعضی عوائق را تحلیل
باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد و اجزای لطیفه
دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی
حضرت بچنین است در نشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر را بالطرق المعهودة فیما
بین الصوفیة للذکر المجهر الموضوعة لدفع الوساوس و جمع الخواطر و توفیق الارواح
از نور و سکینه و التذاذ بالاقبال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر
الخفی الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ و لحصول الالتذاذ بالخلوة و السکوت
و النفرة عن المخالطة مع الناس و المکالمة معهم اضمحلالی و خمولی
می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ اینمعنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی باصفات دیگر طالب را از از
انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الطف و اعلای تجلیات
و اقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است

در ذهن او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم الشموخ بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
و را کاه مثل چشم و امنصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بزند
اگر احیانا خطره ماسوا در ذهن خطوری کند هر آینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این معنی
لفکر است نزد یک قوم بالجمله چون طالب باد راک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند
و آن تجلی پیوند جان او میگردد و الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست و کرخود ساخته و با او امتزاج
بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک است و قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي درشان
اوست و سبب محجوبیت باین مشتی خاک اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود
چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای وصول باصل خود نمیکند
پس جذب آن تجلی این روح را بانجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقرار این تجلی حاصل
کرده اقتضای صعود بحظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار بشریت مانع
لحوق او بحظیرة القدس میگردد ناچار زاجی در ما بین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شوری و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شوری و گرمی در وقت
غضب یا انبساط و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل که در روح نفسانی حادث شد طالب را دیوانه و مستاء شعار میگرداند عقل و فکر را
و لباسیست که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت وحدت این انست بفیافی و میادین
و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و انکباری بهم میرسد و همین
کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را حب نفسانی مسمی کرده شد
و این کیفیت آنا فانا متزاید میشود تا که حجاب بشریه و نکره متخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و ثمره
این حب مترتب شود هدایت ثانیه در بیان موجبات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است افاده اول از
عمده موجبات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور
رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر

افاده ۲ از جمله موید ات آن استماع الحان خوش و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است افاده ۳ از جمله موید ات آن اجتناب از امور یکه باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و ملاومت بر اغذیه کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی و آن مشتمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن آنست که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی باصل خود میکند و بس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب نه ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب باداب عرفیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت + مصطفی صلی الله علیه وسلم نمیباشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضا این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال میخواهد و بس پس هر طریقیکه بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را طن حصول مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال انها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آنصاحب حال از راه تدین و تشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازالت آن جهد کند ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت میکنند و از قرب و جوار بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسب و شتم و لگد کوب میرسد و آن عشاق هیچگونه از دیدار و آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحة برین میدارد و ایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان

آوردن وحرف گفتن کسی برزدن چندان رباعث رنجش آن شخص میشود ودر مقام حب عقلی بگدام پایه اولی افگنند معهذا از ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات وشکایات صرف نمیدارند بلکه کلام خود را با مثال این مضامین رنگین ومزین میسازند باجمله مقصود از این کلام اینست حب عقلی نیست حاشا وکلا بلکه اشارتیست بسوی فریقه در میان حب عشقی وحب عقلی است **افاده ۲** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل متشتته وهجوم علایق متکثره وتنگی حوصله از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست متزلی وسیاست مدنی وامثال جماعات واعیاد وجمعات وایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن ولهذا از تزوج که اصل همه علایق است نهایت نفرت ووحشت میگیرد **افاده ۳** از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض حضرت حق وواسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق همان میگردد چنانکه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هرآئینه مرا باو التفات در کار نیست **افاده ۴** از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم از جمله نظم وترتیب امور متشتته است واز بسکه کار او بساطت است اشتغال باشال این امور کار وبار او را پریشان میسازد **افاده ۵** از جمله آثار آن عدم تقطن علاقه ایست که در میان ظاهر شرع وباطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است وآن تعلق قلب است بحضرت حق جل وعلا واین تعلق را انحائی است مختلفه که هریک را از ان انحاء نسبتی مینامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است وظاهریست وآن امتثال اوامر وانتهاء از مناهی است ودر مابین این افعال ظاهره وآن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک که قبلا ارباب تحقیق وکعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح وتفصیل آن موفق شده اند پس هرکسیکه بوجدان خود متفطن آن علاقه نشود عبادت او سراسر مغزلی پوست میگردد واحوال او ممتزج بافعال میشود والا آن شخص قشری محض ومتقشف مجسم میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد والا شعبه از الحاد در عقاید او راه مییابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط داند واز بسکه تفطن باین

علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی را در این میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی و از این آثار مذکور و آثار دیگر که بسبب تنگی مقام در قلم نخریر نیامده پی بردن
بر اهل فطانت چندان عسیر نیست العاقل تکفیه الاشارة هدایت الطف در بیان ثمرات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است
افاده ۱ چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیه و قوت جذبه تجلی علمی و کمال انجذاب روح الهی
غبار شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیه و ظلمانیه متخرق میشود لابد بنا بر انجاز وعده که منطوق
کلام لازم الوثوق وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلام فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ
است مشاهده جمال لایزال حضرت ذو الجلال دست میدهد و معنی قرب و معیت که مضمون أَنَا عِنْدَ
ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي وَاحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ که معبر بوصال است هویدا
میگردد و در چلد وی تپ و تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود حلل سرور
و ابتهاج و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید بالجمله سراسیمگی بالفت مبدل میگردد و وحشت بانست
افاده ۲ باز چون فائد توفیق دست این مدهوش ابتهاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام فنا و بقا
از پرده اختفا رو بظهور می آرد بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند و زبانهای آتش
او را از هر جانب محیط میشود بلکه اجزای لطیفه ناریه در لنس جوهر آن آهن پاره مداخلت مینماید و شکل
و لون او را بهرنگ خود میسازد و حرارت و احراق که از خواص ذاتیه آتش است با او می بخشد هر آینه آن قطعه حدیده
سعدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بآن معنی که آن حدید از حقیقت خود متبدل شده بنار صرف
متحول گردیده که این امر لیست بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن بسبب
هجوم جنود شعل ناریه حدیدیه مع آثار و احکام خود در بقرار آورده در زاویه اختفا خمول و رزیده پس
هرچه بر نار از آثار و احکام مترتب میشد همان آثار و احکام بتمامها بالکم و الکاست بر آهن پاره هم میتواند شد
نی نی بلکه آن آثار و احکام حالا هم مترتب بر ناری است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار
این آهن پاره را مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره
نسبت می توان کرد چنانچه وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي تصریحی است از آن فَأَرَادَ رَبُّكَ تلویحی

است بآن القصه اگر آن آهن پاره را در سیخال مجال مقال بودی هر آئینه لصعد زبان آوازه صلیه خود
با نار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
گشته باین کلمه متکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباخان و حداد ان صواعق
بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش رحمانی نفس کاملهٔ اینطالب را
در قعر لجهٔ بحار احدیت فرو میکشید زمزمهٔ انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از آن سر بر میزد که کلام او است
السلام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ
الَّتِی یَمْشِی بِهَا و در روایتی وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَتَکَلَّمُ بِهِ حکایتی است از آن وَ اِذَا قَالَ اللهُ
عَلَی لِسَانِ نَبِیِّهِ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ یَقْضِی اللهُ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّهِ مَا شَاءَ کنایتی است از این
این مقالیست بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که در آن نیک تامل کنی و تفصیل او را بر مقامی دگر
تفویض نمائی شعر وَ وَرَاءَ ذَاکَ فَلَا اَقُولُ لِاَنَّهُ سِرُّ لِسَانِ النُّطْقِ عَنْهُ اَخْرَسُ
و زنهار بر بین معامله تعجب ننمائی و بانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّی اَنَا اللهُ
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ سر بر زد اگر از نفس کاملهٔ اشرف موجودات و نمونهٔ حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید
محل تعجب نیست و از جملهٔ لوازم اینمقام صدور خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و
دفع بلیات است که لَاِنْ سَاَلَنِی لَاُعْطِیَنَّهُ وَ لَاِنِ اسْتَعَاذَنِی لَاُعِیْذَنَّهُ مصرح است با نبی و از جملهٔ لوازم
آن ظهور نکبت و وبال بر عدو بدسگال این صاحب حال است که مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ
مفید بمین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفهٔ دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب باو میرسید
ادراک او وسعتی بس عظیم و پهنائی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات
امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و نسبتی که مابین نفس اینطالب و حضرت حق ظاهر شده بود
همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصهٔ وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و با جملهٔ انبساط
فیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و بمضمون
هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطٌ و لَوْ اَنَّکُمْ دَلَّیْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَی الْاَرْضِ

السابعة لسفلی هبط علی الله دم میزند سبحان الله ز تاثیر حب عشقی و جذبه تجلی علمی کر بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس و پاک چندین جالاک گردیده و این ترابیان همین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه مقعد صدق و مقام کریم یافته شعر جسم خاک از عشق بر افلاک شد ✽ کوه در رقص آمد و چالاک شد ✽ عشق جان طور آمد عاشقا ✽ طور مست و خر موسی صاعقا ✽ و از لوازم این مقام است دم از وحدت وجود زدن و لب بمعارف الهیه کشودن و ترنم به مضامین این ابیات نمودن شعر انچه ای میگوید بیاندرز ز یعقوبم ✽ فاش گر گویم جهان هم زم ✽ جمله معشوق است و عاشق پرده ✽ زنده معشوق است و عاشق مرده ✽ این است انچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصا تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوه اولیا و زبده ارباب صفا اعنی شیخ ولی الدا زین کمال التقرب النوافل بتعبیر میفرماید فصل

ثانی در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چهار هدایت است **هدایت اولی** در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است و بسنجان آن امور سنجیده اند آنها در جبلت او ودیعت نهاده اند و هر فردی ازین نوع کر لوح جبلت او باز نقوش باطله تقلید ارباب جهل و عناد کر فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص و معایب خود و امثال خود میداند و هر کرا از ابنای نوع خود عاطل ازین امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از زمره اغبیا و سفها میداند از عمده آن امور حب منعم و تعظیم اوست و ترجیح جانب او بر ما سوای او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مالوفات و طرف مرغوبات در ابتغای رضای او خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان را بمدح او کشادن و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار منت او فرو کردن و منت او را بر خود قولا و فعلا اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر غربت امتثال

ادامور رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گوکه ممارست امور جسیمه باشد
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله
خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن مدة العمر
بهیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای
تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در جبلت فطرت مسلم قرآن خدا باشد خالی از این نخواهی یافت و تمایل
بجلب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تشابه و تشاتم بآن
در مابین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی اتقا
و تعظیم اوستاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدایح خود خواهد
شمرد و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه جهد و سعی در نفع رسانیدن
در دل او به نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی
و نمک حرامی از اتقاد اوستاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم
و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعائر او یعنی امور یکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد از آن امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتاکه
مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مرفرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده
پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیز یکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد در رو با فراط و غلو می نهد باعث
تعظیم اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی

وافعالی که بازای انعام وبجا آورده وتعظیم اموالیکه در رضاجوئی او باخته بذانی که این از قبیل عجب
باقوال وافعال خود واحتیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال وافعال واموال را دو
جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات محب است واز جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم
آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی واز ان جمله حب جواد است ومراد از جواد شخصی است
که افاضه امور نافعه لاالغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر گاه باین صفت موصوف میداند
بالطبع او را دوست میدارد ومثلا اهل سخاوت وفتوت وارباب کرم ومروت را از سلاطین
ذوی الاقتدار وامرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت وکیاست باشد البته از صمیم قلب
خود دوست میدارد ودر سویدای دل ایشان خواهش از دیاد عز وجاه آن کریما استقراری
میگیرد وخواه بایشان انعامی ازان عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست
حال آنکه هیچ یکی ازین عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل وعلا متصدی افاضه
امور نافعه میشود وسعی در فیض رسانی بجامی آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه
از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب
نام ونشان خود یا انتشار صیت سخا وکرم وثنا ومدح در افواه خود یا امثال این امور باعث
این افاضه وکرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه والانعام مستور میدارند ودر بی
غرضی محض اظهار می نمایند ودر بادی نظر تشبهی بجواد مطلق پیدا میکنند بنا بر این مستوجب
حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقة در ذات فیاضش منحصر است
وبس یا نمی بینی که اگر احیانا از کسی از ایشان عند الافاضه والانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در همه ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود
می نمایند واز ان جمله تعظیم صمد است ومراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد وغیر او را بسوی
او احتیاج پیش آید واین صمدیة امریست مشکک در کمال ونقصان چه استغنا از اکل وشرب
وجماع وامثال آن از لوازم حیوانیة مرتبة اتم است از صمدیة واستغنا از جهت وشکل ولون و

امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبهٔ ایست فوق ازان و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشیر
و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از حواسیس و هرکارها و خفیه نویسان
و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از علت خواه
فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبهٔ ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در عطا
استدلال مشکلات و استدفاع بلیات مرتبهٔ ایست و در عطا و هبت از تقدیه و تنمیه مرتبهٔ ایست
فوق ازان و در عطا حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق ازان
و در عطا نفس وجود و بقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصهٔ وجود مرتبهٔ ایست فوق
ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیه مرتبهٔ ایست
از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی
او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیه و تعظیم را
مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکی پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر
پله دیگر بالحطاط و پستی رو می نهد ایا نمی بینی که هیچ یکی از مدعیان بطلی خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنای او
از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوایج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین
صمدیت بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان
باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جا بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم
احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوایج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای
تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حسب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بدیهه
بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل
علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل

او را در دست مبدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنها است ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون بر یکی ازین امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهمه لاسیما که در اقتضای مراتب کمال باشد موجب ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق ازان متصور نیست البته خواهد شد تتمیم ثانی چون منعم حقیقی و جواد مطلق نجات افراد انسان از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و انچه در جذر جلبت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دو جهانی قرار داد بزبان هدایت نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای اَجِیبُوا اللّٰهَ لِمَا یَغْذُوکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ و آوازه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه فطرت در داد و ندو کلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود او و مملو از شرح و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال و نافی سمات نقص و زوال بود در باطن او ریخته تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر بصمدیت اویند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مثنیاتی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که مظهر تفرد او بالوهیت که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس حامد و کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه مبنی بر افاق و مضمر در انفس است و عجایبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفیه و علقیه و مضغیه که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از اغذیه و تنمیه او لا در بطون امهات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن و رابعاً در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال

آن بمحض فضل وکرم خود بیان بلاغت لسان افصح العرب والعجم ایضاح کرد تا آن موجد
در خمیه فطرت مستور بود بر منصه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت مبنی نیست
که منطوق فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ومدلول بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
است نصیبه ایشان شود ☆ تمهید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و
توابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن او متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد
چه افعال و اقوال بمنزلهٔ قالب است و احوال بمنزلهٔ روح چنانکه قالب بی جان معدود از
جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلا سب و شتم و ضرب و
جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه مکملات
و متممات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلا غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از
سب و شتم یا نغمه و سرود سرای و از ضرب و جلد یا از ارایش اسباب عیش و نشاط و
ترتیب محافل عشرت و انبساط دامثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع
آید هر آئینه آن غضب و فرحت از حبس و وساوس نفسانیه معدود شده در ساعتی لهب الشر
غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه
را با اقوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی و تر ابدی بهم رسد و سعی و
احاطه دست دهد هم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد
باشد اگرچه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
آنرا دو بالا میسازد و آب تابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور
آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار هالک الفرس خواهد شد ☆ چون این مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم افاده ☆ باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال او را
از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که

کہ منعم حقیقی او بنعائی جسمانیہ و نفسانیہ در اقصای مراتب صمدیت و اعلای مناصب جود واقع
است و باکمل اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات نقص منزہ و از صفات زوال مبرا
و این شخص در اقوای مراتب احتیاج واقع چہ در ہر ساعت بالنسبت ہر چیز بسوی او محتاج
حتا کہ در جوارح و اعضای خود ہم پس گویا کہ تمام وجود این حاجت در حاجت است و منعم
منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت و استغنای او در ہر ساعت باران صفت رحمان و بالبصر
بصیرت خود می بیند آیا ای را کہ مبنت در آفاق و انفس است عجایبی را کہ مبسوط از سمک تا
سماک و از ثرے تا ثریا است بلکہ از عرش تا فرش خصوصا در نوع انسان و خصوصا در نفس
این ناظر کہ بسوی پارہ ازان اشارتی در صدر کلام گذشتہ لابد امور مذکورۃ الصدر کہ در فطرت
او ودیعت نہادہ اند جنبشی پیدا میکنند و سینہ او را پر می سازند و حبی و تعظیمی بالنسبت آن
منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد و ظہور افعالی و اقوالی کہ دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان
صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکہ بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس
تسبیح و تحمید الٰہی و تکبیر الٰہی ممزوج با فعال خضوعیہ و حرکات تعظیمیہ بملاحظہ آن معانی کہ در
اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند لاسیما تہلیل کہ دلالت بر تفرد او با علای مراتب صمدیت
و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظہور میرسد خصوصا کلام پاک او کہ شارح و مفسر امور اربعہ
فطریہ بر وجہی است کہ فرق آن منصور نیست با وجود یکہ بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم ہم
مخلوط گشتہ پس آن کلام پاک را آن مومن پاک بہ کمال تعظیم و تبجیل بر معانی بوجہی کہ بالا مذکور
شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصا عظمت این کلام پاک قلب و عقل او را مالا مال
می سازد و غذوبت الفاظ در شاقت مضامین دل او را صید میکند و ہوش و عقل او را
سر بسر میتیزد و روشن میگرداند و خیالات منتشرہ و وساوس پراگندہ و امانی باطلہ و عزایم
عصیان و حب و تعظیم ماسوی اللہ را پاش پاش کردہ مثلاشی میگرداند و عقل و قلب او را
از الوان بہیمیہ پاک می سازد و این است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب

میکنم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانی در باره احوال حسنا
تائید عظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم و سعت مید هد پس بنا علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد
امور از لعبه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوشش خواهد زد و آن
جوش حب و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
تهلیل که تفرد حضرت حق است بالوهیت و ربوبیت و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و اقتضای
مراتب استغنا و اوسع جود و نعما و سقوط وسائط تاثیر و انعام و اعراض از التفات با نها و عدم
اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتا که هر کائنی که در عالم کون
به ظهور رسیده و میرسد همه را بالقدرت کامله او بلا واسطه منوط داند و هر انعامیکه با و یا با مثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرد و هر کمالیکه در ذره از ذرات
موجودات تافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویدا
است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعة فساعة در بحر عجائب قدرت
او غوطه میزند و حباب آسا جز با دحیرت بدست نمی آرد و آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه
می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و خدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمید هد این است
فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده** ۲ چون این فکر بکمال خود میرسد
الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل
میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب
نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می در یابد و اگر زیر پا می بیند بجز آثار
انعام و عظمت نمی بیند ٭ و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
همین می بیند ٭ و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد
داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در
میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را

مستغرق میداند بلکه جوارح وقوای خود را هم از جمله نعمای او شمرده واز عجائب قدرت او
شناخته محبتی وتعظیمی بهم میرساند بیت نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که
بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است +
وهرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت وحلاوت این اسم عظیم مثل
بید از نسیم سحری می لرزد + واز هر بن موی او ندای عجز واحتیاج وادازه استغنا وبی نیازی
او فواره صفت می جوشد + پس این حالت شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط ومسلط بظاهر
وباطن مومن می شود بحب ایمانی ملقب میکنند واز بسکه تخم این حب در سعید طیب
عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
واز بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده وهمین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
وتمام ارکان واداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می
نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب ایمانی وآن مشتمل بر دو تمهید وسه افاده است
تمهید ۱ + باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی واساس مویدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق واصطناع جواد مطلق است که در ازل الازال بفضیه این ذره ناچیز گزیده
واورا از زمره مقبولان معدود کرده + پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروه سماک کشان کشان می برد ودر هر مقامی لفظی جدید وترتیبی مناسب از و بظهور
می رسد + اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر ومفقود الخبر می باشد وبنسبت مصادف
بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود وآثار او تدریجا بر منصه ظهور می رسد
بنا بران این امور را از زمره مویدات واسباب می توان شمرد اگرچه موید حقیقی وسبب اصلی
همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند + چه از اضافت
مضاعفت این امور مویده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این موصوفات + **تمهید ۲** باید دانست که اگرچه مویدات این سرمایه سعادت

را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ بر بنوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
اهل عقل و فطانت سکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند فاقول و باللہ التوفیق از عمدهٔ
موجبات حسن ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال وفور رغبت بر
موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل اللہ المتین یعنی اقتدای
ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و لهذا همت را بر صفات جمالی حضرت حق جل جلاله
بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او و لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن
بدانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس
او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت
و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق
در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی
منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیه خود
بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود بر رضاجوئی او موازنه نمیکند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را با عتبار همت خود بر ان چیره دست می شمارد اگرچه
آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ جرأت و بیباکی و
نعره مبارزه اقران او را پست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان سبب
سکر شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که بهر که روی
همت خود آرم و نیروی عزیمت بر گمارم فی الحال مثل مور چه بدحال پامال توانم کرد اگرچه
رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائرهٔ تقریر و نطاق
تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت آن سرهنگی می نماید

وجز وجدان را دران بازنیست وغیر قلب سلیم را آنجا کارنی + ع + الذی می نشناسی بجلا تا بخشی

افاده ۲۱ از جمله مؤیدات حسب بیانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تواند شد بسبب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل والشرب باشد و مثل گمن نان وحلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع + حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساست و او را معشوقه ذات الجمال و الحسب المال بحسن الاتفاق و یاوری نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده و آنوقت سر در رو ساعت ابتهاج را کر ببذل اموال خطیره بدست آورده و ترک زنا و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله دخوفا من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن و همچنین تواضع مفالیس فقرا و مساکین اذلاء در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زبان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال در پی دارد عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت

درحق واقرار بخطا و نافهمی خود درحق علمائیکه بذکاوت شهرت و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل بدطولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف و قایع آتیه و استجابت ادعیه درحق متاخرین که بقوت تاثیر موصوف و کشف وقایع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیر ابی خصوصاً در بلدان معموره یا برلب آبها [illegible] بحر مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب و گاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را برلب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و بهمگی همت خود باو متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود بمالد پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بوده او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود برآورده یعنی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله یسیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اصلا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری مضمر در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست

افاده ۳۱ از جمله مولدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبول

از مقبولان حق یا اعانت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی از خاکسارین و
اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب و ازالهٔ عسرتی از گرفتار پیچ و تاب
و همچنین سعی که ازان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود و
گو که این سعی چندان بر نفس شاق نیامده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره
یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مألوفات نگردیده باشد ۞ فائده ۞ بر متفطن ماهر
بفن حدیث پوشیده نماند که انچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب
ثمرات جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود مجملش همین باید فهمید یعنی این افعال
یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود
عند صدورها البشر و طهامی شود و حب ایمانی بحسب مراتب خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب
نجات و مقتضی رفع درجات است و الله اعلم ۞ هدایت ثالثه در بیان آثار حب ایمانی و
آن مشتمل بر شش افاده است ۞ افاده ۞ اول از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در
رضا جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصله باستر ضای
او و جد و جهد در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد
نه طلب مکالمه و مشاهده و نه حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقائق اشیا ندانی که مقصود
ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و متر
برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فائز ترین ناس بسعادت مشاهده و مکالمه و
چالاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف و انکشاف
حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبلهٔ همت و کعبهٔ عزیمت ایشان جز رضای مولی و مناجات
مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه یا بمحض
عنایات و جذبات وهبیه نصیب ایشان شود بیت فراق و وصل چه باشد رضای دوست
طلب ۞ کرحیف باشد او و غیر این تمنائی ۞ القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای

مولی وانقیاد او کاری نیست واز بحر و بعدی که مخل انقیاد و موجب سخط فباشد او را عارض
وحالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در راز دیاد انقیاد بکار زیاید او را در کار نه واز فروع و
نتایج همین لی ستغراق همت وفنای عزیمت در انقطاع علائق حسیه و بغضیه از ماسوی الله
لغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن
از لوازم خوف وطمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد مقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن
عبد مقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوف و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهابم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او
تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر زیان و
پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن
ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب بیت گفت پیغمبر
با آواز بلند بر توکل زانوی اشتر ببند افاده ۲ از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر
بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از ان تفصیلش آنکه چنانکه
شخصی برای رضا جوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و
تعب و تاب غرغ و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد در این تحمل امر مشاق و مقاومت مشاق را که
محض برای رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع
نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
کرده و مسند شاهانه و طرف عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت

وافتخار بر رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی
پشه بزبیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی یا در ساند هر آئینه آن بنده منقاد کز سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر
وهم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی ازان بدل او نخواهد رسید و اگر احیانا حرکتی کز مشعر
باضطراب و مخبر از پیچ و تاب باشد ازان صادر شود هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
کشید و خود را السبب صید این فعل نابایسته در زمره طفل طبعان و سبک مزاجان خواهد شمرد
همچنین صاحب حبا یانی بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را
از مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور
او هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم
وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا
باید دانست و ازینجا دانسته شد که کار صاحب حبا یانی شکر در شکر است و کاهی کار
او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلای
متوافره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه تو ابع آن و از فروع شجاعت بر بلایا
دوام سرور و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه
نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات والا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی
از غبار و ذره بی مقدار است و پر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل
ولا یزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا بقضا چه آن
هم بکتبی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال
در همه حال می بیند البته عقل خالص و کهستیز بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض
حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم
استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از دیاد بعضی

نعم یا گله حدیث فتوری در بعضی ازان صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در
ذهن خود موقعی نخواهد یافت بیت بدرد وصاف ترا حکم نیست دم درکش که هرچه ساقی ما
ریخت عین الطاف است لهذا صاحب حسب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس
اکثر این کلمات بر گله و شکایات میباشد التذاذی نمی برد و حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال
این اشعار او را تاذی بهم میرسد افاده ۳۲ از جمله آثار حسب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات
شاقه در مآکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از
مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصدا نمی نماید آری اگر بیان غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم
کمال او و از آثار حال او ست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ و دلپسند
بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مهمات
دین متین و مهمات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جاگرفته
و علاقه بآن در بیدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی
الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است که میل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ
جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یا ایها الذین امنوا کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار
یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را و لا غیر دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای
دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نسبت تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البته
نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و جلبه
مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید
بلکه افتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی

می بخشد که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه لسبا است که بنده برگزیده میباشد که همه
اسباب عیش و عشرت و امتعهٔ تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض
برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت +
استعمال آنرا بر استدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امثال این احوال استدعا و طلب لذا نه
و حظوظ لطفی وارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه ولذا نه جسمانیه اکثر احیان
در معاملات حب یمانی که مطمح نظر شیخ بود همان است موجب خلل نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی
عظیم می بخشد ولا اقل دروازه شکر که اعظم آثار حب یمانی است بر روی اهل یمان میکشود بنابرین
کلام ربانی و آیات قرانی با باحت این لذائذ و ترک اعتراض اهل آن ناطق گردید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۝ یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ + قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا
فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ افادہ هم از جملهٔ آثار حب یمانی وجدان حلاوت
مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب یمانی الفتی است
مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور افعال که بافعال التعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی
و تعظیم جنانی را بحدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل قناعت این حب اطمینانی نمی پذیرد
مثلا قضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا
در صدر کلام مذکور شد القصه باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است باظاهر آن که عبارت
از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال او ممتزج بافعال او
و منعکس پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال از باد قوت و کمال ترقی در بارد
حال می بخشد و سبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و دوراز تکلف و مبرا از
الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند افادہ ۵ +
از جملهٔ آثار حب یمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

منزلی یا مذلی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالطت
مع الناس عزلت و فرار از خلق و سکوت بر اری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می
دهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای
حق جل و علا مداخلی زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حسب بهیچ کمال از اهم سنگ اسباب جلب
رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده ۶** از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت
تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند چنانکه فرموده وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ
فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ
و در حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا وَ مُشِيْرًا اِلٰى قَلْبِهٖ اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
امور ضاره متفاوتست در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد با نفس او در ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه
از اذعان که اضعف مراتب اوست حاصل است و این را بمحض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را
اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را مبالغت در ملابست آن امور ضاره
تواند کرد اگرچه مقتضای میل آن امور ضاره و میل بملابست او در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان
مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان فعالی مسمی باید
ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور
ضاره روبروی او حاضر می شود او را دهشی بوصول اثران امور بنفس خود میرسد یا تقریبی بهم
آید که باعث اقدام این شخص بآن امور ضاره باشد بر آینده در باطن این شخص از آن خوفی و انجماری
می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و مکلم
استرخای در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین

مراتب ثلثه از عامه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل نشئه بکفار در زی و لباس و تعبد باعیاد انها و مخالطت با اهل بدع و اهواء و شمول در ترویج
بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان عین ایمان است که بدون آن از عذاب
نجات از درکات نیران متصور نیست ٭ و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی
ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده بالنفس بهیمیه است و روح آن بهمان
مرتبه است از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بالنفس و شیطان تواند کرد ٭ و مرتبه
ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی نسبت ممنوعات
شرعیه است و روح ان همون از عالست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است
امیدوارم که ذوی از آثار صاحب این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن مستقیم که مبصر بصیرت
خود در ان امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره از این امور کثیره تواند کرد ٭ ٭

هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است ٭

افاده اولی ٭ چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم کمال خود میرسد
و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک آثار و انوار خود مجلی و مزین
میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب و جا میگیرد و لاجرم تفرد آن ذات بابرکات بایجاد
جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار
و منشی از غبار با الوان نعم حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی
که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتا که جمیع امتعه و اقمشه خود را از مملوکات
خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خودی جزو معدود کرده انتفاع از مزخرفات
و اسباب زندگانی بر میگیرد و حتا که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن
خود ندانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را میش از وساطت در تاثیر و آلتیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار دهد و بر بوبیت رب الارباب صدر او منشرح گردد

کر رَضِيْنَا بِاللّٰهِ رَبًّا رمز است ازین مقام و بر تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعتی میگیرد کر وَكَانَ مُسْلِمًا
دِيْنًا وهکذا افمن شرح الله صدره للاسلام بیانیست باین کلام در اتباع سنت لدنی مر
یابد که وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا بیانست از احوال امثال این کرام پس لا بد بحکم والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا وانا عند ظن عبدی بی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وان
تشکروا یرضه لکم وهو یتولی الصالحین وذلک بان الله مولی الذین امنوا
آثار محبت حق جل وعلا هویدا میگردد و انوار رضا مندی او کر افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه اشارتیست بان جلوه گر میشود و او را در کنف ولایت
خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده جارحهٔ تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد القصه
او را اتصالی به حظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینات و تشریعات چه در علوم عقلیه وچه در علوم
قلبیه بدست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریع روحانی در باطن انسانی دو قوة ادراک کرده
اند یکی قوة دراکه آلهٔ دریافت و دانش است یعنی بان قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت
می توان کرد و آنرا مسمی بعقل میکنند و دیگر قوة عازمه کر حامل سایر کیفیات نفسانیه سوای علوم
و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال
آن است و در القلب ملکتب فیسارند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت
آن دیگر است و نفس شجاعت دیگر کر بسا عالم بمفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب و دور سبات
تحصیل دست کر مبارزت ره زنی بلکر مقاومت سارقی از وصورت نبندد و بسا دلیر پر دل است کر در عرصه
جولی متوحد و در معرکر آرائی متفرد است کر تحصیل مفهوم شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه
ازو متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پلنگ است یا شیر زیان و مثال آن
به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری و دیگر است و عروض لرزش کیفیت خوفیه کر از آثار
رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری دیگر است چه بسا
را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد کر بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین در

ورا در ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک انداما بر دل عاشق هیچ و تابی و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون آن بنیقدمه مهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب در ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه الیتا ثرا بانیمقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت و کیل مطلق از جانب ادراک بروهویدا میکنند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه او را تر غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من لها الی آخرها بر وی او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسایل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در منکوحات نواز و ظلام می بیند و آفرین و نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه مشهود می یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه مثلا بر اشیای مقدره الوقوع که در ساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرائتی میابد و داعیه و غزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در وقت این عزم و داعیه حیران می ماند و لیکن او را در نفس خود بالنسبت باشیای غیر مقدره از اشیائیکه در ساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استنکاف بر وقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی و وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع

آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب او دل و فوارهٔ صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب لال رحمت و شفقت از باطن او بباران صفت میبارد و گوکه بر امور یکه باعث مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه مستحجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گوکه مندوبیت و ممنوعیت ان افعال را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص دل او تقذری و نفرتی هویدا میگردد گوکه امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و لیکن این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه شوند و در سبب حدوث این هواجس قلبیه متحیر می مانند و این قسم اشخاص را شهداء حواریین در شرع ملقب میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض عادی توجه بسبب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است پس در محل انتقام اعداء و مواسات احبه جز دعا ازین کبر اصورت نبندد و بعضی اهل خدمات از قطاب و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که دعائیکه بعد از انکشاف مدعو له یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعا هم از جمله کونهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی در ابطال آن امر مدعو له شده در مقابلهٔ این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی در تحصیل آن امر مدعو له و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله آئمه این طریق و اکابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند

پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **افاده ۲** و اعلی ازین مقام مقام [illegible] است که بعضی از رجال منظور بران کمال می باشند و حسب بیانی پرده خفا از روی آن مقام دلکش [illegible] میکشند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق ظهور می نماید بتصویر اینکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی بی الاستعداد و بعضی جبلا الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان در بدو فطرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان میباشند اگرچه گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصد رزم و صف یار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار و ممارست سواری و شکاری نورزیده باشند لیکن در پای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد و در محالست کارزایان جنگ و جدال میکوشد و کارزایان پیکار را با کر و اوضاع و اطوار ایشان را در رزی و لباس مثل طرز شدن عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و محالست سواری از زه دل دست میدارد و هر چیز را که از ملابسات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه بر حرب را در دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میدارد و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از محالست فسوان و مختنان و امثال آنها از اهل چین بضعف قلب و از اوضاع آنها و رزی و لباس متنفر میگردد و هر صناعی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال میرساند و هر صناعی که یکسو از این امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و ما دامیکه حرب او را بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم قوانین حرب ننماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و مشوش البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه پشت بال و پراگندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل ملکه شجاعت است و بس باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوشش شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات

ومجالست اساتذه وحضور معارک ممکن پس ناچار باضطرار خود بخود وطلب آلات وتحصیل اساتذه واستقرای
معارک خواهد نمود وبعد از حصول این امور مظهر قلبیه او بصدق آب وتاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و
امثال ان در امر محاربت ومبارزت طریقه مماثلت ومساوات با او نخواهد پیمود وبعضی دیگر بر صفائی
لوح جبلت وسهارت استعداد از امور مخالفه بشجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشان را مربی مشفق بدست آید بتعهد
قوت وتربیت وتعلیم واستاد وموافقت زمان از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت وکمال استاد بطریق
انعکاس در سوی جلوه گر خواهد شد وشخصی دیگر کنسوان فطرت وبخت جبلت در بد وفطرت واقع شده اگر هزار
اساتذه فن بانواع تربیت وتادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود در هر گرگاهی مبارزت مطابق محاربت
نخواهد شد واز تمام شاه نامه غیر از بیت منیژه منم دخت افراسیاب + بر بسته تنم را ندید آفتاب + یاد نخواهد
گرفت + همچنین افراد انسانی بنسبت فیض بالی ونور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است وحقیقتش بر ذات
افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب حضرت حق وتحصیل رضای آن جواد مطلق وجناب
از عقاید وافعال واخلاق بمضره معاش ومعاد وبر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل ومدینه بیش نیست
در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشان را بایمان حقیقی ملهب
میسازیم وچون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرایع تفصیلیه منشرح میگردد وآن معنی
قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بمنیته عنایت الهیه
در ازل لازال فروخته شده بود محیط میگردد ونور بسیط او را بهرنگ خود میسازد وآب وتابی بس عجیب
غریب می بخشد پس بسبب اکمل نور جبلی ونور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال وبالا رونق یافته
است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت خیره شناسان ملک وملکوت را خیره میسازد واز نهاد شهسواران میدان
کمالات وسیاحان بحور احوال ومقامات ندای هُوَ سَیِّدُنَا وَاَعْنَقَ سَیِّدُنَا سر بر میزند این قسم ارباب
کمال از بیان شرح صدر یقین میگویند برای اهل وفطانت دار باب تحدس وگیاست که ملبطا فسر وصفائی
قریحه بمغز امیکلام وخلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقابل
میباشد ومن وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است رضا وکراهیت حضرت حق در افعال

واقوال مخصوصه وصحت وبطلان در عقائد خاصه ومحمودیت ومذمومیت در اخلاق وملکات شخصیه
وصلاح وفساد ونظام واجب الحفظ در وقائع ومعاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلا
بشهادت قلب خوب میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی وفلان
عقیده خاصه حق است یا باطل وفلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم وفلان معامله خاصه فیما بین
اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خوب مخصوصا
ودیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما وعلم کل بوجه اول حاصل شده تحقیقی است وثانی تقلیدی
واگر زکی العقل است پس نور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در خظیرة القدس که برای تربیت نوع
انسان عموما متعین گردیده او را همینولی می فرمایند آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور والاعصار
محفوظ می ماند واستنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میرسد
بوساطت نور جبلی وبوساطت انبیا علیهم الصلوة والسلام مثلا بشهادت قلب خوب میداند که هر فعلیکه
چنین چنان باشد ومترتب بر فلان چیز ومثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی وهر
عقیده که متعلق بر فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات وآسمای الهیه یا دال بر فلان وقائع واز
فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است وذو ثمرت بیت نوع انسان معاشا یا معادا
وخلق میداند وهر عقیده که متعلق بر فلان حقایق است یا بر فلان اسما وصفات یا بر فلان وقائع یا
ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشا ومعادا بکار نمی آید
وتعلیم وتعلم آن فضولی می نماید وهر خلقی وملکه که منتج فلان نتایج باشد ودر تحصیل آن بفلان فلان امور
حاجت افتد محمود است والا مذموم وهر معاملتی ورسمی وسیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول وموافق نظام اتم است والا واجب الرد ومخالف نظام پس در کلیات شریعت وحکم احکام
حکمت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت وهم استاذ انبیا هم ونیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی
کرآنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند وبعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می مانند

پس فرق درمابین این کرام وانبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت برهان و ارشاد حکم
ومبعوثیت الی الامم است ولیس فی نسبت ایشان بانبیا مثل نسبت اخوان صفا برا خوان کبار یا نسبت ابنای
کبار برآبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقهٔ نبوت است و من وجه علاقهٔ اخوت و ایشان احق
الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبهٔ ایشان نشود و گو که جملهٔ اهل ملت پاست
ایشانرا مسلم ندارند و همین معنی امامت و صدارت تعبیر میکنند و علم ایشان اگر بعینه علم انبیا است
لیکن بوجهی ظاهری متلقی نشده حکمت مینماید و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در بارهٔ انبیا مصروف
شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اللّٰه یصطفی
مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ
عَلَى الْعٰلَمِيْنَ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعٰلَمِيْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّيّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنٰهُمْ
وَهَدَيْنٰهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَاذْكُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ اُولِى
الْاَيْدِىْ وَالْاَبْصَارِ اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ بیان همین معامله است بسبب همین اجتباء و اصطفای حق در
رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و بخط حق با بخط ایشان
تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و ولایت و پرتوه ازان عظمت و عزت نصیبهٔ این حکمای
ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این صدیقیت
ممزوجه بذکای عقل اگر از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی اشیخ
ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود ذهبی محض و جبلی بحت است
اگر کسب و اکتساب و حدوث و تجدد و اوران راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزد یک مصادفت
موجبات و اسباب آن تدریجا تحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با ارادهٔ
او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و
هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از بهیمه میباشد و بعد از مرور

از آن امر مستور بسبب اولیت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت ازلی که در ازل الازال درباره صاحب این کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب و در الطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقاید حقه و اخلاق محموده و معاملات و رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم فاسده بوقایع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد لهذا بدا و را به محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی به عصمت است فائز میکنند تصور میشود آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق فتور و خللی در قوای بهیمیه و راه نمیابد و بسبب همین فتور بسوی قبایح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب ایشان سر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطورانند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تقدیری به نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان روخواهد نمود مثل تقدیر صاحب طهارت جبلیه مر ابجاس و الواث را و اگر احیانا از ایشان به طریق خطا و نسیان نزغت و میلان بسوی قبایح مذکوره واقع خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذوالجلال و انهماک در مقام فنا و بقاء معارف و انکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات متشتته و انظماس عزائم مختلفه فائز میشوند و بسبب همین فنای اراده و انظماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق ذمیمه و معاملات فاسده محفوظ مانند و این حفظ نصیب اهل باب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال بسبب تجلی و عنایت ازلی مستحسن را مستقبح تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میدارند و نکرا حیانا از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا

لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِيْنَ ۝ حکایت ہمین معاملہ است واین حفظ نصیبہ انبیا وحکماست وہمین را عصمت
نامند زیرا کہ اثبات وحی باطن وحکمت وجاہت وعصمت مرغیر انبیا را مخالف سنت واز غیر
اختراع بدعت است چہ بسیارے ازین امور در احادیث رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام در مناقب
صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست واگر خوف ملال سبب تطویل کلام
نمی شد پارہ ازان احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد وچندانی کہ ارباب این کمال از عالم منقطع
شدہ اند وقرب الوجود از روی زمین منطمس گردیدہ بلکہ مادام کہ ابلق خوش خرام نور وظلام در تگ
پوی است عرصہ وجود جولان گاہ شہسواران میادین جلال ومقام است آری طریق حصول علم قطعی
بکمال صاحب کمال کہ منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمانہ نبوت منقطع گردیدہ چنانکہ حصول
علم قطعی بحکمی از احکام شرعیہ در مسائل غیر منصوصہ بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست
حالانکہ امر استنباط مستنبطین واجتہاد مجتہدین در زمان تابعین وتبع تابعین آنقدر جلوہ گر شدہ کہ عشر
عشیر آن در زمانہ صحابہ بوقوع نیامدہ بود واز لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال
تفصیلش آنکہ چون آن عنایت ازلیہ در بدو فطرت بلا استحقاق واکتساب بدون واسطہ وحجاب این صاحب
کمال را از زمرہ مقبولان قرار دادہ ودر جمیع احیان واوقات بغیر وسائط وآلات متکفل تربیت آن
مقبول گردیدہ پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن
مقبول سر بر میزند ودر دل بآن چیز علاقہ بہم میرساند یا چیزے یا از امورے کہ بسبب مصادفت آن امر
ہمان نور جلی او ظہور کردہ واسطہ تربیت او می انگارد ہمان عنایت ازلیہ آن علاقہ را بنوعی از انواع
تدبیرات بہم میزند ودر دل آن خیال را از ہم می پاشد واز جملہ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است کہ اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰى جِبْرِيْلَ اِنِّيْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَيُحِبُّهٗ جِبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰى اَنْ قَالَ حَتّٰى يُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِي الْاَرْضِ
اشارتیست باین معنی وحقیقت این قبولیت انعکاس وجاہت این صاحب کمال است در آئینہ قلوب

صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضه که بقلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت هر آینه آثار آن عارض بجوارح و اعضای ظاهره هویدا میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزی که وقوع آن در حظیرة تقدس مقدر شده البته اکثر صلحا از اقبال از وقوع در منام باو رمعاملی مینمایند و لااقل غیبتی بسوی وقوع آن یا همتی در جمع اسباب آن در خود مییابند چون این صاحب کمالی نزدیک مستعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن جاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از تردد او را در دست میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد و بلکه براد ضلاع و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان اوصاف و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود ازین کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللّٰهِ عَلَى الْاَرْضِ و پر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و صحابه بر فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی در بیان محبت امثال این کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای اوست ذٰلِكَ وَمَنْ يُّعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شقاوت اوست که لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَّلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ شارنی باین معنی رفته **افاده ۳** + و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات شرعیه و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام حقایق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات و نواقض نوع انسانی عموما و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و بتبعیت ایشان ظلی از آن مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را در عرف قوم مهتدین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره

مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افادہ** ۴ واعلی وارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ
است در ایقاظ غافلین و ازالہ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برہان
یا بمع السیف و السنان کہ بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد
و این مقام بالذات مقام انبیای اولوالعزم است و بعضی از کبار بہ تبعیت آن اولوالایدی والابصار
بطفیلی ازین مقام و پرتوہ ازین افتخار بہرہ ور می شوند کہ ایشانرا در عرف قوم حجج اللہ میخوانند و این
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند **افادہ** ۵ واعلی وارفع ازین مقام
مقام ریاست و اوار و اطوار است بیانش آنکہ چنانکہ در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوہ واقع میشود و عنایت یزدانی کہ بسوی افراد انسانی
عموماً مبذول است در ہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکہ در مقام نیابت عن اللہ در
تربیت نوع انسانی قائم شدہ باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ بکمال خود میرسد
لطف جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیہ سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوہ تربیت معاشیہ بروی
کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کاملہ نبی آدم را متوجہ می سازد کہ در آیہ کریمہ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ
بیان ہمین سر واقع شدہ مثلاً از زمان حضرت آدم صفی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام تا زمان حضرت
ادریس فیض بانی در ہدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت
و طحن و عجن و خبز و طبخ سایر اطعمہ و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید
از زمان حضرت ادریس لعلم مکاسب دقیقہ و علوم عمیقہ مثل خیاطت و کتابت و حداوت و صیاغت و امثال
آن از صنائع لطیفہ و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیہ و اجرام علویہ کہ خلاصہ طب و نجوم است بر روی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت و اجرای
و جمع عساکر و جنود در وجود آمد و ہمچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان ہم او وار و اطوار متبدل
میشود و ارباب اہل کمالات کہ در دورہ از ادوار بکمال خود میرسند علومی کہ مناسب دورہ ایشانست

در قلوب ایشان می ریزند و ایشانرا در تکمیل بمان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال
خود میرسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده محکم میسازند مثلا دوره اولی از ادوار
این امت دوره فقها بود و بعد ازان دوره اهل کلام رو نمود و بعد ازان دوره صوفیه ظهور فرمود
و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و اتم بنفیض رحمان دران جزوی از زمان متحقق باشد
بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت
رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام
از اتباع او می بخشند که ایشانرا فاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کمال دوره
سابقه و هدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند
اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند و معنی اتباع این نیست که ایشان قصد تقلید او میکنند
یا سلسله تربیت ایشان باو می رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین
دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند
ثانیا در قلب این بزرگواران از مخزن غیب بپرده لاریب میریزند و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از
قلب آن امام سر برزده همچنین همان عزم ثانیا از قلب این بزرگواران سر بر میزند **فائده** از انجا
که این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را بجز ظلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
نمیباشد و وجود یکه امثال این کابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع
و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه باشاره اجمالیه اکتفا کرده بتفصیل آن نابر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز اکتفا باین مقامات بلکه بتحقق سائر کمالات بدون حصول آن نا تمام و وصول بآن مفاخر صورت

نه بند و پس جد و جهد در تبیین آن اسرار کند نه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید فمرد در بنا باید حال
بخته هیچ خام ✤ پس سخن کوتاه باید و السلام ✤ آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس
عجیبه و منتج نتایج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق
و اجتبای جواد مطلق را حدی و پایانی نه فمرد داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند ✤ صدر ولایت
شود بنده که سلطان خرید ✤ فائده ۲ ندانی که در میان راه ولایت و راه نبوت بتباین است
خاکسالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طایفه ابان راه نبوت مورد حالات
ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل از حالات
عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی
المناقب و المفاخر است از شیخ عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ در پیچ و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا
و المرسلین علیه افضل الصلوة و التسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و
نیازی و استغنای و نازی که فیما بین گذشته رنگ فرای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و
نوری از ان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه اسب
شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات
و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشند و در راه ولایت کشان
کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهوری نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن
هیجان عشق بصرافت و محوضت خود خود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید ✤ القصه حب ایمانی
را مثل آساس بنای سلوک بلک مثل خشت و چوب و گل و سنگ باده عمارت است باید فهمید و حب عشقی را مثل
اور مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد
بناء علیه از بسکه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان

عموماً مبعوث اند لابد بسوی ہمین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راہ مضبوط
و مبین ہا خستند و بر ایضاح طرق حب یمانی اکتفا فرمودند و بہ بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات
او و تعین طرق تحصیل او التفات نہ نمودند مگر باشارات دقیقہ و لطیفہ و چون اولیای کبار از اصحاب
طریق کہ امامت در فن باطن شریعت حاصل کردہ و اجتہاد در قواعد اصلاح قلب کہ خلاصہ دین متین
است بہم رسانیدہ بودند چون حب یمانی را از متواترات دینیہ دانستند و طرق تحصیل او را در جمہور
اہل ملت مضبوط یافتند حتی کہ ہر عامی از عوام اہل ملت کہ در زمان برکت نشان ایشان بود البتہ
انقیاد حضرت حق و ہمتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر
ذمہ خود فرض عین دانست و حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و مخالفت او را از بدیہیات
بنا علیہ حب یمانی و لوازم او را مفروغ عنہ دانستہ و در ازمان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشتہ روی
ہمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و در این امر مہم بلیغ
بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اہل اسلام رسانیدند و باین سبب جاہی عظیمہ و عزت فخیمہ در بارگاہ
رب العالمین یافتند شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ پس بعد ازانقراض
زمان ایشان جماعہ از اغبیاء و زمرہ از سفہا بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ بر حال مآل ایشان منطبق گردیدہ طریق تحصیل حب یمانی را بباد
دادہ در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکہ این محض خیال باطل و طلب محال است چہ
امن ثم جاهد خبر است ماثور وَثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشہور کہ عارف بلند
سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروہ در مآل فجر میدہد جائیکہ می فرماید بیت تقلید دوست
مقلد لی معنی ✦ بدنام کند مرد جوانمرد را ✦ و این معنی را بسوی ذہن مستمعین بمثال واضح تقریب باید
کرد و متعلق عنایت یزدانی و فیض رحمانی کہ بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات
چنین اقتضا فرمود کہ پارہ از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات کہ در ہدایت افراد انسان و در
نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر و ضلالہ قوی و تاثیری

عظیم میدهشت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن بیان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط
او بسوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو وجه میتواند
شد یکی آنکه امور یکه در اصلاح معاش و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی مینماید
تعلم همان امور را قبله همت خود کرده بکتاب و سنت متوجه شود و در اذعان بمقالات مذکوره و امتثال
احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد
در اتمام این امور بیش از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان بتفصیل فرمود و مبادی و طرق
تحصیل آنرا بکمال اتقنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات مأثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا التصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث فقیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه
که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور
نیست بلکه انچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب بحجت و برهان
و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات
کتالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منصب امامت و مقام وراثت نبوت میبخشد و لهذا جون خلفای
کتاب و سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود ازان
انانر گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم ادلیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقه بسی اساتذه فنون عربیه دائمًا اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمره علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه طویله الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان بی معنی که رجب جاهت و طلب ریاست مجبول بود ند بر روی کار آمدند پس همین قیل و قال و مکابره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصل بر باد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت از زین جهان فانی حاصل نکردند و آخر غیر خیبت و خسران در گور تنگ خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَعَاذَنَا اللّٰهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَالِ أُولٰئِكَ الْجَاهِلِينَ ✽ **باب دوم** در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل ✽ و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است **مقدمه** و آن مشتمل بر یک افاده است **افاده** ✽ ۱ ✽ از ذکر و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا میباشد که سالکان را همان امور پیش می آیند و به همان ذکر و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فما آن عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید شمه از ان بمشام آنها نمیرسد و آن آثار صلاح مترتب نمیگردد و هر چند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش میباید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفکر امری که مانع از ان گردیده ضرور است تا بقدر ازالهٔ آن نماید و مطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملابست بدعات و ملوث رذایل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات در اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است و ورا بافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان

لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
و آن مشتمل بر سه **هدایت** است **هدایت اولی** در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفیه
شعار متشبهین به صوفیه کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تمهید و شش
افاده است **تمهید اول** کشف و شهود کرامت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان
کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست
و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد و لعن صرف آن کشف و شهود را کما لیکه مطلوب از انسان
ست دانستن خطای محض است آری در حق مومن چیزکار آمدی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است
پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که
هر کس و ناکس بآن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات و بزرگتر از حیات تمام احیا
است و علم او بزرگتر از علم همه علماست و علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی
ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات و صفات
اوست که در ک انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کما ینبغی
بر کسی ز بسر منکشف شدن گیرد میادی آنرا هیچ انسان تحمل نمتواند کرد چه جای آنکه بانتهایش رسد
اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است
که خدا یتعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بهمان
معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنا نرا که آن معرفت بدون عزت و
اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت علمی است نه معرفت غیبی و انسان کامل بسبب این عزت
و اعتبار مثل خدمت گاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و
اعتبار وی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانیدن آن بعضی عاید او
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و پایه راستی میرسد و سفارش او در
حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود

همان ست انسان کامل و باوجود اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای
آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی
را منحصر در همین طریقه مقرره سلوک نه پندارند بلکه راههای هم بسیار ست منجمله آنها این هم یکطریق
اوست نیز مقبول است این طریقه مقرره منوطه مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب این
طریقه است بظاهر کتاب و سنت ✤ تمهید ۲ از عمده محالات راه حق بلحدان صوفی شعار اند
که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام آنرا طریق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک
آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا میکنند حسب افعال و اقوال ایشان باایشان
معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لایق تعزیر است و تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و
اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان
نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبایح انکار و اگر احیانا گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود
با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد والا ترک نماید باز
پیرامون او نگردد و کما احترازا از صحبت بداهیم الهمات در حق طالب حق است جل شانه ✤ بیت ✤
نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ✤ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ✤ افاده ۱
از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه تعرض حال بعضی مقبولین هم
گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع
این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک
نیست اگر از کسی سر زده باشد قابل اتباع نه بیت ✤ حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه ✤
هیچ کرا نیست ادب لائق صحبت نبود ✤ مثلا شخصی گفته که خدایرا بجز مهره خزیده ام آب یک خرمهره
در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب او گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند
مدعا درست لیکن تعبیر بیجا ست اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شدم
خوب میبود همین طور تعبیرات صحیحه موده بانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان

بلک کمترین بندگان بادشاه بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام
داند و هر دم در هر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده مقتضی صدور
کلمات بی ادبانه گردد **افاده ۲** از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و
باقوال اکابر طریقت بسته گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خالق
لذتهای نفسانی برمیدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف حقائق
می پندارند ولا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را بلا طائل محض صرف می نمایند پیشوای
ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بآن امر نفرموده و هرگز لب ببیان آن نگشوده پس ما را ازان چه
سود اگر امری کار آمدی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ
رَؤُوْفٌ رَّحِیْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکه
بسبب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست
که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفات آن باید کرد
که چنانکه صفات عین حق است و نه غیر آن بلک قائم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات
اند و نه غیر ان بلکه مظاهر آن پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر اقتضای
حکمت الهیه با وجود استغنا در مظاهر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود
اکابر طریقت است که ملاحده وقت اقوال آن بزرگوارانرا برخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه
تحریف و تلبیس پیموده اند پس اینقدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف
کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی انبیاست صلی صاحبها الصلوٰة
والسلام **افاده ۳** از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل اسلام اشتهار یافته قیل و
قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقاعد اسلامیه و از گذ
واجبات شرعیه است و از بسکه مسئله تقدیر با مبحث تکلیف یک گونه در آبادی نظر تعارضی میدارد
بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس لابد

بر جمیع اہل اسلام ہمین واجب است کہ بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج
کہ عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئلہ است نرود و نرسند لیکن از بسکہ درین جزوی از زمان بسبب
اختلاط فرقہ منکرین تقدیر و بسبب اختلاط ملاحدہ منکرین تکلیف کہ تشریع را معارض تقدیر فہمیدہ
و بہانہ خذلان تمسک نموده در ابطال شرائع جد و جہدی نمایند لابد بحکم الضرورات تبیح المحظورات
اشارتی اجمالیہ بسوی تحقیق این مسئلہ ضرور افتاد و معہذا مقصود در این کتاب باہتمام ہمان ایمان
اجمالی است ویس تفصیل آن برای صیانت مومنین غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضہ و
ملحدین کردہ شد + پس میگوئیم کہ افعال و اقوال ہمہ بندگان و حرکات و سکنات ایشان و علوم
و ارادات ایشان و سائر نعوت و اوصاف ایشان چہ محمودہ و چہ مذمومہ از ایجاد حضرت حق
و تکوین آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی
افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جہل ابتر حکمتہا
ہست خفیہ کہ آنرا غیر آن حکیم مطلق بشرح و تفصیل احاطہ نتواند کرد اما این قدر معلوم است کہ آن
حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیہ
این است کہ درختی است عظیم الشان کہ بر ہزارہا ان انواع چوب محتوی است بعضی ازان قابل سوختنی
است و بعضی ازان قابل ساختن آنچور ہای آتشمیدنی است و آنچہ قابل سوختنی است آن ہم تفاوت
بیشمار دارد مثلا بعضی در وقت تر شدن درخت آنچنان پارہ ہای ناکارہ سبک خواہد ماند کہ در
ابتدای افروختن آتش بکار آید بلکہ بدون آن آتش در اول نیفروزد و بعضی آنچنان گرہ ہای سخت
خواہد برآمد کہ وقت تیز تر شدن زبانہ آتش باید اندخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت
بکار می آید کہ بعضے را چوب کرمی میسازند و پارہ را تختہ می نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تختہ
سقف خلوت خانہ خاص پادشاہی است و بعضی قدمچہ پائخانہ زندانیان گرفتار بلای است تختہ ایست
کہ تختہ نوشتن شدہ از دست جراح کاملی موقع نقوش حروف کلام الہی شدہ و تختہ ایست کہ از
دست صانع ہوشیار بجہت ناکارگی افتادہ پا نمال خزان راہگذر و بہمین امثال اختلافات استعدادات

راکه بشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه ازین تفاوت زاه دو آهن یاد
از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آینه شاه اگرچه بتساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امر است بس نسیر و کار است
بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات
فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت
از جامعیت جمیع صفات کمال است بروی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل
جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز
عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است
پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بروجهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود یا نمی بینی که کارخانه
مملکت بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کاملهٔ آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر
است کرانّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ اشارت بین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای
ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در
کمال خود مستغنی از ظهور آثار باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از
کمالات او معدود نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار
میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه باوجود استغنا از مظاهر
اقتضای ظهور می فرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقق مظاهر گاه ناگون و صدور آثار رنگارنگ
سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد

ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی
الاستعداد در اصلاح دارین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت و رام معاش
و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان
بلطف وجود اوست و قدرت حضرت حق وجود انجواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاع عش آنکه
حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه
ایست بس وسیع و آن انتظام امر عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود
هرآینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید بیت در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است ✻ دوزخ کرا نسوزد
گر بولهب نباشد ✻ باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات
ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام
و راه سر زنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در
ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده
مثل جن و انس پس آن ناکه در ایشان علم و دیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و
اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که
این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میدانند که این افعال را ارادت ما صادر شده است و
چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سایر احکام شرعیه صراحتا از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانرا لازم
است که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه
خود را بخود نسبت کند و دریافت همین امر که این فعل بارادة ما صادر شده در توجه لوم و سرزنش
کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت در و نهاده اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا ارادة
او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد
ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس سببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال بهم

رسند و بقینیکه ثابت شد که بیت هر یکی را بهر کاری ساختند و میل او را در دلش انداختند
پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد
و حدود چیست پس میگویم که اگرچه همه کائنات بمحض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا
واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را ببعضی موجودات
مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو
چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباط
خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید
کرد که هرچند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
اند لیکن در میان آن افعال و در میان آن ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود الیقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکوره آنفا الصدر از بعثت رسل و
انزال کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که ارادهٔ امور مامور بها در دل مطیعین
بسبب هدایت هادین و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا ارادهٔ بت پرستی یا ارادهٔ زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد
و اقامت حدود مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه
است اما مجازات بر صرف استعداد کما من تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدر امیرسد
که از بدی خود انکار کند و نیک ابرار خود داند و عقاب خود ثواب نیک ابرار وجه خلاف عدل و ظلم
شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین است که گاهی
بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمود اش آنکه امیر ذوالاقتدار رفیق مخلص خود
را میداند که بلاشبه شجیع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان الناسیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و
در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه اگرگ را بپرورد و با متقین میداند که جبلتش حمله
کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد

زدہمین کہ حملہ بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پراز خشم خواہد شد کہ بجز قتل سزا لیش بچیز نخواہد کرد
و بدون قتل اطمینان خاطر او راست نخواہد داد کارخانہ مجازات حق تعالی را از ہمین تمثیلات
یک گونہ تصور باید کرد ہر چند استعدادات از لیہ غیر قطعیہ معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
ارتکاب گناہ غضب وی باعث انتقام نمی شود و ہمچنین بغیر ظہور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
بیت تا نگرید کودکی حلوا فردش ✻ بحر بجنبانیش نمی آید بجوش ✻ **افادہ ۴** از جملہ بدعات
مشرکین صوفی شعار کہ در خواص و عوام اہل زمان عموما و در دیار ہندوستان خصوصا اشتہار یافتہ
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیدہ غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکہ مشعر باعتقاد الوہیت
یا نبوت او باشد پس لازم بحد اعتدال این امر را باید فہمید بیانش آنکہ مرشد بلاریب وسیلہ راہ خدا تعالی
است قال اللہ تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوْٓا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَ جَاهِدُوْا
فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ای مومنان پرہیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیلہ را و جہاد کنید
در راہ وی شاید کہ شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چہار چیز مقرر فرمودہ ایمان و تقوی
و طلب وسیلہ و جہاد در راہ وی اہل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فہمند و وسیلہ مرشد را
میدانند پس تا لابد مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاہدہ ضروریست و سنۃ اللہ بر ہمین
منوال جاریست لہذا بدون مرشد راہ یابی نادر است پس میباید کہ مرشد کسی را گیرد کہ بوجہی مخالف شرع
شریف نبود و بر طریق مستقیم کہ اتباع قرآن و حدیث است نہایت راسخ القدم باشد او را مرشد و
ہادی خود مقرر نماید لیکن نہ باین طور کہ بہر حال اتباع وی منظور دارد بلکہ مقتدای مطلق شرع
شریف را داند و بالاصالہ متبع حکم خدا و رسول بود آنچہ مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
بذل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچہ خلاف شرع گوید ہرگز اتباع آن
نکند بلکہ رد نماید حدیث شریف است کہ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ ✻ یعنی
اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید کہ مال و جان خود را برای
رضا و آرام وی صرف نماید و ہیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا کہ فائدہ منفعت

کراز مرشد حاصل میشود بهزار ها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد مشهور است که
نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کنند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
اصل همه مجتهدا و حقوق محبت و حق خدا تعالی است در جنب محبت و حق او بسیجا نرسد هیچ محبتی و حقی را
بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشد
طالب حق را امری منکر در ان مرشد واضح گردد لیس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند و اگر باز نیابد و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی
خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته اتباع وی را در ان کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی
از ان بلیه کما ینبغی بجا آرد **افاده ۵** از جمله بدعات مشرکین بصوفی شعار کربزی امور نیک در
انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبول الله است هر چند ان بدعات بشمار
است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره
قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارات قبور آنهاست از جوانب و اقطار زمین به کشیدن متاعب
و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم باوجود بکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند
بظلمات شرک میکشد و بوادی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر
حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعینها یا بمثلها بر خود می بندند و علاوه بران
قیود زائده و اهیه خود آن مسافران بدانجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
القصه اگر چه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن
بر عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است لهذا بر همه خواص و عوام لازم
است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا فسیا منسیا سازند **وازانجمله** استمداد و استعانت از اهل
قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استمداد و استعانت را با الحاد و شرک مید هند و در
افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص آگاه و دلان

منظور نیست کربارا ذه استفاضه فیضین باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند
اولیا و مقبولان بارگاه حق را موت نیست لیکن حبیب را بر حبیب می رساند و این نزد انجنان
للعبادات کلیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگانی را کمتر نصیب میشود بنا بر
حلیه آنها نرا احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب بنسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی
کراحیای این عالم را حاصل است ایشانرا هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق
میبود در مجاورت مزارات مدعا حاصل می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله در تربیت و ارشاد خلق برین
منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده کرکشود و کار
از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از اکمنه بعیده نکنند بلکه متابعت قرآن و حدیث را
لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ
مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر را دامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من
گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ
تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ یعنی گذاشته ام در شما دو چیز را دامیکه
هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع
از آل طاهر مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
مثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذرایع نجات است هر جا موجود
و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین است اولایت علیا
پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشانرا

قوت وقدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار
ارواح امری مغیب است لهذا کرشیطانی حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع
حکم نماید واین بیچاره نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل وجان آنرا قبول کرده انچه دیگران
وحدیث متواتر و یقین ثابت است ازان چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد وحکایت صوت وصورت
هم بنابر شناسنده صورت وصوت ایشان میباید وهر کرشناسا نباشد پس صرف آوازی یا القای
در قلب در وقت تغیر حالت وظهور توجهی وکیفیات در مراقبات بنابر لغزانیدن وی از جاده حق
کفایت میکنند واحیانا بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت اسفار
بعیده کردن البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه
این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایه ایمان و خوف از دست رفتن اصل
سرمایه کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها + وازان جمله است
که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بلاشبه حرام است ولعنت برین کار
در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر ولیلة البرات
ساعت اجابت دعا میدانند ومترصد دعای آنوقت میباشند ومقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد هم می پندارند معاذ الله من ذلک حدیث شریف را دست که ایمان زانی وسارق در وقت زنا وسرقه
از آنها جدا می شود زیاده تر ازانها ایمان اینان بمجرد دعا آنوقت برباد میرود بلکه اگر جهل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را بعبادت عمده اعتقاد کردو صرف استحلال
حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده ٦** ازجمله ابدعات مشرکین صوفی شعار که درخواص وعوام
اهل اسلام بلکه جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و تیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی واسراف
اموال در اختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر وخوب موافق
حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون و اوهام خود را دران دخیل دادند وخلف آنها تابع سلف
خود شده دریں امور تجدید و تحدید نمودند وقاعده هر که آمد بران مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل

محمود مخفی نماند متجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج گشت و آن فروع
در رجب خود متفاوت الحال اند دانای آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر
تواند گردید هم بالا یازم درین امور منزعه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت
التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده
بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تصور
اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر
قدس الله سره مثلاً از عوام این زمان و این دیار مشاهد و محسوس میشود تفصیل این اجمال آنکه اموات را
بالاریب ثواب عبادات احیاء میرسد بدو سبیل پ سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان
مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن او علاقه اهل میت در عبادت زنده نایبت متحقق گردد مثلاً علاقه
اباء ابناء و این ابوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند
ابای او را هر قسم که باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاتیکه
دران کوشش بکنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیاده مختلف میشود پس مسلمان
هر قدر که کوشش در کار نیکت میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل
شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آباء و امهات که
مومنات و مومنین گذشته اند ازذمه اش ادا میشود و بهمین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق
تبارک و تعالی اطاعت و متبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روبروی سائل
حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه است که بر واقفان احکام
شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که بموجب معمول رایج فاتحه و ایصال ثواب
میکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر ترک این رسوم فاتحه و ایصال
ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشد لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر
طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش ازاشتهار این رسوم گذشته اند معاذالله ناخلف بالنسبت

سلف خود باشد باک بهین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بالنسبت با مام الانبیاء خلیل
باصفای حضرت خالق الارض و السماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک پس این سخن
از این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع از انداز لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف
بران هر چند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی
کاملی آن اذعان اجمالی بسبب کثافت عشاده عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا عتراض در حق آن صالح
کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را در این مرا شبه بسلف صالح
اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود ازان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور
باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعا است و یک صورت ازان که نماز جنازه است
واجب است و صور دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و اوقات متبرکه و غیرها بالعموم یا بالخصوص تر دیک یا از دور
وقوع آن میشود بلاشبه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهور و معروف و شرح آن احادیث موجب
اطناب و البته در یافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار آمدنی در این جا هم باید شنید که
اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراتب است و در ان افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات
در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از ادضاع دیگر مثلا آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب را ب تنهائی اطلاع
و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند و کسی از صحابه را مر نفرمودند که در این شب مقابر
باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس بالحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور
داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند و را بخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن
نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده شده بر سم انجامیده حقیقت کار دران باقی نخواهد ماند بیان
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صورد یگر سوال
دعا پس مروی ازان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان مادرم

ناگاه فوت شده و یارای گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع
بوی خواهد رسید فرمود مذکر چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره پس است که بعد
رجوع به زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی
عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردها آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد سایر عبادات را پس هر
عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر
بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس ثواب بروح میرساند از اهل حقوق
اوست به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور
مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعین اوقات و قسم طعام و وضع آن و سائل
کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظلمات بعضها فوق بعض در مراتب قبح تفاوت
بسیاری است صرف تعین التزام مالا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعین وقت خللهائی
هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند لابد احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد
صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچنان عمل
می آید و ازان بدعائیکه نام نهاده اند اصلا بر نمی آید و انیان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان
و حال صالح کامل تارک این رسوم لمجاز ادای حق اسلاف خود به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت
بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و در سوم خود وجودی
کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقتی است که بر سوم ملوث نگردیده این تفاوت مثال و مثل را امیزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق در یافت
نموده از التزام بر سوم نائب باید شد ربنا افتنا الله التوبة وجمیع المؤمنین من کل
المکروهات و اما اینکه بحضور طعام فاتحه و نیاز یحامی آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است
چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشسته پس چرا آدابیکه در استحسان آن بنسبت صاحب فاتحه هم
گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک وی نکرده چه اگر ملک است پس چرا فاتحه کنندگان دخل دران میکنند

وبموجب خواهش خود می خورند وحی خورانند بلکه از بورثان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سید النساء
را بسادات دهند ونیاز حضرت غوث الاعظم باولاد امجاد ایشان حواله نمایند وعلی هذا القیاس واگر این آداب
بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا لمس وی است آن طعام را بسبب آنکه تناول کرده جن خورده
او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست واگر بالفرض والتقدیر چیزی
ازان معلوم شود پس حد یکه در آداب طعام میباید آن طعام ازان تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا خوب بتلاث اجناس طعمه را پرستش میکنند واز قید
اکلین ومانعت یکی واجازت دیگر تحلیل حرام وتحریم حلال پیدا میشود واتباع اهل جاهلیت لازم می
آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهٖٓ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ
حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَآ اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ ومیگوید که این چارپایان وزراعت ممنوع است نخورد انرا مگر
کسیکه خواهیم بزعم خود ها والیضاح تعالی می فرماید وَقَالُوْا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِّذُكُوْرِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰٓى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيْهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ ومعنی حجر المحجوبی دریافت کرده باید دانست که
همین معنی مراد مردم این دیار واین زمان از لفظ احجوتا می باشد مصرف طعام هرگرسنه ومحتاج است
آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک وتوشه گاه ساخته وپرداخته پیشینیان است وتملق
افکار رویه حقیقی نهایت دور از حق پیدا شده واکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت وارشاد
در ضمن کلیات بیان می فرمایند وتخصیص ومجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انکار
خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده بقبایح انجامید
وآن قیود ضرور تر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آنرا جزء اسلام وایمان می پندارند
وتارک وساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم بایں حد رسید بالکل
مطلوب وعکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد وبنابر تمیز سنن از فرائض تاکید یکه در حدیث مستفاد
یاد کرده درین محل بکار باید برد ورواج رسم نذر ونیاز بایں حد رسیده که از نذر طعام وغیره گندم شکر

جاہنای بیجا نوران کہ نیاز میکنند و در رنج کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کردہ مطابق حدیث
شریف کہ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ ذَبَحَ لِغَیْرِ اللّٰہِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجہت کفر است
پس ایمیکہ کفر شد آنرا عبادت پنداشتن بکدام مرتبہ زشتی و زبونی خواہد بود و حقیقت آنست کہ کسانیکہ
گور مزدہ و نیاز از ارتکاب معاصی و کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکہ شرک میکنند و میدانند
کہ این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا ہرگز در ذہن شان نمیباشد دلیلش آنکہ ہر کرو تو شہا نیاز ہای
بزرگان مبلغان کثیرہ صرف کردہ باشد اگر از وی پرسند کہ گاہی برای خدا ہم چیزی دادہ خواہد گفت
کہ نہ بالجملہ خدا را و آنہا را بعضی در مرتبہ مساوی تقرب و رضا جوئی می نہند و بیان حال ہمین بعض است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰہِ اَنْدَادًا یُّحِبُّوْنَہُمْ کَحُبِّ اللّٰہِ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ
حُبًّا لِّلّٰہِ ط و بعضی ترجیح میدہند و بعضی آنہا را کافی حاجات خود بالاستقلال دانستہ از التجا و
دعا بجناب حضرت حق جل شانہٗ بی نیاز میشوند پس چارہ کار طالب حق جواب و متبع مرضیات خدا و رسول
درین جزو زمان آنست کہ بروح ہر شخصی کہ ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و
متناولان آن ہر چیز یکہ انفع و بہتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد و بصفائی نیت مقرون تر بود
صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کردہ بعمل آرد و اگر دعا ہم کند بہتر است و تمام قیود و رسوم یک
قلم در کنند **ہدایت ثانیہ** در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط رفضہ در جمہور انام اشتہار یافتہ و آن
مشتمل بر سہ افادہ است **افادہ اولیٰ** از جملہ بدعات رفضہ کہ در قلوب عوام اہل سنت راہ یافتہ مخالفت
سلف در عقیدۂ تفضیل است پس طالب حق را کہ متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید کہ از صمیم قلب خود
اعتقاد نماید کہ چہار یار کبار رض بہترین بنی آدم بعد انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اند و تفضیل ایشان باہم
موافق ترتیب خلافت است چنانکہ عقیدۂ اہل سنت است مرد مسلمان را باید کہ بہمین ترتیب معتقد
صلبت باشد و تفتیش وجوہ تفضیل نماید چہ تفتیش وجوہ تفضیل از واجبات دین بلکہ از مستحبات ہم
نیست خصوصا عوام مومنین را در صدد این تفکر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است
ہمین بجہت شہرت این مبحث در عوام و خواص این زمانہ و افراط و تفریط ابنای روزگار در ین عقیدہ

نوشته می آید که جناب شیخین رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی وجاهتی است بس عظیم و قربی است نهایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان ارضا قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم بر حضرت مرتضی علی رضا شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشده نبویه باعث آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب و مراتب و وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو ایشان را جاه و قرب زائد بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را متقدم بر صاحب منصب متاخر خواهند ساخت اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب از انضاز اندازصاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را بنوع تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت عهد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا هم ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه بمقابلات که گاهی انتظام خلافت و مملکت و سلطنت در آل اطهار ایشان صورت نه بسته بلا وجود یکه بعضی کبرای ایشان اعلی الله درجاتهم فی العلیین مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری در آنها صاحب شیاهای بلند و مراتب ارجمند خواهند بود و موکب مرتضوی بآن ابهت و جلال نمود خواهد شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رضا باعث آن گردیده که در تفضیل جناب شیخین رضا تردد بهم رسانیده از عقیده راسخه اهل سنت متنزل شده اند و اگر نه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین رضا بسبب انتظام خلافت بلکه قطع نظر از ان ثابت است با این ابهت و جلال نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی عدال در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که از انرا به تشبیه بالانبیاء تعبیر توان کرد

بس بلند بر نسبت آن ۱ بهت وجلال مذکور است تمثیل اظاهر هر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود
بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه گشته بر نسبت کسیکه قائم بر خدمات ومشغول بکار
پیروانی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات واشتغال بحضور بادشاهی وانهماک در
ملازمت وحشمت وشوکت ظاهریه وکثرت اتباع در حق این مصاحب بر نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات
است محقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت ووجاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است
چه فی الحقیقت آن امیر باهمگی شوکت وحشمت واتباع خود گویا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت
وتدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری وساری است وحضرت عثمان رضی الله عنه که مقبول بارگاه ایزدی بود ودند و
عنایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا
ایشان را هم مرتبه هم جنب مراتب امثال ایشان که حضرت خلفا اند حاصل آید **افاده ۲** هر یک از صحابه
کبار بر نسبت سائر امت مصطفویه علی اما مها الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابیت افضلیت ثابت است لیکن
بعضے را از آحاد اکابر امت بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت وترویج دین متین وفوز بمراتب قرب عند الله
بلاشبهه افضلیت محقق است لیکن بر ین اکابر بتعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه آنکه بسبر یکه اکمل در علم وهنر از پدر خود
باشد هر آئینه بتعظیم پدر بر ذمه او واجب است در حدیث شریف است فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ
صَبَرَ فِيهِنَّ كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ
قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالَ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ **افاده ۳** از جمله
بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری وتعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت
حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس السنن احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا
مومن کامل ازان اجتناب ورزد وهر که مرتکب آن ماند پس او را عذر جهل وغفلت نماند وصور ظاهریه این
بدعات چند چیز است ۱ اول ساختن نعش قبور ومقبره وعلم وشنده وغیرها واین معنی بالبداهته از قبیل بت
سازی وبت پرستی است چه ساختن نعش شکل قبور ومقبره واز التعظیم کردن وبجهت نام نهادن قبر حضرت
حسنین هما بین صلی الله تعالی علی جدهما وعلیهما از بجای اصل قبر ومقبره دانستن از اطوار مشرکین است

است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان
معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور و اشخاص هم نباید
کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را البته حد شرک قبیح میرسانند
و شدة و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال
این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و زور شکستن آنرا هرگز مکروه
نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما
السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت حق تبارک و تعالی
در ازالت این افعال و اهانت فاعلین مصرین بر این افعال است و رضا و خوشنودی هرگز بندگان بارگاه و تعالی
بمثابه همراه رضا او دست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین درجات
ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها باید و بر آن دست یابد شود پس بدون اهانت و تذلیل آنرا نابود و بی
نشان نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه بسر هنگی پیش آمد از اهل آن تعزیه حرکتی
اهانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بدین صورت نه بندد پس ازان حرکت باکی نکند بلکه
اقدام بر اتمام آن نماید و ما آنچه در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه بتصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سائر اصنام با اهانت نشکستند پس بیش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطهٔ جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت
خلیل مظنهٔ بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی
وقت کردعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع جهالت
بود و این زمانه تواتر علوم جمعه و شهرت هدایت + صورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخسار
و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقاً حرام است و بر فوت هیچ کس
این افعال روا نیست صورت سوم مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحی

بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم داندوه واحیانا بعضی جهلة فرائض وواجبات را ترک می نمایند و
قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک زین حلال است چنانکه مرد شانه نکند یا جامه سفید و بهتر
نپوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی هذا القیاس این را مثلها
کثیر است و همچنین زنان ترک زین خود کنند معصفر نپوشند و خضاب نکنند و غیر ذلک از اسباب زینت هیچ
چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد
مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر
نکند گناهکار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید و ایام موت
و قتل و شهادت باشد یا غیر آن بتخصیص هیچ کس درین حاکم نیست پس هر که در وه محرم مباحی از مباحات به
قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ گناه نیست
مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود و در همان
ایام ترک کند پس منظنه قصد مذکور قوی است و همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن اینست که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن
نه بقصد احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون
مبتدعان بلکه سائر عوام زمان گردد و در ابعاد و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند
و بچشم حقارت و ردی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی
از خلل هم نیست چرا که ارتکاب امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش
که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند و پسینیان فعل او را حجت گرفته نیات جنیثه خود بآن منضم خواهند کرد و
عذر بیگانه مبتدعان مقبول نیست قال الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن بعید از کمال
ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت بامید توبه ایشان

ده شود مضایقه ندارد ٭ وصورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم مواز ذکر قصهٔ استهاد
ست بشرح وبسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسف نمایند و حسرتها فراهم آرند
ریه وزاری کنند هرچند در نظر ظاهری خلقی دران ظاهر می شود اما فی الحقیقة این نهم مذموم میکرد
ست چراکه در وقت حدوث صدمه یا تذکران استرجاع وصبر مامور به است نه اظهار تاسف وحسرت او تکلف
رسیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن انچه طریقهٔ صابران است کو به
لف بود التزام باید کرد و اسباب آری اگر به وجع جمع کردن البته خلاف طریقهٔ صابرین است و این
صور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت وکمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در دلهای
خود می انگارند و این خود مغلطه ظاهر است چراکه تکرار مصائب و تذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
نصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و
اندوه پیدا خواهد شد و بهمین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال
علو مرتبه حضرت سید الشهداء و سائر شهدای کربلا و حضاران مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه
مقام فرحت و خوشی است و انانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
صریح امور ممنوعه محرمه بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چه ایشان بنا بر اقامت امور
مشروعه و موقوف کردن امور نامشروعه بجا نیاز بها کردند پس هر کرا امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا بمنزلهٔ یزید مقابل حضرت امام حسین است رضی زیرا که سبب مقابله یزید نبود مگر ظهور امور نامشروعه
از وی و چون این کس هم ارتکاب نامشروع نموده و مصر بران گردیده و آن کار بد را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعداء و مبغوضان آنجناب داخل گشت ٭ و اصل اینست که مسلمانرا
اتباع ظنون فاسده خود سم قاتل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذارد چونکه شارع بچیزی
از ریسوم شیون و ماتم و اعداد اجازت نداده و مطلقا از ان منع فرموده پس گمان محبت خود مصدر آن حرکات
ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است پس است که از تسویل نفس صفات قبیحه کامنه

معلوم نمیگردد و صفتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار که خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت که
این کارها میکنند امارات بسیار مکذب دعوای ایشان موجود است چه هر کس میداند که از گریه و زاری و
سیر اف اموال در مطلق محفل آرای و تعزیه سازی هرگز جناب امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی شوند
و هیچ فائده بایشان عائد نه پس صرف اموال آنها نیست مگر بنا بر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکوره
مرغوب نفس و بازیچهای اوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آنرا به فریب و تلبیس ارضای
حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و بدعوی دروغ که این تمام مصارف و حرکات از محبت
آنحضرت است و افعال شنیعه ذمیمه را در نظر جهال و سفها مستحسن و نیک می نمایند چه اگر محبت و ارضای حضرت
امام منظور است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر شبهه
نسب هر جا پیش نمیرود چه بسا سید صحیح النسب که از نایافت قوت جان میدهد و همین مدعیان لاف نان
میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سگان خود تفقد حال شان نمی نمایند باوجود ظهور این قسم بے
اعتنائیها از ایشان درباره سادات باز آنها را محب و مخلص تصور کردن جهل صرف و حماقت محض است
و آثار محبت و اقتفیه آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام شرع مبین و برداشتن
هیچ کس نکردن در امر معروف و نهی عن المنکر و به مجاهرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت و از چاپلوسی
و تملق آنها بالکل احتراز کردن و اصلا مداهنت را دخل ندادن و اولا و احبا و آنجناب بے اثر چیزها دادن و ایثار
کردن و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس هر که در این امور قصور ورزیده
در ملاهی نفس بنام نهادن حضرت امام حسین رضی الله عنه کوشش کند و بذل اموال نماید سخت در دروغ بیجا و بی محل بر
بسته و از دو خامت بدمآلی خود بی اندیشه گشته اَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ شَرِّ
الْمُنَافِقِیْنَ الضَّالِّیْنَ **هدایت ثالثه** در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار
یافته و آن مشتمل بر یک تمهید و دو افاده و یک فائده است **تمهید** رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر
شده اند و ستان است و التزام آن در اذهان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و
تشنیع نهایت شاق می افتد و جهال اهتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیه و ترک آنرا زیاده تر از محرمات

شرعیه می پندارند باعث بر همی امور دین و دنیاست که نهایت انسان را در ضیق می اندازد و از فقر و تنگ
دین و دنیا باز میدارد مثلا التزام طمطراق شادی ختنه باین حدی کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال
میگردد و بعد آن ختنه میشود سبب بی حیائی و بی پردگی میگردد و احیانا این شعار شرع موقوف
ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر یکه میشود باعث از ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز
بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هر چند تاخیر را
دران گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و
تجهیز و کندن قبر مساهلتهای ورزند و کفایت در انجا کرده ادای سنت متصور میکنند و در تقسیم طعام سوم
و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای
حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بسا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در مهلکه
می اندازد و بساب معاش خود را برای محافظت رسم فروگذاشته مفلس و مانده محض محتاج نان شبینه گشته گاگر
میشود و گدا گردی که مذلت و ازین است برخود گوارا میکنند و این مفیده نیست مگر بسبب شدت رسوخ ازدم
آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمدا ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد
شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار
در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از
گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چون کار مال
بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می
کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فناست و هر کار یکه بنایش این
چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب
ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل ایمان کامل میگردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار
خواهد شد که این قدر اموال کثیره را چرا بیجا و بی محل خرچ کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر باجوگر

ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس
اگر ایشان را واجتناب را الا انتهاء را واضطرار را ترک نمایند چه قدر موجب اصلاح معاش و معاد ایشان
بشود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که مبتری و بیزار از این رسوم شده در برهم
نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر
و اقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و ازین ترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار برای حق است فکر و اندیشه هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در
برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و باشرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالهٔ این
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهَدْیِ مَا اتُّبِعَ یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کار کرگردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام
و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباشد بل تعین تاریخ و روز
و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل بود بعمل آرد و هرگاه ایصال ثواب منظور
دارد موقوف بر اطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است والا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهتر ثمر اب
است در تعین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات
میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میماند و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز تاریخ منتظر و مترقب میمانند و
اقربا فراهم می آیند و السنه را خواه نخواه انچه کردن دشوار می بود سر انجام آن ضرور می افتد پس در حق
میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
مؤکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی
بآن شده تمامی رسوم هندو و سند و فارس و روم را که خلاف دین صلی الله علیه وسلم باشد یا دلی از طریقهٔ
صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود در عهد

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم منتفی گشتہ و در ابطال آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ کرام تاکیدات منقول است
اگر ازان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا ایذا کردن جانوران دامثالہا رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
نماید **افادہ** ۱ ۔ از جملہ رسوم فاسدہ کہ در اہل اسلام و یار ہندوستان بسبب اختلاط ہنود و اشتہار یافتہ
ممانعت زنان بیوہ از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافتہ کہ این امر مشروع جل مندوب
را زیادہ تر از محرمات شرعیہ میدانند پس در ازالہ آن کوشش بلیغ کند اگر در اقرب ایش این صورت پدید
آید خواہ نخواہ نکاح ثانی کردہ شود اگر در اتباع مرضی وی قصور نورزند مہاجرت یعنی ترک ملاقات و برادرداری
ازیشان کند چہ ظاہر است کہ انکار ازین کار غالبا بالتزام رسوم ہنود است والا ہیچ معنی
نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروائی ندارد و جانب
حق جل و علا را بر جانب تمام اہل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مہاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد **افادہ** ۲ ۔ از جملہ بقایای رسوم جاہلیت کہ در بین امت مرحومہ کمال انتشار و غایت شہرت
یافتہ و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادہا دران گرفتار اند افتخار بکارم آبا و مناقب اجداد است
و اعتماد بر شفاعت ایشان حتی کہ بسبب ہمین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را کہ شعار اہل اسلام است و تقوی
و صلاح را کہ افضل مناقب اہل ایمان است نسیا منسیا ساختہ و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظہار بدعات
و ارتکاب منکرات حاصل نمودہ کلام اللہ و کلام رسول را پس پشت خود انداختہ اند گویا کہ آیہ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آیۃ ۔ وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا آیۃ ۔ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ آیۃ ۔ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیۃ ۔ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ ۔ حدیث ۔ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ وامثال آنرا بگوش ہوش
خود گاہی نشنیدہ و بجرد اوہام و ظنون خود و بر مسلمات و مشہورات باطلہ در امثال خود تمسک نمودہ در ورطہ
ہلاکت جان خود را انداختہ سبحان اللہ زہی سفاہت و زہی حماقت کہ اسباب نجات را کہ بالیقین و بالقطع معلوم

نجات و باعث رفع درجات اندرک کرده باسباب و بهمه وظنیه متمسک شدند حال سفاهت مآل این جهال
بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضه خود میدانست و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت
بتخییل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه
نسبیه باکار برآمدی امور نافعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت ازان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال
در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبای
خود با وجودیکه این وارث ازان غافل بود و اگر این امر در معاد کارآمدی نیست و این شخص تمام عمر خود
را در امید حصول منفعتی ازان مرگذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه عدم اعتماد
بر امثال این امور و بهمه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که
در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد
است هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کارآمدی نیست آری اگر همان استعداد بروی کار آید بسبب تعلیم و تعلم
و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنونه را بمثابه
استعدادات ازلیه که تخصیص هر شخص در ازل الازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده پنداشته
اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصه ظهور نرسد در کارخانه
مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نداری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت
آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباط خفی با استعدادات
هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات پس خفی و کثیر التخلف است و با آثار پر ظاهر و قلیل التخلف مثلا منافع
حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباط خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده را انکار نمیکند که
شمشیر مصقل از آهن خام **فصل دوم در تهذیب اخلاق** و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است **تمهید اولی** از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص و سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضا جوئی حق از دل خود منقلع و منصرم میکردند اندک اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که ارضاءً لله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که با وجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی است **تمهید ۲** سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا بطور طب بتحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و به خطیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که با این اعمال کثیره و مشاق عسیره قیام ورزیدند و خود را الحجل بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار اینست که چنانکه اشتغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را بباب بارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از ارباب عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول فنا مقبول آنجا نیست و شیطان و نفس بمنزله سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شرور شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزله چوب بدار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرساند و احیانا اجتبائی ازان بارگاه میرسد که بدون مداولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حق بر تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان از ارزانی می فرماید پس طریق آن اینست که اولا شغلی بخوانندن قرآن و حدیث کند و پاره اوقات خود را مصروف بتحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریافت ثمر و ریات خود پرهیزان نگردد من بعد بیاید داشتیکه در طریقه نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه و عزم اجتناب از آن است پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و در گوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و براز و ملاقات دوستان و احباب مشغولی در وجوه معاش و معاد بقصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و با اهتمام اوامر شرعیه دلرا چالاک و چستی و فرحت و شادمانی علی الدوام ماند و از جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق بنماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت ازان سو نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر ازان ندانند قوت هر کار در جنب ادای صلوات بروی سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار کارهای دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف قرة عینی فی الصلوٰة موجب راحت اصلی خود پنداشته هیچ کار دنیا و دین بران مقدم نکند و مهم ندانند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی ببذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی دران واضح میشود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلا بخورد و مگر باراده و نیتی که موجب رضای حق است و بخوابد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد که اینوقت خفتن باعث رضامندی خداست و قس علی ذالک و بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی بفضائل مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا بالقضا و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبه اعلای هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را پاک کرده و بر اوامر شرعیه چست و مشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بوده اند که مغز را بعنایات
او سجانه میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ازان خبر میدهد شعر هر چه هست از قامت ناساز و بد اندام
ماست ✽ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ✽ و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تمام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت
کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضل ترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز نمود پیدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل
بوی شود ✽ شعر ✽ حضوری گر همی خواهی از و غائب مشو حافظ مهتید لعلم در اعمال اتباع مذاهب اربعه
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین ندانند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد ازان کتب مصنف شده جمعیت
آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد در ان نکنند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبرند و بنوعی فائده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان را
بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند **افاده** ✽ هر کرا از مراد ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهاد و را با وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکانرا میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتها است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکنند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رضی الله عنهم کنند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای آن کافی است
و فرق درمیان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای

واهتمامی باخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند و
اصلاح واز دنیا دان را اقدم واهم می شمردند وسلاطین دام اعزت خود در شوکت وحشمت ظاهری در مکان
وپوشاک وبشواری گمان میکنند واین خود غلط است هرقدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر
بعنایت حضرت حق عزت وشوکت ایشان ورعب آنها در اعدای ایشان زیاده تر میشود افاده ۲ هر مسلمان
از دو چیز پرهیز واجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر آدمی خود را بهتر وبلند تر داند ومدام تعلی وبزرگی خود جوید جبه
این خصلت قبیح انسان را بتکبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال وخصایل در حدیث شریف است
لَا یَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِی قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ اِیْمَانٍ وَلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ
فِی قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ دوم افساد وخرابی انداختن درمیان جماعتی از مسلمین و
این مرا تب بسیار دارد باعتبار عموم وشمول اما کذا از منه افساد اهل یکخانه است وافساد اهل یک شهر است
وافساد اهل اقلیم وافساد اهل چند اقلیم وهمچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده ازان واعلای آن افساد
است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رضا که تمام
قرون این امت را اثر آن افساد محیط شده واول افساد لیست که در بین امت پیدا گشته وافساد را انواع بسیار
است گاهی قتل می بود وگاهی اهانت وگاهی تحبس عیوب وگاهی مشورت بد دادن واین امور هم بنسبت
اشخاص وبحسب افساد متبدل میشود مثلا کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش ومعاد بود مرتبه دارد
وقبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب بهمی امور خلائق باشد افساد لیست که قبح آن بهزار مرا تب زاید
از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسبب او در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است وکشتن عالمی
باکمال که حلال مشکلات ومرجع خاص وعام خلایق بوده مصداق امام اعظم وقت وبخاری عهد وغزالی زمان
گشته باشد فتحی ووخامتی دارد که پایان آن نیست وبر کشتن قیاس باید کرد اهانت وتحبس عیوب او هر قدر
افساد سخت تر بهمی ایمان بیشتر وسبب فزونی قبیح این کار زشت آنست که او در افساد واتلاف حقوق ناس وتحمل
گناهان کثیر که تا مدتها باقی ماند میشود وآنقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام
بد وخاتمه سوء از دنیا میرود ونا امید از مغفرت ورحمت الهی میگردد واز ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت

منشا ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد و تمام نخواهد شد
مگر باجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّیَامِ وَالصَّدَقَةِ
وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰی قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَیْنِ هِیَ الْحَالِقَةُ
افاده ۳۴ مسلما از ابنا بر تسکین خاطر و توکل در مضایق و مصائب و معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصا
آن نعم که بمقتضای اِنَّ لِلّٰهِ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا بر سبیل نفحات در مطاوی
ریاح می وزد و بجز او مغه عالی و ماغان که محیط رحمت خاصه الهیه گشته اند نمیرسند قدر قدرت آن قادر بی مثال
کما ینبغی مذعن و منقش خاطر کردن ضرور است چرا اهمال همین اذعان است که جمعی را باجود مسمی بودن باهل
کتاب در کتاب همین بداغ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ
داغدار ساخت و در ذیل تقبیح حال بدمال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا
قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ بِیَمِیْنِهٖ
سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ که نشانه انتقام شدید است بفراخت لیس بالید دانست که معرفت قدر قدرت
کاملا لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای درا کوی
و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هرگاه امری عجیب بشنود از استبعاد میکند آری بعد مراجعت بعقاید اسلامیه
آنچنان انکار نمیکند کار از دائره اسلامیه کشیده به فهوات کفر اندازد اما استبعاد شدید از خاطر نمی رود
هر چند این قدر معرفت قدرت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نهایت
بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای درا کوه جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گو نهایت عجیب و اغرب بود حتما
اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا
متلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد بود است و برای
تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ
زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا معنی این است

هر آئینه خدا تعالی باز داشته است آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی
سوای او و هر آئینه او هست بردبار بخشاینده یعنی مانع از بجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت او هست مع الاقدرت
و انتقام دهی مقتضای این کار اندیشهی قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای ذهن نشین کردن
همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده اَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِی یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ
اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ پس معلوم شد که کمال
معرفت قدرت این است که از امری گو نهایت دشوار دگران و نادر بود وقوع آنرا شنیده واقع پندارد
و این دریافت از دلش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنا بر تصدیق وقوع آن تحقیق
صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم وقوع آن نکند و بسهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین
از جان سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد **افاده** هم ادعای محبت و الفت با جذای عزوجل
هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان
و اعمال و علم و عقائد او در باب اجتناب از معاصی و سیات بمرتبه علیا اکراه را مصائب و بلیات آن
چنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین امراض مبتلا گردد و درین
بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز یاوه از حرف شکایت در خاطر خطور نکند آری
التجا و زاری و نالین و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد و عموم
رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن
ذات پاک در وهم و خیال جاندید بلکه آنرا بالکل بقصور حال و مآل و نقصانیکه در استعداد ازلی اوست
منسوب کند وَمَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ
مَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث
حصول مقام صبر و منصب رضا بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از انچه بوی
رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو آن عفو غفور است که بآن درجه عذاب امکانی متصور نباشد
ابتلا نفرمود و همین امر باعث صدور علی الخصوص شکر کردن بر این ابتلا بلایا بیجوم مصائب میگردد و بالجمله انسان هیچ حقیقت قابل آن نیست که

قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه بحظش او تعالی را ناقدردان پندارد چه او را هیچ قدری پیش از سبب
آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند **فائده ۵** از جمله اخلاق مندوبه لطف و رحمت
عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم الراحمون یرحمهم
الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و معنی رحمت آن نیست
که هر کس را راضی و شاکر سازد و بلاک حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنهاست گو در آرای
کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بذل حصول آن برای ایشان خواهد سعی در آن کند و سعی در حق
عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس مراد عاما التجا برای هدایت و توفیق در راههایی بمرضیات الهی در حق عامه
ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشند کراز دعا افتتاح باب رحمت است و بمقتضای الخلق عیال الله
خلق را عیال خدای تعالی دانستن ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات است
محمدیه را علی صاحبها الصلوة بتخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجه تاش داند کر نوکران یک
آقا بلاک بندگان یک مالکیم و بتخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باید سلوک و خدمت بهر نوع کند
و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور باید و لیکن آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ ننماید و از
دادن چیز باو گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل
فضایل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیای خود تکبر ورزد بجاه و حشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نکند
باید بلاک از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند لیکن از دعای خالصانه و خیرخواهی وی چنانکه مر قوم
شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق **فائده** هرگاه که انسان را تحلی بفضایل و تخلی از رذایل و ارادت کامل
صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند
و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز نازد چه بر ظاهر است که ابناء جنس او و امثال او در عقل و
دانش موجود اند که از فضایل و رذایل غافل اند و بسا آگاهانند که با وجود کمال تمیز در حقایق آن

وداانست اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد واز حلیه فضایل مطلقا
مبرا وعاطل میباشند پس هر صباح ومسا لبک هر ساعت وهر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ
بِیْ مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف
وناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نبود وخائف از غضب وی ماند وجانب رجا راجح دارد

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا

وآن مشتمل بر یک
تمهید ویازده افاده است تمهید از اثبت اخلاق ذمیمه رذایل دهگانه است پس طالب حق را
لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بجد یکه هیچ گاه هیچک
ازان در دلش خطور نکند ومیلانی بسوی آن در دلش نگذرد وهریک را ازان رذائل موجب بغض
وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او دانسته از ته دل دشمن آن
شود وموانع عظیم وعائق عمده از وصل محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که
ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن
در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نگردد واز صدور امثال این امور بی پروای وبی اعتنائی
نورزد زیرا که همین کمال اعتنا وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد وکار سهل بهتر از کار مشکل و
مقبول تر دران بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی بهمین عمل نیک که شاخی خار دار را
از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد واگر احیانا در اهتمام مامورات یا منهیات بسستی وغفلتی متظنون شود
نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام وراحت خود می خواهد چونکه تکلیف و
تذلیل در مخالفت مامورات ومنهیات خواهد یافت در هائی خود بدون مواظبت بر طاعات وقیام بر
امتثال اوامر واجتناب از نواهی یقینا متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در وی نخواهد یافت
چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف وتذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست
البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود ونمونه یقین سزا اینست که بمقابلگسل از نماز که از لبسیار طعام وشراب
پیدا شده روزه دارد واگر در صحبت یاران مالوف وسخنان دلپذیر بقوالی رود داده خلوتها ورزد وترک

صحبت آنان سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرد ۱۲ ورذائل وهمگان درین رباعی منظوم است رباعی
خواهی که شود دل تو چون آئینه ۱۲ ده چیز برون کن از درون سینه ۱۲ حرص وطمع وبخل وحرام وغیبت ۱۲
کذب وحسد وکبر وریا وکینه ۱۲ وفرق درمیان حرص وطمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد وطمع خواهش
چیزهای مغیب مخیل گو بعید الوقوع بود **افاده** ۱۲ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید
باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقداری موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را التصدق کند وبرباقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود است ونفس بسبب حرص
خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را التصدق
کرده برنیم آثار قناعت ورزد وعلی هذا القیاس ونفس را گوید که اگر بقدر موجود قناعت نخواهی کرد همین طور
خلاف تو خواهم نمود وهمین منوال در لباس ومسکن وهرچه دران حرص معلوم کند بعمل آرد واگر خواهش برابر قدر موجود
یا اضعاف آن بود پس ازقدر موجود نصف آن التصدق کند وبکلام مذکور نفس را سرزنش نماید واگر باز حرص
باقی ماند ونفس قناعت برقدر موجود نکند نصف ازان باز دهد وبهمان کلام نفس خود را مخاطب سازد وباز
اگر آن رذیله از نفس وبالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد وبهمان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس را بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد واز رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت
همین طور بعمل آورده باشد تا که هیچ حرص از دلش برکنده گردد **افاده** ۱۲ علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هرچه از قسم آنچیز یا مثل آن در عبادات ومنافع نزد وی موجود بود همانرا الصرف نماید مثلاً
اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هرچه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند واگر طمع عام
در دلش خطور کند هرچه پیش وی موجود بود ندر بجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف
نماید وهمچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او
رود تا بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب امر مشروعی لازم آید مثلاً اگر سیکه سایر عورت یا وقایه سردی وگرمی
است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روا نیست چراکه در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید احتراز از نامشروع

لازم پس باینطور هرگز صرف نماید مگر تخصیصکه قوی الهمت بود که باوجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود بمنظر سوال نخواهد شد و بحکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود روست
ونشان علو همت اوست **افاده ۳** علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه
احکامی مراتب جود را بر خود در هر حال التزام کند و مدام بر وتیره جوادان موثر رفته باشد تا کم کم موسوسه آن
در دلش هیچگاه نیاید **فائده** تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری
موجود بود و برای دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده
فقیر همپایه گردد در رذیله بخل از دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید
پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر
اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد در آن هنگام از صرف مال
دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مال دیگر بدست آرد باز در آن مال بکسوب بهمان وضع مذکور
تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه باینوضع مقابله نفس دلیل
و بهنار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع خواهد شد **افاده ۴** علاج حرام آنست که
هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنابر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه
آنرا بنابر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس
خواهد که طعام غیر الغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش ندهد هرگاه
نفس خواهد که اینوقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام دگر سنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه
مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز وغیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام
کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش
حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت
و حالت متبدل ساخته بنابر ادای حقوق زوجیه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف هست که وقت

دیدن ان اجنبی دمیلان خاطر بسوی وی باز زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که +
اِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُوْرَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُوْرَةِ شَيْطَانٍ اِذَا اَحَدُكُمْ اَعْجَبَتْهُ
الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ
مَا فِي نَفْسِهِ یعنی ہر آئینہ زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کردہ می رود در صورت شیطان
وقتیکہ یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید کہ قصد کند سوی زن خود پس باید کہ صحبت کند
با وی پس ہر آئینہ این صحبت دور خواہد کرد انچہ در دل اوست یعنی میلان خاطر را بسوی زن و در حدیث
دیگر است کہ دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سودہ
دایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنہا از انجا رفتند تا کہ مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند کہ اَيُّمَا رَجُلٍ رَاٰى امْرَاَةً
تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ اِلٰى اَهْلِهِ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی ہر مردی کہ بیند زنی را کہ خوش
آید پس باید کہ برخیزد بسوی اہل خود پس ہر آئینہ نزد اہل وی است انچہ نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی
ہر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چہ حدیث شریف بیان حال پرہیزگار پاک است
و بیان معالجہ نفس برای بدکار گرفتار حرام است کہ ہرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست
مگر مخالفت خواہش نفس قال اللہ تعالی وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوٰى یعنی ولیکن ہر کہ بترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواہش و کینہ
مقام آنست کہ خواہش جماع دو قسم است یکی انہماک نفس است در لذت آن و از آثار ش میلان خاطر است
بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصا وقتیکہ لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در
حرام بیشتر مثلا شخصے را منکوحہ حسینہ خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت
جماع ادا ہا و صدا ہای شہوت انگیز وضع میکند کہ داد بیحیائی میدہد آنشخص گرفتار دام نفس شیطان مائل
بآن زن خواہد بود و این نیست مگر از انہماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شہوت انگیزی
باوجود ناتوانی و قلت مادہ منی و حالش را شیخ سعدی علیہ الرحمۃ بیان سے فرماید ۔ بیت

سبب بابی رغبتی بشهوت انگیختن ✤ برغبت بودخوان خود رنجیدن ✤ قسم دوم جماعی است که طبیعت آن
بسبب شدت امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع
از جلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزد یکی امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت
انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس مینماید چون
مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آنمقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن
مکان متوجه میشود و تا وقتیکه الفراغ از انحاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق می ماند و اگر
مانع مذکور بود مثلا مکانی باشد که مالکش ازبول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر
بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد
ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت
دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را
که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان دوبالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق
نگردد و خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن و خصوصیت طریق
تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از ان زن و کار حرام مطلقا معرض و مجتنب می بود فاما اشتیاق
جماع که بسبب تیز آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو
حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَإِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي
مَعَهَا ازان آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت ایجابی نتواند شد مگر مماثلت در نفس قضای
حاجت نه در سائر امور مثل صورت و سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین از اخواهش زن
اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت
نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوای وی که منطوق آیه کریمه است و ریاضت نفس بمخالفت
آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است شعر وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى ✤
حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ فذلک الکلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف

در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای تزکیه آن از انبال خطوظ **افاده ۵** علاج غیبت
آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده بهمگی همت خود دعای برای
بهتری وخوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت
خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا بر اهم مهمات واشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس در بین کار لقاعد زد در پی نفس شده خواه
دعا تعلل کرده اهمال نماید یک یک روز یاد دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای
دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد و بجل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از
اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت
آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح از ان لهذا در خلوت
گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید **افاده ۶** علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و
نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس رنگستگو پرهیز کند تا که لذت
کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت و زرد که این معنی نهایت
بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش
بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود
که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشانرا از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه
در صلاح آنها کوشد و هر امر یکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در ان سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد
از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت
یعنی غیبت و کذب قبل استعفا از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق کرحق ادا علا ترین و اصل همه حقوق
است بجا آرد من بعد استعفا از اهل حقوق بعمل آرد **افاده ۷** علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف
بر دعای مزید کمالات محسود و در فوز عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در ان حسد کرده است کوشش
کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان بمساعی
جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچگاه

نماید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر از ری از اثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در
کمالیکه سبب حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند و هر گاه بی لیاقتی او مخالب
ساخته بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود
از اکمال خوبی و تقریری کرد نشین باشد اظهار کند مثلا بحضور اقای شخصی سبب حسد گفته باشد که آن
شخص لایق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستعفی از قصور خود شود و آن اقا را
هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده اعلام آن شخص
انست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بوده تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی
است اظهار نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند **افاده ۸** علاج تکبر انست که اگر تکبر بالنسبت
شخصی رو داده تذلل بیش از حد بالنسبت آن شخص بجا آرد گو از غایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص
حرکات و نقل مجلسهای مردم و مضحکه همچشمان وی گردد اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک
طالبان خدا منسلک کرده بهیچ چیز ازان باکی نکند ایامی بینی همین مردم باعزو وقار میباشند چونکه خود
را در زمره آزادان داخل میکنند اصلا در قبول زی موضع آنها که سراسر خلاف عقل و مروت است باک
نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که محبت مخنثان او را صید کرده انچه گوارای
خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آن را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان اطوار
خرامان و شادان میگردد اگر طالب خدا فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو
مخالف عقول ناقصه غافلان مرضیات الهی بوده باشد با وانکار نخواهد بود زید مراد از تذلل این تذلل جعلی
لذاتی مطلوب نیست که سر خم کردن بازمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علاحده
است مثلا شخصیکه در زی مشایخ بود و او را تکبر بالنسبت شخصی از مشایخ بهم رسد پس میباید که با او معامله
کند که در اذهان مردم متقن گردد که این شخص از ان شخص مستفید است و ازوی فوایدطریقت حاصل کرده
و نقصان خود را بصحبت وی تکمیل نموده **افاده ۹** علاج ریا بالطریق تمثیل آنکه ریائی در نماز طاری
گردید پس آن خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشد پس لجات ریا را بشمار آن محفوظ

داشته و اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچکس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود
دو دو رکعت و اگر چهارگانه بود چهار چهار رکعت بشمار لحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود
هر نماز یکه دران خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لحات
مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در اثنا دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند
کاحب مال تراده چندان خرج خواهم کرد و لشد خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی
نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت
باز سزای معادل سرهنگی بار رساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن
و نوافل اهم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکنند بلکه بخواند و علاج ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد
افاده ۰ اعلاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش اخلاص پیدا
شود و صرف اخلاص ظاهر ابدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاج
استغفار و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ۱۱۰**
چون بطور یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بسیار مناسبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل
خواهد شد لیکن به مجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند
و طریق امتحان را بخوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی یا دشاهی یا امیر را به کمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دید و رشکی و حسدی در دل خود نیافت ندانکه من از حسد پاکم بلکه طهارت
وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او و همان اشغال و اعمال
مشغول شود و در اندک زمانی او را فوائد بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص بزرگ
آن مدت دراز محن کشیده در اسرع از مدت بدون محنت عیره مشار الیه و ممتاز گشته در روبروی او تقدم و سبقت
واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیتر
در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشائخ عظام گردیده باوجود آن او را شناسی و فرحی
نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذرد آنوقت البته اندرونش از رذیله

حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی اشراف و محترف جداست فصل سوم در
ذکر مخلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است ۰ هدایت اولی
در ذکر مخلات عبادات اجمالا ۰ و آن مشتمل بر دو افاده است ۰ افاده اولی از عمده مخلات
عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خداست هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما جد یکه
موجب کامیابی شود دو بوضعیکه اکابر دین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی
بود بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و مبتدل میشود مثلا شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود
و شروط و اهتمام تمام می نماید باین غرض که بهر کرت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا پیش
سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت
و پادشاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت و تعظیم نام پاک او بسجانه در دلش
بیش از حیطه بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب قُلْ مَتَاعُ
الدُّنْيَا قَلِيلٌ و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوت و السلام لَوْ كَانَتِ
الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیز لیست فانی قلیل و ذلیل
هر که نام خدا را واسطه حصول آن سخت قدر و مرتبه این نام بلند نشاخیت و لبسا میباشد که همین حقیقت دنیا
بلباس مینداری برمی آید و خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلا مواظبت اذکار الهی باین نیت
که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن بادشاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و
نام و نشان من و صیت کمالات من تا ازمنه متطاوله باقی ماند در بلدان و اقالیم دور دراز آوازه ولایت
من منتشر و فاش گردد و فی الحقیقت اِنَّ كُلَّ ذٰلِكَ اِلَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ
عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز
عرض و حساب پیش خواهند آورد و هر یکی را از اشخاص مذکور بن کمال کوشش خود در رضاجوئی من تعالی بیان
خواهد کرد و عالم السر و العلن که آگاه بر ما فی الضمیر است هر یکی را بر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشتند
مطلع فرموده حکم باد خال دوزخ خواهد فرمود ازین بیان گمان نتوان کرد که از کار الهی بنا بر طلب رزق

یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج
محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین دران مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه
فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که ادای افعالیکه از ان رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا
هم ازان میتوان کرد دو وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض بسبب
بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه
الهی است و قابل دخول نار و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه بمانند
افعال مذکوره را بجا آورد موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی
باشد لیکن بهر این قدر که امر اد خال نار در حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشغال و اعمال دنیا است
که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد مثلا خواب که سراسر غفلت و حجاب می نماید باراده صحیحه و نیت درست
بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فی العبادت را هر گاه سهر و بی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت مناجات
و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بارد گر حصول آنرا
منحصر در خواب پندارد بهمین اراده و نیت در خواب رود بهتر از نماز خوانی صدها مرائی و غافل خواهد بود
بلکه خواب او را با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری و نارضامندی حق است
و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بران نام صدها رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض میگردد
شَتَّانَ بَيْنَ الْمَرْتَبَتَيْنِ و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد هر چند
اغراض اخروی همه بهتر است لیکن دران همه تفاوت مراتب و منازل بیشمار است از تفاوت مراتب و منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق
و قص شوارب و استنجا و استحداد و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن
صلی الله علی نبینا و علیه بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری
رسانیدند و همین صلوة و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق
و امثالها بسبب تفاوت عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی

رضا جوئی وی است بنا مش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه
کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام
پاک او یافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق او دست فهمیده و در دل خود جا داده
از زبده دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب ذکر را
ملاحظه کنند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک را داخل در ذکر است همه انعام
عام او است من بعد توفیقی که انعام خاص خاصان است هم از وست پس شخص است که همه اعضا و قوا
و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزار با تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان و وهمی در دلش پدید
می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید با الجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را
بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد
همه کمالات است **افاده ۲** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و عبادات شرعیه است و اصل
بنیادش همین است که راه رضا جوئی حق از دست شیطان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضا جوئی حق بخاطر
خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود کرفی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سبحانه میباشد
لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضا اوست همانرا وسیله اش
میسازند و حقیقت امنیست که خود را از راه رضا جوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر اخذ بیدی
را ورد زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدٰى و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید کُلُّکُمْ ضَالٌّ
اِلَّا مَنْ هَدَیْتُهُ طریق رضای او را میسر در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروة وثقی است
قائد خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت
و ظهور انوار و تجلیات و مصاحبت با رواح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد ۱۰
فائده ۱۰ علامت تحقیق این امر مانع در سالک نامقبول این است که آن اهتمام میکه در ادای او را مستلزم

عشر عشیر آن در اهتمام ادای صلوة مفروضه نمیکنند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود و
بمقتضای وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آنها را از راه حق دور تر می برد نماز را مثل بیکار
سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند
معاذالله من ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنانکه خارج از دائره اسلام اند با حالی نهایت بدتر
مقام گفتگو نیست **هدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات**
آن ۱۲ و آن مشتمل بر سه افاده است ۱۲ **افاده اولی** ۱۲ مخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس بانیطور
که کسالت میکند و آرام خود میخواهد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و
در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگزارد بلکه مثل نافهمین
و مقلوجین کسالتی و سهترخائی در اعضای او راه میابد و جوارح خود را یکیف ما اتفق بسبب عدم مبالات
بارکان صلوة یا بوضعی مناسب راحت بدنی باشد میدارد همچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنه و تشتت هم
و خیال متعرض حال او گشته اخلالی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی نماز می اندازد تا شیطان
پس وسوسه می اندازد اقبح وساوس و بسبکی شان صلوة و قلت مبالات بآن و چندان کار آمدنی ندانستن
آن و این وسوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و ادنای وسوسه
انکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود باید در متشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که آنرا در
خیال دارد بنابر صیانت از غلطی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که
در لقای حضور هم نه تخللی در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مکر شیطان است
و غرضش با دهی رکعات و تسبیحات و متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی
وَهُمْ حَجَرٌ انا که مقصود اصلی رساند و مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر لفضله تعالی آن مقصود شوم
سرانجام نشد پس بنا چاری بمقتضای اِذَا قُمْتَ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آهسته آهسته بخیال کاوخر می رساند تا
این صورت متحقق گردد که ع ۱۲ بر زبان تسبیح و در دل گاو خر ۱۲ گاوخر تمثیل است هر چه سوای حضور حق

است گاؤ باشد یا خر فیل باشد یا اشتر و طالب علمان ندانند کہ تامل ما در صیغ و ترکیب ازان قبیل نیست بہیمات
بہیمات بلکہ زیادہ تر از خیال گاؤ و خر مخل صلوٰۃ است و دانشمندان پندارند کہ فکر استخراج مسائل غریبہ از قرآن
تکمیل نماز است بلکہ تنقیص است و ارباب مکاشفات نداند کہ توجیہ ہم در نماز ہیر زخیہ شیخ یا تجسس ملاقات ارواح
و ملائکہ تحصیل ہمان نماز است کہ معراج مومنین است نفی نفی این توجیہ ہم شعبہ ایست از شرک گو شرک خفی بلکہ اخفی
باشد و بباید دانست کہ سنوح مسائل غریبہ و کشف ارواح و ملائکہ در نماز قبیح است بلکہ توجیہ ہمت و قصد این
کار در طویت و امتزاج این مدعا در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و کشف مذکورین پس از
قبیل خلعتہای فاخرہ است کہ مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب وفور عنایت بایشان می نوازند پس در حق ایشان
کمالی است کہ در موطن مثال مجسم گردیدہ و نماز ایشان عبادتیست کہ ثمرہ اش بمنظر رسیدن آرای دعویہ حاجات گو حاجات
قلیلہ معاشیہ باشد کہ بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی باکمال در عین صلوٰۃ
صادر میشود از ہمین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات بالنفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحہ نقصان نماز
است و انچہ از عمر رضؓ منقول است کہ تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمود پس باین قصہ مغرور نباید شد و نماز
خود را تباہ نباید کرد **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✽ گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر ✽ خضر علیہ السلام را
شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناہ ثواب عظیم بود و دیگران را گناہ فہم جناب فاروق را مرتبہ بود کہ تجہیز لشکر در
نماز مخل نمی شد بلکہ آنہم منجملہ کمالات نماز میگردید زیرا کہ آن تدبیر از جملہ ملہمات حضرت حق در دل ایشان بودہ
بخلاف کسیکہ خود متوجہ بتدبیر امری از امور دنیویہ باشد و بر ہر کہ آنمقام منکشف میشود میداند آرای بمقتضای
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسہ زنا خیال مجامعت زوجہ خود بہتر است و صرف ہمت بسوی شیخ و امثال
آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند چندین مرتبہ بدتر از استغراق در صورت گاؤ و خر خود است کہ خیال آن با تعظیم
و اجلال بسویدای دل انسان می چسپد بخلاف خیال گاؤ و خر کہ نہ آنقدر چسپیدگی می بود و نہ تعظیم بلکہ مہان و محقر
می نمود و این تعظیم و اجلال غیر کہ در نماز ملحوظ و مقصود میشود لشرک میکشد بالجملہ منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است انسان را باید کہ آگاہ شدہ ہیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و پس باز نگردد و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیکہ فہم ہر کس و ناکس باین رسد پس اگر وسوسہ از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کند

هرچند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و بس از همین قبیل است دفع این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا
تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس باشد یا از طرف شیطان
سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام رکعات خیالات نمانده بعض بحضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بالودگی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات که دران وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نامشروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته از ان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کاری بقا بابد
شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بهر فریبه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی سازد
بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه
مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان بر روی کار آرد بتنبیه آن بشب بیداری همه شب کی بآن روزه پیوسته است
میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود نفس را شریک خود میسازد تا مدعای او برآید در تنبیه و تادیب
نفس خود نفس و شیطان هر دو از ضرارت باز می مانند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان از مجال فرمان روائی
در انسان نمی ماند **افاده ۲** اگر در ادای زکوة نفس تعلل و رزد و آزاگران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی
و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوة مال خود جسته سد صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و ارا به فهماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **افاده ۳** در حج و جهاد و قتیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس راست
و چالاک نه بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعدی ورزد همان چیز
را بگذارد مثلا اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گزارد که حج و جهاد را بهیئتی
و چالاکی عازم شود پس نرمی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در فرصت و اطمینان

حاصل میشود اصلا درین صورت هویدا نمیگردد چونکه نفس رام شده و در عبادت بنشاط قدم نهاده موجب
برکات و رونق عبادات میگردد و اگر او جود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی آدای حق آن نکند و محافظت
خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر تجنیده در خدمت همان کار مشکل را بزود و لازم و ضرور
پنداشته بجا آرد و نفس را بفهماند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور تراد رجهلکها خواهیم افگند تا آنکه باز آید و کوشش
در کارهای جهاد درین زمانه از اهم المهمات است **فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات** و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است **تمهید** اصل مقصود از تهذیب اخلاق
و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا کر نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیرش
از رذائل عین اتصاف او ست بفضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است
چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن و انچه ممکن است همان است مامور بتحسین
نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و انچه در کشتن
نفس بریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشته نمی شود
بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا کر نفس بر جستی و جهالا کی باشد
و اگر در وی شکستگی پدید اید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید **افاده** بهترین طریق
اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت دران بسیار خواهد و انست
اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت از کان اسلام خصوصا نماز که عمده ترین آنها
است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم **مالا یدرک کله لا یترک کله** شمه از عظمت نماز
تحریر کرده میشود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولا تمثیلی باید شنید بادشاهی است وسیع
الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متبائنه قائم اند و بهر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها در هر یک کارخانه مدخلیت است
مثلا مزارعان باوجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و نگادان در جواهر بیشمار متفاوته مستغرق
و قول علی هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین

وجاهی مقرر و هریک بسبب آن کار علاقه و ربطی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه
درخود می بالد و بسعی و کار خود میسازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست هر علاقه
که مرا با وی است از عنایات اوست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن اهالی این کارخانجات
را باوجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعضی آنها با علای مدارج کار یست معین که ازان تجاوز نمیتوانند
ممکن نیست و بنا را علیه جرس جاه ایشان را زیادتی و نقصانی تفاوت نه من بعد چیله خاص که بمقام
نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کارکارخانجات کرده
برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوایج خود نموده و
احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربارداری معین
است و بحضوری دربار حسب تعین وقت بروی قدغن شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و
مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید
حضوری در آنها عنایتی خاص حالش از طرف بادشاه برای سائر ارباب کارخانجات هویدا و منکشف
میگردد و همین بسبب آن چیله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد همین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب
عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب جلیل دنیاوی تواند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل و علی هذا القیاس حضور و احتجاب
و منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشانرا ازان نزول است نه عروج اما نزول این بسبب آن نیست که معلوم
انند و عدم عروج قصه معراج گواه است بیت اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم
حضرت آدم صفی الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بغایات ساخت و مظهر کارخانجات
کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی معزز فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت
تا در سائر افراد این حقیقت سر کرده و می حال است سریان کند و اینچنانکه چیله خاص شاهی مصدر بهر امری از امور مملکت
که منقسم بر جمیع خدام سلطنت است نمیتواند شد مثلا کار یکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مگس رانی و لغان برداری

وامثال آن ازین چیله خاص هم عند الحاجت درخلوات متحقق میگردد و همچنین کاریکه بنقیبان و چوبداران
تعلق میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضاران عند الطلب ازان چیله خاص هم امثال این امور
عند الحاجت بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق بمنشیان و متصدیان است از فرامین نویسی و تحریر حساب
و ضبط جمع و خرچ ازان چیله هم عند الحاجت طلب میکنند و کارهای عمده مثل ایلچی گری و نظامت
ممالک و ریاست جنود و عساکر امور متعلقه بوزارت بهمین قیاس باید کرد همچنین اکمل افراد انسانی مصدر
خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتوانند شد مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق
دارد ازان بظهور میرسد در ایصال منافع علیه خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و
در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد ازو رو می نماید و در تعلم
و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد ازدست او درست می آید و در اقامت سلطنت
عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب اولوالعزم و خاتمیت خدمتیکه
تعلق بملا اعلی میدارد ازو صورت می بندد و فوق علی ذلک سائر الخدمات الی قصه حضرت حق جل و علا
بنا بر دربارداری خلیفه خود او قاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را مستور
ساخت و اظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بسعبث رسل و انزال
کتب و انواع هدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کار
در ادامداد فرمود پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات است و لهذا
بر خیر امت فرض شده اوقات دربارداری است و شعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آنرا جلوه
نماید و هر که خواهد آن را برباد دهد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا اوقات
نماز پنجگانه بر بندگان فرض شده شاهد است مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقایق مخلوقات
گو افراد وی متفاوت و متناقض باشند بلکه تنزل کرده باسفل السافلین شده و فی الحقیقت بسبب نزول ایشان
باسفل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا بکبر بلایا و اقسام انواع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور بادشاهی
بیباشد بس ع ۱۰ هم بیشتر عنایت هم بیشتر عناء پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز بهمین طور داند که حضرت

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید
شدید بر بارداری هیچ وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته و از منت برداری حاجبان
و نقیبان سبکدوش ساخته و در هر دم حاضری و عبد شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام عظمت عالم است
محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل و سفاهت است این قسم عظمت نماز را
فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب و خشوع کرشایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را دایم
در کار الهی داشته اوقات نماز را بلا شبهه وقت دربار حضوری پندارد و تلاوت و تسبیحات و ادعیه را مناجات
و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم
آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل
خود مصمم کرد در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از ماسوای او اعراض کرده و
هیبت و سلطنت او را النصب العین خود ساخته دیده امید مناجات بادی فرو بندد پس لابد بمجردی که آن
بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع میابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در
باره او مبذول می نماید و دیده قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه ازان چیله
منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او در و بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب
خود بیش از پیش متوجه میابد برای بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمه ایستیذان مناجات
و توطیه عرض حاجات میباشد انخنامی فرو رود و بسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی
بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد
در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی کرشایان مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به
تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت وقت
نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت خضوع
سطوت مملکت است بر نطفه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا
او را امر می فرمایند که لحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

داخل شود تا مدارک مافات بخوبی دست دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات
اقتضال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون حسن معاملت و قدردانی
و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بران اعزاز و اکرام بنشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار پادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت سلطنت
چنان اقتضا می کند که آن عبد را بخدمتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی
او پای خود را زمی کنند تا به تقریب ادای خدمت چیزی بنشیند همچنین وقتیکه مومن پاک
مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی بفضائل
جان خود را از الواث بهیمیه و خبائث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث
حکمیه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ماسوی الله مصفا ساخته و دل خود
را از علائق غیر الله معرا کرده بقلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت
بمضمون اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ را در سویدای
قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید بمجرد این عقد رحمت الهیه بجوش می آید و عنایت
خاصه بسوی او متوجه میگردد کما اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَمَخَّطَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ
بَیْنَهٗ وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ وفی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی است باین معامله و هر قدری که
اقوال تعظیمیه از تلاوت قرآن و ازادعیه از و بظهور میرسد بهمانقدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی
در حق او مبذول میگردد تا انیکه رکوع که توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود
است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که بمثل این مقام رفیع که عبارت از سجود
است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و حائق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب
عظمی راست استاده و مرتبه ثانیه که شایان اوست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز سائیده در مناجات
و عرض حاجات مشغول میشود از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و
ظهور سرادقات جلال است لهذا منظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد

خود را دمی از آن مقام رفیع فرو تر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک ما فات من عرض
احتیاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود کرار ادنای تکرار در
دو رکعت متحقق میگردد و قابلیت و آنگی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت اقتیاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از آن یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقا از آن
صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت قوانین عظمت قعود صلوة را خالی از عبادات نگذاشته
به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه سجده دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر رکنی از صلوة مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برا بها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه مابین
السجدتین سری است بس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی فی الفور به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة
فائز میگردد مثلا دست او بپایه تخت شاهی رسد یا بدستار سر بسته بهره ور گردد پس البته اقرار
و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این بشتی از خاک را با علای مناصب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنا بر ازاله این ظن در هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبوی
اسرار ارکان صلوة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
شد چونکه بر این معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد و از اینجا باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ
جَیْشِی وَ اَنَا فِی الصَّلٰوةِ در دربار خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین
متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و از دیاد اسلام در عهد او رو داده در هیچ عهد معلوم نیست
القصه تحقق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمه شهادت

شد و عبودیتش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودیتش و قبولیت او
از ملاء اعلا سر بر زده مسامع اهل عوالم را از نیت بخشید به مجرد صدور کلمه شهادت نامور بحاضری دربار
اوقات خمسه گشته به بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلم آداب قولیه و فعلیه و عرضداشت
جهریه و سریه معزز و سرفراز گشت ✦ افاده ۲ ✦ چونکه انحلال از اموال که بموجب منطوق جَعَلَ
اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا عماد زندگانی این جهانی است کلیه مامور به نیست و لباسی است که انسان و قتیکه مسلمان
شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا علیه زکوة را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب
غفلت و نکرت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام
بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانست که بارکان اسلام مامورم و باهتمام ارکان عمده که از ان جمله زکوة
است در دلش قرار یافت همانوقت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام
نیست و هر چه از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است
از کدام وقت شروع پس این اهتمام مادامیکه دامنگیر خاطرش گود در عین تدبیر تمیز اموال خواهد ماند در همه آن
اوقاتش نوعی از حضوری حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام
الهی ادای آن بنا بر حکم بر من لازم است و نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا آوازه
وصیت خود بجود و کرم در جنب نیت ادای مر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق بدین
وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری
اورسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل التدر خود بر من مقرر فرموده و بنا علیه اخذ زکوة اصالة حق امام و
خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة
هر سال بمثابه کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و
مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت خود آن را
قبول فرموده موزد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کار خانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن ازایشان
در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال

عزت و محبتش کہ در بارگاہ بادشاہ است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت او را از عین
اشتغال با موال رو نمی دہد **فائدہ** چنانکہ سلاطین ذوی الاقتدار بسماحت شعار اموال نذور و نیاز را
در مخارج خاصہ خود صرف نمی نمایند بلکہ در مخارج سائر اہل عزت و افتخار مثل شاہزادہای عالی مقدار
و امرای کبار تجویز و تبذل نمی فرمایند بلکہ مصارف امثال این اموال نزد ایشان فروی الحاجات و انعامات اند
و بس ہمچنین حضرت ملک الملاک اموال زکوۃ را بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ مخارج آنجناب فی الحقیقت از
مخارج خاصہ حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی ہاشم کہ علاقہ اخوت و بنوت بآن جناب میدہشتند
تحریم فرمود و مصارف آن اموال را ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را کہ بر ایشان صدقات تحریم فرموده
اند عزت و افتخاری حاصل شده کہ شکر آن بہیچ زبان ادا نمی توانند کرد اگر فقط در مقابلہ ہمین نعمت صدہا انواع
عبادات و ہزارہا اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و بسبب مقابلہ مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب
عصیان بکدام پایہ میرسند **فائدہ ۳** در فرضیت صوم ماہ رمضان یک نوع توجہ و التفات مرد
مومن تمام سال بسوی حکم الہی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید کہ ہرگاہ
رمضان خواہد رسید چنین و چنان یعنی روزہ و نماز تراویح و قرآن ادا خواہم نمود در ین انتظار و استعداد
و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنہا مختلف میشود و بجہت این
انتظار تمام سال مشابہتی بزکوۃ دارد چنانکہ سابق در زکوۃ مرقوم گشتہ و ہر چند روزہ بر ہر امت معین بود لیکن
تخصیص ماہ رمضان برای این امت بجہت عنایات بی غایات حضرت حق است کہ بر این امت مرحومہ فائض
است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت ہمت و توفیق مزاولت اعمال شاقہ ماہ موصوف و لیلۃ القدر مقرر شده تا
بدون مزاولت اعمال شاقہ بوساطت برکات ماہ موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان
بلکہ زائد از ان شود و در ہر سال یکبار لکد کوبی قوی بر نفس میرسد کہ اثر آن تمام سال میماند و شہوت و غضب
و حرص او را اصلاحی پدید می آید گو ہر انسان را بر آن آگاہی نشود **فائدہ ۴** اما حج پس بمنزلہ آنست کہ
بادشاہی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و ہر کرا در ان مکان طلب نماید
آنرا نہایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی کہ اگر کسی بدون طلب ہم در آن مکان

داخل شود او را هم بقدر مایکه لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه غنی و عظیم او را هم در
اقران خود حاصل شود او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد القصه آن مکان را خوان یغما کرده باشند
هر کس بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و منعم سازد و هر کس بدون طلب آمده باشد او را
موافق حال او بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم
است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته
پس هر کس بنا بر طلب نجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس بانواع نعم الهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است
که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست
و آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر کس بدون طلب در آن مقام متحقق گردد
مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز بوده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس من
باک را باید که این امر عظیم الشان طلب پروردگار را در مثل این چنین مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز و اکرام
تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند ✻ افاده ۵ ✻ باید دانست که جهات امر بسیار کثیر
الفوائد جسیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده بجمهور انام میرسد مثل باران که منفعتش نبات و حیوان
و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متمردین و
فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات
خاصه یعنی بعضی اشخاص از منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعت دیگر اما منفعت عامه پس بنا بر آنکه
چنانکه بتجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوجود ارباب اموال
و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه مثل تواتر باران بروفق و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و
آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و کمال بیش از پیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چندان از بسبب شوکت
دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار
احکام شرع در قری و امصار ظهور میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه با
بعید بلکه حال هندوستان از دین چهارصد سال که بهزار و دویست و شصت و سوم است که اکثر شهور این ایام را آخر بگذرانیده بحال همین ولایت که

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه وظهور اولیای عظام وعلمای کرام قیاس
باید کرد واما منافع مخصوصه پس حصول آن بالنسبت شهدای مومنین وغزاة مسلمین وسلاطین ذوی الاقتدار
وجوانمردان کارزار مستغنی از بیان است واما بالنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه
در اوقات قلیله وفوز بمراتب ولایت ومناصب جاهت بریاضات یسیره است واما بالنسبت علما پس
انتشار علوم حقه وکثرت معلمین ومتعلمین وفور علما بمراتب اصحاب وقضاة واجتهاد وافتاء وقیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهر دلبوی ملت مقبوله وحصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه واحکام
مرضیه وظهور امر بالمعروف ونهی عن المنکر است واما بالنسبت عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح
وتقوی بسبب اغراز اهل صلاح واهانت اهل فجور وبسبب شهرت امور محمودة مشروعه وخمول امور مذمومه
ممنوعه ونیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب اقتیاد سلاطین اهل اسلام واکرام علمای ذوی الاحترام
واولیای عظام وبسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است واما بالنسبت عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیحه در معاملات ومیلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق واتصاف
جواد مطلق واقتیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه بتقلید باشد ونیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه وبسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار وجود کرمای سخاوت شعار وانتظام امور معاش
ومعاد ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است واما بالنسبت فساق وفجار پس حصول توبه
یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان از فسق وفجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
وبسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه ونیز دست کشیدن
از اظهار منکرات وبدعات بسبب خوف اقامت حدود وتعذیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان
وملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات وبدعات است واما بالنسبت اهل نفاق پس استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و
عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان در ذلت اهل طغیان ونیز امید بسریان انوار ملت
حقه در جند قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه ونزول برکات سماویه بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام وبسبب تجانب اولیا
عظام وعلمای کرام انعکاس انوار ونفوذ نموغ اثر این بزرگواران در قلوب ایشان است واما بالنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول

ونفاق ومکاسب وعدالت سلاطین واطمینان از لصوص وقطاع الطریق وامید حدوث ورغبت
بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق وشهرت رسوم ایشان وبسبب ملاحظه انتظام امور معاش
ومعاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است واما بالنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند باوجود یکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین
اقل قلیل بالنسبت فارین میباشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان
مقتول شدن باعث تخفیف عذاب وتقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی
باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزائد میشد وهر قدر که کفر متزائد میشود باز دران عقاب متضاعف میگردد
اما در حق ذراری ایشان از زنها وصبیان پس از بسکه ایشانرا بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست
می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون مینماید این است پاره از ذکر منافع جهاد
اما تفصیل آن پس احاطه اش در هیچمقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان وامر باقامت
آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع بمثابه انزال غیث واجرای انهار است در کارخانه تکوین اما
تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند وراه
مخالفت غزات ومجاهدین بسبب خبث باطن وحسد ومحبت کفره می پیمایند ودر ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند ودر زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چه همین باران است که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی است باوجود یکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام
عمارات یا طغیان سیول وانهار تلف میشوند خاتمه در فوائد متفرقه ✻ وان مشتمل بر پنج افاده است
افاده ۱ ✻ باید دانست که استماع غنایی مزامیر واختلاط مارد بدون شهوت اگرچه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصا در حق طالبین راه نبوت خالی از
خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است وهم در حق منتهیان اما
در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق
را ایفای حقوق نفس ضرور است واتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظیکه لذات آن

در صلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان
گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی
در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی
عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن
مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را بهیچ یک
از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس یک از همان قسم
حظوظ که طالب اجتناب ازان اوکد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
که لذت آن در رتبه قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را
در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من حیث
التصالی باموری محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد
مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط مارد در خلوات
بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و هیچ کسی بر ملکه تقوی
و صلاح خود معتمد نشده تا قدم بر امثال این امور ننهاده کرد که کلام هدایت التیام ان الشیطان
یجری من ابن آدم مجری الدم در ازالت امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس اجتناب
از استماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب بامارد مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس
تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو با هم
متجانس و متماثل مینمایند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب هم سر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر
میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال ازان بی انتظام و ثانی از ملکات
راسخه است و صدور افعال ازان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

محمودہ پس طریان غضب وصدور آثار آن اگرچہ مخل ظہور آثار شجاعت نیست بلکہ مؤید آن لیکن غلبہ
آن کیفیت وتسلط آن بر نفس واتباع مقتضای آن بحیثیتکہ ہر چہ غضب وتقاضا کند ہمانرا بعمل آرد
خواہ موافق عقل وعرف باشد خواہ نہ بلکہ شجاعت رابی رونق میسازد وچنانکہ صاحب شجاعت متمیز
یا تمکین میباشد ہمچنین صاحب غضب سبک مزاج وبی وقار چون این مقدمہ ذہن نشین شدہ پس
در اصل مقصود کمال التعمق باید نمود ونظر خائر را کار باید فرمود کہ ہیجانی وغلیانی کہ بسبب استماع صوت
خوش در باطن انسان پیدا می آید اگرچہ فی نفسہ از امور قدسیہ الہیہ نیست چہ مثل ہمین حال بر نفس فساق
وفجار بلکہ مبتدعین وکفار بلکہ بر نفوس سائر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و
طاعات وآمیزش محبت خالق الارض والسموات یک گونہ تائید سالک راہ حق را در ہادی نظر
مینماید واز حالات محمودہ بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات وآثار حب ایمانی بمثابہ ہمان
کیفیت غضبیہ است در جنب شجاعت وچنانکہ وقتیکہ آتش از زیر یارہ آزر یاسیم می افروزند و
بسبب تیزی آتش در آن پارہ تغلغلی حادث میشود حتا کہ مثل آب شدہ کفہای او ہویدا میگردد و
وخلاصہ او در تہ می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت ہمان است کہ در تہ نشستہ است واین کف کہ بر
روی کار آمدہ ہیچ کار آمدنی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ہمچنین بسبب استماع غنا ہیجانی کہ بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد و
امر است از امر مرغوبات نفسانیہ واحکام بہیمیہ کہ بانوار قدسیہ ممتزج گشتہ سر بفلک کشیدہ است و
احکام وآثار حب ایمانی در تہ او مختفی گشتہ واین ہیجان اصلا در امور معتد بہا کار آمدنی نیست آری
مثل طلسمی است کہ برای نظارہ تماشایان ملکوت بر روی کار آمدہ پس اتباع امثال این امور وعنایت
باسباب تحصیل آن بر رونق مقامات حب ایمانی می شکند چہ کار صاحب ایمانی سراسر اطمینان است وتمکین
ووقار است تمکین وکار اہل وجد سراسر اضطراب وپیچ وتاب واما مضرت تعلق قلب بامر دنیا
آنکہ اگرچہ بنیل بہ حظوظ نفسانیہ ورحق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب بر
نسبت ایشان سم قاتل است وتعلق قلب بامر دنیا از ہمین قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد چنانچہ

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکور از کار بر سالکان راه حق مثل انبیاء
صحابه چیزی از امثال این امور ما ثور نیست بلکه انچه از کلام هدایت التیام ایشان برزگای اهل فطانت
هویدا میگردد نوعی اجتناب و اشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر جهره اهل حدیث پوشیده نیست
واما عدم تصریح انجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور هیچ
مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار
آنها و طوالیف انام اجتناب ازان از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع
وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن از ارتکاب بمعصیتی شرعیه بجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بسقاوت عصیان گرفتار میشد بنا علیه بر اشعاری بکراهیت امثال این اکتفا کرده شد
پس طالب حق را باید که بامثال این امور اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن
همیان و سرگردان نگردد و التفاتی صمیم قلب بسوی آن ننماید اری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
امور پیش آیند مجاهرت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین
و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق
چست بسته باشند اظهار کراهیت این امور مرجو باشد آن ارشاد کند احسن و اولی تر است فاما انانکه امثال این امور
را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلاشبهه اهل بدعت اند

افاده ۲۱ انچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
الیمین است بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه
بدست آورده امیدوار اجر جزیل بسعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه
احتناب نورزد مثلا در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و منال سعی بیش از
پیش بکار برد اگرچه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل نه نماید و علی
هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت
برحسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه اصحاب الیقین است

بیانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی نمایند بلکه اخذ بعزایم بمعالی همم می فرمایند
و قطع تعلق از ماسوی اسر مینمایند حتا که از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع
العلاقه میباشند و همه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشناسند مثلا دست خود را دست خود نمی
دانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سائر اسباب دنیا از ان حضرت
حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی بران نمیکنند و در صرف آن بمرضیات او سبحانه دریغ و قصوری نمی نمایند
و سوسه آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمیگذرد مثلا اگر ایشان احتیاج
شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مرضیات مولای حقیقی خود میشناسند در صرف کردن آن هیچ
حرفه بکار نمیبرند حتا که مشاقی و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن خود
نمی شمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان از حق جل و علا بکافری متمرد عطا فرماید یا بلا سبب ضبط نماید هرگز حرف
گله و حکایت شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما را بگان گردیده و چیزی ازان
ما نبود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور هیچگونه
علاقه نیست بلکه صندوق آن اعمال از دست ما مثابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک
اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا با آن چیز علاقه نه مثلا اگر مالکش همگی آنچیز را برباد کند هرگز
صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضی این بزرگوار ازا مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام با آن مقام اینست
که از دل صاحب آن مقام رحمت ربانی و خیر خواهی جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتا که اگر ایشان
برین مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را بعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار
ایشان درست شده و حال بدمآل ایشان رو به بهبودی آورده البته این بزرگوار ان را بسبب
حصول نجات آن عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد
بنا بر آنکه بندهٔ از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک و مهوات نجات یافت چنانچه
شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز
نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده ✤ بیت ✤

چه بودی که دو نرخ زمن پرسیدی + دگر دیگرا نرا بالی شدی + القصه چون این معنی یعنی تبری بعض
از امور دنیا دغبتی در خلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل
دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی
مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله
خاص ماذون مطلق در تصرف امتعه و قماشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بنحو نسبت می نماید
مثلا چیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال و
شهادت میباشند و این کبار اولی الابدی والابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
نمایند مثلا الیشانرا میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از
عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با هیچ چیز نسبت متساوی است یا با هیچ چیزی خصوصیتی
نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد والله اعلم بالصواب + **افاده ۳۱**
حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدریافت
علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند چه
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس او را تعظیم تر
بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نیابد و ادراک
بکنه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال اغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از زیادی
تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خلقت لا بعقل محض و ناکاره بحث بود و انجام خود هیچ
کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه چه از رحمت
و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه ان را قطب الاقطاب بسازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در
یک لحظه فائز بنعمت ایمان فرماید و همانوقت او را بنعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر
تحنث و استعداد نیست بلکه تحنث و استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را امروز و همین روز بعد

محن شدیده لعنتی عطا شده نپندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که
بهزار درجه بهتر ازان در یک لحظه عطا فرماید **افاده ۴** باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به
تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است
که طالب رضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار بارگاه حضرت ذو
الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و
اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر فحتر نبود هرچند کبائر عمده مثل زنا وغیره از وی صادر
شود لیکن هرکه بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هرکه
معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لابد که قبایح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان ازان
خواهد شد گو بالکل آنرا ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور
مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند و در حین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم
داند و یمین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد و قبح صور ارتکاب معاصی است چه باین
صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا به حضرت حق جل شانه کردن است معاذ الله من ذلک و این
صورت موردث توجه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را مالک و از کار رفته
و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد و بعد
نیک انجامی وی حوالهٔ مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که کفر تمامی سیات
و ماحی همه خطیات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت
دهد یا آنکه بدون هردو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده
به بهشت رساند **افاده ۵** چونکه محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده
بدست زنده هرچه اغیار میخواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید که در وقت
مطلبه آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هرچند الله تعالی

معین هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تفویض ایمان خود با و تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این
قدر سعی باید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن
خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبر از ایران آگاه سازد که هر کرا خلاف طریقه محمدیه علی
صاحبها الصلوة در تکفین و تجهیز و دفنم بعمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهم کرد و دامنگیر
او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز و غیره رایج باشد نفی آن باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف
در مقبرها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمارد ✣
اَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اِتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی
فِیْ جَمِیْعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

وآن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است ✣ **فصل اول** ✣ در بیان اشغال طریقه قادریه ✣ وآن مشتمل
یک تمهید و دو هدایت است **تمهید** خلاصه اشغال طریقه قادریه یا تغیری که موجب سهولت سلوک
و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت دران هویدا گردد درین فصل محرر
کرده شد و از بسکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لا بدین فصل بر دو هدایت منقسم گردید **هدایت**
اولی در بیان طرق ذکر وآن مشتمل بر چهار افاده است **افاده** ✣ اول ذکر یک
ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر برآورد
و پیش روی خود ضرب کند و نزد یک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از
دهنش برآمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهڑیال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان
قصد جهر آواز بجهر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را
صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل ازان کردم بجای خود
آید و تکمل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک
آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز متخیل پسین را زیاده تر کشد و همراه کشیدن
آن آواز نور متخیل او را زیاده تر و پهناتر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

تا قدم بآن اجازه کند باز از آن آواز متخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن یار نورانی در پهلوش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو بشده و بجای تمام جسم همان نور مستقر پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید **افاده ۲** بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر ضربی شروع کند طرز نقش آنست که دو زانو مثل نشست نماز به نشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر در زانو راست ضرب کند و باز امتداد صوت متخیل را آهستگی تا به شانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای زانو و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردیده یعنی اینهمه اعضا باطل شده و بجای او همه نور نشسته است باز قدری سکوت کند و دران سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن اعضا خوب به نشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب است محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردید **افاده ۳** ✤ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو به نشیند و یک ضرب در جانب است بطریقیکه سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید **افاده ۴** ✤ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب است و دیگر بر جانب چپ و سوم در قلب و چهارم رو بروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یکه همراه این برآمده از تحت احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرده و تمام این شخص دران مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته ✤ **فائده** ✤ غایت این ذکر با این طریق مذکوره آن است که اثر ذکر و اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر

بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی بوجود آید بفکر مشغول باید شد ✦ **نهایت**

ثانیه در بیان اقسام فکر ✦ و آن مشتمل بر هفت افاده است ✦ **افاده** ✦ مراقبه اولی

مراقبه وحدانیت است و طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لاشریک له مبین اوست هر جا بالجمله

کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد اول آنکه هر چیز

را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو

طریق مراد نیست بلکه از بین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد در اینجاست اینست که

وجود او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند

که معنی ازان بلفظ هست در فارسی وی در هندی بتعبیر میگنجد هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر

چیز است باوجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست ✦ **افاده** ✦ بعد استقرار و استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه

صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه

اجمالا و استغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت

از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا ممزوج بغایت محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است

یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچکاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود

کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و باین مراقبه او را الفتی و محبتی و راهی بجناب کبریائی محقق گردد که بر

وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه آنرا موجب

افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه شمارد و این امر را اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه

از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی اباعن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل

بادشاه روداده اگر بکاری ماموراز طرف آن بادشاه شود سرانجام آنرا بجا بنازی هم فخر خود میداند و ازین

مراقبه معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید

آن تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات فاعل

حقیقی است در هر فعل و هر جنبش و هر سکون هویدا میگردد ✦ **افاده** ✦ بعد این مراقبه بشغل دوم کند

وارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و علیم باهر یک اسم ذات را ضم
کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دلرا حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع و از ناف
که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است برآرد و چنان داند که روح شما مدرک
و دریابنده هر چیز روی همان است مجتمع و فراهم شده همراه ذکر بذکور از ناف بوسط سینه رسیده است
و اگر نقل روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح درمیان این هر دو اسم یعنی الله
سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو
اسم میسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام
است رساند و باز الله قدیر را از اخفی بآسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد باز الله
علیم را از انجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش مجید ترقی دهد و باید
که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گهڑی یا یک گهڑی
هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بچپ و راست دائر و سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها دشوار
می افتد بلکه مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکه در وقت صعود راهی بطور روزنها در آسمانها
متخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنها و راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند
باز بهمان مدرجها از عرش مجید تا لطیفه نفس بترتیب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله علیم از عرش
تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بسر و بذکر الله سمیع
از سر تا به نفس آهسته آهسته این ذکر را ممتزج بدکند تا کرات آن پدید آید از آثارش نورانیت روح ذاکر است
و ملاقات با ارواح انبیا و اولیا و ملائکه و سیر جنت و نار و ملکه سماوات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور و غیره
و لوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها متوقف کردن و در اثر و سائر نمودن
میباید دید دین عجائب آنجا مختلف میشود هر کس بموجب قوت ادراک و استعداد و مناسب حال خود می بیند
و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و احیانا بر صلاح نیک که مفید زاد سالک بود یا
غیر آن نیز او را آگاهی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست میدهد و بیگانگی از جسم

حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند
روح بشری قابل بعروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرقه او شده پس جائیکه طاقت رسیدن
نمیداشت ببدرقه مذکوره میتواند رسید ۱۲ **افاده** ۱۲ باز شغل نفی پیش گیرد بیانش آنکه بمقتضای
اشاره الله نور السموات والارض انوار الهی در هر مکان موجود است بمثابه وجود و هستی که
هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه
جا انوار متحقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار
هر جا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که اجسام فلکی و عنصری
هست از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبارت
از انوار است واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و انچه ارباب فطرت عالیه ابدان
انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس در احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح نمیکند
پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک
شوند همین که آئینه قوت دراکه اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بالتعجب
دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن
اشیاست از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال
باطل و وهم کاذب است هر چه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی
خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این
امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم بنفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صاف کردن
مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی
تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم
برابر است انسانرا خالی کردن خیال خود از پرنده و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت
است بنا علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم وجود اوست

اول آنست که قوت مدرکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در
نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت مدرکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آنرا اخراج
میکند پس فرق کرمیان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت
دوم بسیار آسان است یا باین طور فرق توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان
است از نفی باران مرکبی را که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بناء علیه در نفی
خود نفی جسد سهل جائیکه بران قرار دارد و شوم تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
گران می نماید و بعض اکه بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه تر می باشد نفی حلق و سینه سخت میشود و بالجمله هر چیز یکه
آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اولا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن
دشوار می نماید که بر نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمودار آن بر مبتدی این کار بصور مختلفه
میباشد گاهی خلائی به مقام سینه و شکم او لا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت و جثه متخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم
بدم دراز و باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند بمثابه آنکه گوارا توب از
یک طرف بطرف دیگر رسیده آنمقام بدن را خالی گذاشته است و باز بهمان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و
کشاده تر سازد تا که بانجام رسد از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را مثلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزفی سست
رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت
پاره دل از وی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صور شتی تطویل لاطائل است لیکن بسا است که از معنی
مجمل نفی تعین صوری از صور ش بر بزرگی قوی الذهن هم میسر نمیگردد و احیانا با وجود دریافت صور
کثیره غبی غافل را صوری دیگر بادرای آن صور پدید آید بالجمله در یافتن خلاف صورش خالی از فائده

نیست بهر وضعیکه ابتدا رسم نمود کرد و آن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی
تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را بهر جا
که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی آن
شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی بدیهی می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش
رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی
مثل کاجل که گرداگرد او تا بستی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج
بتاریکی میباشد بمثابه سر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک مکدری نماید و نیز آن خط نورانی
بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان
وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این
شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب ناموری مکدره که بمثابه خس و خاشاک است بهمین شغل
مصفا میگردد و سالکین بسا اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد ۔ فائده ۔ در ایام اشتغال شغل
نفی شغل یاد داشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون ولی چگون در همه اوقات
در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات
مگردد بمثابه اگر هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال بحوائج ضروریه
و اعمال معاشیه دلش کما ینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر سر صاحب جدان پوشیده نیست پس غافلان
یاد حق تبارک و تعالی را باید که بتمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد داشت حق را از ممتنعات
عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندد و نیز باید دانست که
چنان که بعضی از اشخاص را یاد داشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یاد داشت آن چیز
متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که متعرض حصول یاد داشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات
دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث الم همچنین بعضی سالکین را
یاد داشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر در یک عروض غفلتی یا امور مخالفه را مر یاد داشت

ولعد ملکہ یاد داشتہ حق یاد داشت دیگر ہم بآن ضم باید کرد کہ بیانش مفصلا در باب دوم گذشتہ شد

افادہ چون نفی خود و تمام عالم بقا بوجہی طالب آید نفی النفی و فنا الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکہ بآن نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا ہم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکہ نفی النفی نیستی محض است علامت آن غفلت و رنبودگی و تعطل محض در قوائی درا کہ است حتا کہ اگر درین شغل کمال ملازمت نماید بدان ا و معدوم شود و اثری ازان باقی نماند ہر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواہد شد لیکن آینده راکار آمدنی است آنرا مہمل نگذارد بلکہ لعل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست کہ درین شغل دور کردن ادراک و دریافت است و چونکہ ادراک نماند ہیچ معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بسبب ادراک است ہر چند در شغل نفی ہم ہر چیز را از دائرہ وجود دور میکند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دل بستگی میگردد چنانکہ صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند ہمچنین در نفی ہم انسی میشود بخلاف نفی النفی کہ مدار آنست دوام مقام باقی نیست **افادہ** بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید گاہی توحید صفاتی منکشف میگردد مجملش آنکہ صاحب این شغل خود را مصدر کثرتہا کہ در عالم است گمان می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد کہ بدنش بہنائی فراخی و پہنائی متخیل میشود و آن فراخی و پہنائی باین مرتبہ میرسد کہ خیالش از عالم اجسام کہ بالای ہمہ آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و ہمہ عالم در خود مینگرد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان ہمہ را منجملہ جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر اکمہ افلاک و سیر بعضی مقامات زمین کہ دور و دراز از جای وی بود بطور کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود در فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال مخالف واقع از آنرا این مرتبہ اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند کہ راہ راست منزل مقصود نیست ہر چند راہی باشد فانا دور تر از راہ راست و مورث صعوبت سیر و امتداد است قصد انتقال از آن بانوار کند کہ حجب ذات پاک اند و گاہی انوار رنگا رنگ بنظر می آید و ہمین صورت راہ حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل و علا است و طی آنرا ملی مقرر نیست اگر عنایت الہی شامل حال باشد در یک لحظہ ہزار ہا طی میگردد لیکن سبب عادی برای انتقال سالک از حجابی بحجابی

دیگر آنست که هر یک ازان انوار بقوت خیالیه خود نجدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان همت انتقال از دل خود برآورده استدعای این امر از جناب
حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور نجدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد وهکذا جرا و لبسا که انسان در
همین حجب متوقف گردد و راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی
لون که ازان بسبب بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا
مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند **افاده ۷** هر گاه العنایت ایزدی و جذب
غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد در انجا الاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید
و خوضیکه در انجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی
شود بلکه بموجب منطوق **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** هر وقت شان جدا از آن ذات پاک جلوه گر میگردد
و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدل و تغایر بر بصر و بصیرت او نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث
نبوی علی صاحبه الصلوٰة والسلام که دل آدمی بمنزله پاره پرست که در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر
میسازد دل انسان را قرار نیست پس ظهور تلوین نیز هم ازان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد
و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان سیر
فی الله تفصیل دارد طویل و عریض که تحریرش در یک اوراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط
کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد **فصل دوم در بیان اشغال طریقه
چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فوائد و رازش
قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید** و آن مشتمل بر دو هدایت است **هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه** و آن
مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** اول طالب را باید که با وضو و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه
بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و غیره هما

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار
دعای کشود کار خود کرده ذکر دوم شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای
اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما
لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را بالجزم خواند و بقوت تمام از سینه
برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند
که نوری از سینه اش برآمده بر لب ورسیده توقف کرده و در بار دوم از هما نجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند
همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزه وی ممکن
نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند
که آن نور مثل چتر بر سرش شده بار بسبب کثرت و تو بتو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون
و برون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد ✦ **افاده ۲** ✦ چون اینمعنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکه آن
بوضعی رود بدکه هر وقت بلا کلفت همین طور بکند و بقابوی آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ ✦ الا الله
است قوت و شدت و جهر بهمان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت
درمیان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب
تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بیالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گم
شده باشد ثابت گردد ✦ **افاده ۳** ✦ باز بملایمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و در این ذکر بطور اول
صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب و شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش
هم همان بهت گردش دهد مانند جارو لی و مصقله که اگر کدورتی در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی
و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد ✦ **افاده ۴** ✦ چون این نور آنچنان مصفی گردد
که شعاع آن از هر جهت دور تر از ان افتد و تصفیه و تسهیل آنهم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند

وآن نفی واثبات است یعنی لا الٰه الا الله پس را بخیال خود کشیده محیط زمین وآسمان سازد وتمام دوره را فراگرفته الٰه را در خود تمام کند وطریق کشیدن لا آنست که پیش روی خود ممتد ووسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد وباز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده بلفظ الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند ودر لا الٰه نفی معبودیت هر چیز فی الواقع وفی الحقیقت ونفی وجود خود وتمام اشیاء وکائنات از خیال خود بلحاظ درست وتصور چست مستقر ومستحکم سازد ودر ضرب الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت ووسعت بمثابه دریای زخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود وباین طریق ذکر نفی واثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید داین ذکر را بکثرت ومبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ۱۰ **افاده ۵** ۱۰ طریق انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فراگرفته در همین نور مراقبه کند وذکر را بگذارد وطرز مراقبه آن است که نفی خود ونفی تمام عالم که از لحاظ نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قالبوی خود آرد که او لا بدون لحاظ نور هم نفی خود ونفی تمام کائنات ازوی آسان شود گو که نفی ازان نور منفک نمی شود ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را مستحکم سازد وبعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار وطریق ثانی راه مطلب یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از ان حجب نور انیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت بی رنگی است فائز گردد اگرچه بنسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت نور رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ۱۰ **هدایت**

ثمانیه در بیان فوائد متفرقه ۱۰ وآن مشتمل بر دو افاده است ۱۰ **افاده ۱** ۱۰ برای انکشاف حالات سموات وملاقات ارواح وملائکه وسیر جنت ونار واطلاع بر حقایق آنمقام ودریافت اینکه آنجا دانکشاف

امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا قیوم است یاحی را بذکر خیالی از درمیان سینه خود تا بلب آرد و روح
خود را بپوسته زیر آن سازد و باز لفظ یاقیوم از سینه برآرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ
بلفظ اول واقع میگردد دلالت بکند اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ یاحی قیوم مجتمع شده قوت میگیرد لهذا همزه
تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هر دو لفظ مبارک باین طور کراین اسم مقدس بر روح شود و روح درمیان
هر دو اسم ماند روح را بالای عرش رساند و را بنجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور
مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه
و بعد عرصه بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هر دو اسم انتقال را اعلی باسفل نماید
بذکر خیالی یاحی تهیه انتقال از انجا کند و بمعیت یاقیوم تدریجا بمکان خود رسد و در نزول سموات را
جداگانه ملحوظ دارد ✤ **افاده** ✤ برای کشف قبور سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوحِ
مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه خفی رسد و باسم دوم یعنی
قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در و قوالی
دل داخل شده از در دخانی برآمده متوجه بقبر گردد اگر مدعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن
بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امیدوار باشد از فضل الهی دارد کشف مطلوب حاصل خواهد شد و
این کشف قبور را ناواقفان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوریست ✤ **فصل سوم**
در بیان انتقال طریقه نقشبندیه ✤ و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است ✤ **تمهید** ✤ لطائف
ششگانه که در انسان است مواضع آنرا معلوم باید کرد لطیفه قلب بر پستان چپ لطیفه روح زیر پستان
راست و لطیفه سر درمیان هر دو کرو وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی در
مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از انجاست و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی
بمقام کام درمیان مقدم سر جائیکه جنبش دران در سرکودگان محسوس میگردد ✤ **هدایت اولی در بیان**
در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است ✤ و آن مشتمل بر چهار افاده
است ✤ **افاده اول** ✤ لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده کرد لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام انتهای آن ذکر در
لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه اویس و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و از نمای
اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که نهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجز ادراک التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال با مور دیگر التفات از سوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن
غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله گوید و حضوری و آگاهی
بسمای این نام مقدس پیدا کند پس این ذکر لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه
آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را آنچنان سازد که هر مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین
تواند شد و ملقن اگر باز دیاد آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یکی از لطائف شش گانه نوری است جداگانه که
در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک را بنور او منور می نمایند هر چند این
تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرر نیست هر گاه
انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش
بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می
پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوار
در ابتدا منزله تعلیم تقاریر سکندر نامه است که میخوانند پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال
نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود باز زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
توقف نمایند. **افاده ۲۰** من بعد بجنس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو و بتسلیم
نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام چسپانیده کار از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه اسرا دلی توقف کرده
باز بر لطیفه اخفی هم توقف نموده بلطیفه اخفی رسد باجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد
حرکت در مقام لطیفه سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا برامتیاز آنها قرار دهی کنند و الله را از لطیفه اخفی
کشیده بلطیفه روح متوجه گشته ان شاء الله از لطیفه اقلب ضرب کنند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری بر هیچ عضو
از اعضا حتا که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا العمل آرد یکبار ذکر کرده نفس خود را

بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس باز دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود در حدد ذکر مزیدی نکند اول مراتب مزید آن بست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد در مجلس واحد شمار بصد خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از این ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جوالا است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده

افاده ۳ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن جزو شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جدا گانه از تمام کل پس آن جزو بوجهی مستلزم سائر اجزای انسانی است بنابران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ همه آن اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که از ذکار تمام اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بسبیلش آنکه هر جا را از تمام بدن بدن خود بالعموم و الشمول بمنزله لطائف شمرد چه بر ظاهر است که در نظر مردم مقامات لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود و ملتفت باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و از سر گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون ارادش از جای خود منتقل میگردد و احیانا رعشه دار حرکت پدیدی آید و گاهی بطور قشریره معلوم میکند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت تابستان گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آنچنان میشود که گویا الا الیش از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلدی نماید و در سلطان الذکر از اندرون صفائی میباید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در تاب تواند ذکر امت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهرهٔ بلا اشتباه بگوش صاحب سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب

سلطان الذکر را محسوس میشود ✤ **فائده** ✤ طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر
لطائف بسلطان الذکر و غیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن
وقت هر چه در خود باید داند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین
شود همان است در طالب بکمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید ✤ **افاده ۳** ✤ چون سلطان الذکر
بقدر مذکور بقا بوآید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل اثبات ضم
کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لا بد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت
هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس سالک را باید که از ان حجب بطریقیکه در فصل اول
مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مرکز دولت کند تا که بآخر حجب که مسمی بنسبت بی
رنگی است رسد اگرچه بنسبت این طریقه را باب دریا که صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه
میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز از نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت
دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات پس شگرف و مقامات
پس عجیبه رو دهد و مرشد یکه بحضورش طالب سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد را در اثنای
آنجا آگاه خواهد فرمود ✤ **فائده** ✤ حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند ✤
بیت اول ما آخر هر منتهی است ✤ آخر ما جیب تمنا تهی است ✤ طالب صادق را باید که متجسس همان امر باشد
که آنجناب بلفظ جیب تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و مجلسش خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم
خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ✤ **هدایت ثانیه**
در بیان فوائد متفرقه ✤ و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است ✤ **افاده ۱** ✤ در بیان کیفیت
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند
و طریقش در فصل اول مفصلا مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت
و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آنمقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آنمقام ملاقات سازد و با
احیانا گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد * **افادہ ۲** * باید دانست کہ برای کشف وقائع آیندہ اکابر این طریقہ طرق متعددہ نوشتہ اند واولی واحسن آنست کہ در پاس سوم از شب بیدار شدہ بکمال آداب ومستحبات ونہایت حضور قلب طہارت بآب مطہر بسواد عیہ ماثورہ کہ برای تکفیر سیات بعد طہارت معین فرمودہ اند بہ نیت تکفیر سیات بکمال التجا در جناب خالق الارض والسموات بخواند وبعد ازان صلوۃ التسبیح بتکمیل آداب ومستحبات واطمینان قلب وقالب بکمال خشوع وخضوع بگذارد ودر تمام صلوۃ دعای تکفیر سیات والتجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در نہ قلب ملحوظ دارد وبعد انصراف از صمیم قلب توبہ از جمیع معاصی نماید وبجدی التجا کند کہ در دل او وطن عفو خطیات وقبول توبہ ہویدا گردد پس ہمانوقت بتبتل از اشتغال بطریقہ کہ بآن مہارت داشتہ باشد مشغول شود ودر اثنای آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعہ مطلوبہ پیش روی بصر بصیرت خود بحیثیتی دارد کہ بانگاہی ہمت او بسوی انکشاف ہمان واقعہ متوجہ گردد امید وائق از جناب حضرت حق آنست کہ انکشاف آن واقعہ بطریق نزول الہام از فوق یا بطریق ظہور آن واقعہ از نہ قلب متحقق گردد وفرق درمیان ورود وساوس ونزول الہام آنست کہ الہام امریست کہ در قلب فرود آمدہ قرار میگیرد ومستحکم می نشیند ووسواس را قرار وثبات نمی بود وآمد ورفت آن بسہیلی معین نیست بطور فرد کہ یکسہ بر از جانبی می آید واز جانب دیگر میرود وچنان معلوم میشود کہ گویا چیزی است کہ در جانبی از دل غرہ کردہ رفت وبار دیگر بجانب دیگر واگر انکشاف واقعہ بطریق مذکور متحقق نگردد باید کہ بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید کہ الٰہی من جاہلم وتو بہمہ چیز دانا میدانی کہ من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعہ سعی کردم ومقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری بکن کہ ازان مطلب خبر دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکہ از مردم در رنوم یا یقظ صادر میشود متوجہ سازد وبطریق فال از کلام آنہا غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق ہم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید کہ در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بہ نیت استکشاف واقعہ مطلوبہ بگزارد در ہر رکعت سہ بار فاتحہ وسہ بار آیۃ الکرسی وپانزدہ بار سورہ اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجدہ نہادہ بکمال خضوع وخشوع یکصد ویکبار کلمہ **یا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ** بہ نیت استکشاف بگوید بعد ازان دعای استکشاف مسنونہ در جواب رود انشاء اللہ تعالیٰ در منام بنحوی از انحا حال آن واقعہ ظاہر خواہد شد خواہ صراحۃ خواہ اشارۃ

خواهد دانست که اگر استفتای این امر دران زمانه متبرک میشد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سرها

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفه قلب بر پستان چپ و لطیفه روح محاذی لطیفه قلب بر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس در مبدا پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب با وضو بخضوع و خشوع و التجای تمام رو بروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الاذکار بر لطیفه نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الاذکار حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الاذکار بمجرد یکه غفلت روند هد ذکر لا الله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی میدارد لابد اولا نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا الله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لابران بگذرد تخیل کند و لفظ الا الله را در لطیفه روح رسانده بر لطیفه قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجانب بدن را بهمراه لفظ الله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نماید و بمزاولت و تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش استوار و لطیفه الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و قتیکه بتعمل نفی در صدر خیال طالب مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصا انکشاف

دوائر کہ بدون تشغل نفی انکشاف آن کما حقہ متصور نیست و ہر قدر کہ نفی کامل تر انکشاف بیشتر لہذا باید کہ پیش از
مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کردہ باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی
بجز چیزی کہ مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فنا الفنا پیش خواہد آمد و آنچہ مدرک
ہم باقی نخواہد ماند و غفلت محض طاری خواہد شد و ہمراہ مراقبات دوائر سعی در مزید نفی ماند و قتیکہ بکمال
و انتہای نفوس محبت خواہد رسید نفی النفی و فنا الفنا حاصل خواہد شد اگرچہ تشغل نفی و نفی النفی در کلام اکابرین
طریقہ مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظہور معاملات و رسوخ انوار ضرور است و اما عدم تصریح این
اکابر بامثال این اشغال پس بسبب آنست کہ بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس
مجرد توجہ ایشان بمعنی ازین اشتغال بود و ما بدون حصول نفی خواہ مجرد تاثیر شیخ باشد خواہ بطریق انکشاف
پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ✦ مقصد ✦ در تفسیر الفاظ مستعمل
اکابر این طریقہ شروع شغل و ما ایراد مراقبہ احدیت است و طریقش آنکہ وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را
کہ متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظہ نماید و این لحاظ را از قلب بر آورده متوجہ بجانب فوق ساخته از
عرش مجید ہم بگذرانند تا کہ اثرش پدید آید و اثرش ظہور نور است از جانب فوقانی قلب کہ ممتد و طولانی مثل
اسطوانہ نورانی گشتہ بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانہ نورانی تمام عالم را احاطہ کند پس چون ہر آن نور ہمان
اسطوانہ است کہ اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیدہ و شعاعش در ہمہ آفاق منتشر
شدہ و ظہور این نور شروع دائرہ امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائرہ است و تجاوز
ازان امارت اتمام آن دائرہ و فقط ظہور نور ممتد طولانی دائرہ امکان نیست چہ وسعت و فراخی بوضعیکہ
مبدا و منتہی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائرہ است پس دائرہ نخواہد بود مگر وقتیکہ شعاع نور از ہر طرف پہنا شدہ
عالم را فرا گرفتہ تجاوز از عالم امکان کند و اندازہ و حدش نباشد و این دائرہ را بسبب آنکہ عالم امکان را فرا میگیرد
بدائرہ امکان نامند و این اول دائرہ از دوائر سیر قلبی است و دوم دائرہ ولایت قلبی است کہ بسمی بولایت صغری
است و درین دائرہ مراقبہ اقربیت است و درین دائرہ در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
کہ انوار از تمامی جہات و از ہر جای دمیدہ خورشید انوار کہ از ہر جہت پیدا می آیند بدستور دائرہ اول تجاوز از موجودات

منکبه کرده بجلا امکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب مضمحل و متلاشی گشته انوار محض
باقی ماند الا نادر بلکه قلب مصدر لانوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره و دائره سابقه بدو وجه است
اصل آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره تمام قلب و هم آنکه نور منبسط در
دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل بهمانقدر است که مانند ستون از قلب بالا آمده و سائر دائره بطور
شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است که از قلب بر آمده محیط بل
متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات
بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظرش
مضمحل می نمایند و بصر بصیرتش بر ان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب بالکل مضمحل میگردد و نور صرف
باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره دیگر قوس است در دائره اولی مراقبه معیت
ذات پاک او سبحانه تعالی کنند و بانیطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجود بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت
نزدیک بهمه خود داند و خود را از وی دور و غائب نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خود انگارد و معیت را اقربیت
لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت مع الا با وجود قرب اعانت و مددگاری هم ضرور است تا کسی شخصی
معین و یگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو اقربیت بود و ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و
سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت کرده پس ظاهر بمعنی قرب و معیت را مترادف پنداشته
بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده و لیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید و لهذا
مراقبه اقربیت اول میباید و معنی معیت صرف نزدیکی و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و
مدد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ رنگین شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهه
در هندی هم ازان خبر میدهد و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ
وَاِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ وَاِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا حضرت موسی ع و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما وسلم در مقام
استمداد و استعانت لفظ مع فرموده اند پس هویدا شد که اعانت در معیت ضرور است و اقربیت بدون اعانت متحقق
میگردد پس مراقبه اقربیت بیشتر از مراقبه معیت باید و در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که

لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا
اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده گردد بجد یکه طاقت گناه نیاورد
یا بدو اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند همین طور از لحاظ قرب
معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام
حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصی با زاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
منجم شود یا آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار استقامتش پیش آید و انجام
رود پس هر کس میداند که در انجام اول و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود
و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری سر شده
شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد بالغ آید پس تعظیم او سبحانه را چه قیاس باید کرد که چه قدر باید
و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این
بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محجوب
و مطلوب خود را نصب العین بلکه اقرب از همه چیز با نسبت خود بجد نی مذعن خاطر خود باید که سراسر انست و دانست
یا بدو اثری از وحشت و نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت و قرب
علامت و لایت کبری است که نور این دائره مثل انوار دوائر تین مذکورتین باصفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
بی شمار منور باشد و حقیقت این است که انوار مختلفه الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضرور یست پس بسبب
کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی نمیشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل سابق بحسب یکه آثارش بموجب
بیان سابق واضح شود باحجب و غیره در دوائر دیگر الکمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی است لیکن بحسب
و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل نمی شود و
حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

آثار کرب و معیت و محبت و غیرها است و صاحب هر دائره موافق عزم و سعی خود مطلب یا بد میتواند شد
لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز بمطلوب نمی تواند شد مثلا هر چند صاحب دائره قلبی مطلوب
صاحب دائره نفسانی است لیکن صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد بعد ازان مراقبه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ
است یعنی محبت حق و بذات پاک وی بجاذبه محبت او بجانب مرخود را و در همقام دو دائره و یک قوس یعنی
نصف دائره است و چون آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنائی و
دوستی که فیمابین مردم میباشد و در ابتدای محبت محب نفع و فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را
ملاحظه میکند و پاس هر دو پاس محبوب نهرد و از دست نمیدهد و این دائره اول است و چون محبت ترقی کرد
و جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی دائره اول و شروع دائره دوم گردید و لابد درین
دائره ترجیح جانب حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست
که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از ته دلش فواره صفت جوش زند و چون که
اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام دائره دوم و شروع قوس است و بهمین
جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در آنمقام اصلا نیست تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال
و فنای جانب محب بنیا منسیا گردد پس کمال قوس محبت است و در همین مقام فنا الفنا حاصل میشود بعد آن مرقی
اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است
و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان در تعیق تر شناخت مظاهر وافی تر و امتیاز مصادیق
در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم اجسام و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع بوجود
میگردد و کارخانجات که متعلق برزاقیت او دست مظهری است از مظاهر آن و همچنین کارخانجات که تعلق شان
بدایت دارد از فرو فرستادن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد
مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ابلیس گرفته تا سرود سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظاهر مین
مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و راحت
و خوف و دهشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود با جمله مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک

را ذات پاک او دست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال
نهایت سهل و آسان است و چونکه بسیر سیر تیز تر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از
همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبْحَانَ اللّٰهِ عَدَدَ خَلْقِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ زِنَةَ عَرْشِهٖ
سُبْحَانَ اللّٰهِ مِدَادَ کَلِمَاتِهٖ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره چون عارف و سیع المعرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فراگیرد حسب لحاظ
خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را مزایای کما ینبغی کند
و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس با لاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از
فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه پیدا خواهد گردید و منجمله آثارش رسائی نفس است یعنی اضمحلال او از دانست
خود و نسبت افعال بخود و تهذیب باخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه
نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن عیر از کشف و الهام را راه نی و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب تبت این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
را اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع
را صرف بسبب محبت دانست ان ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره بتمامها مترتب
خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع مرتبه اولی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف
حاصل خواهد شد و بمقتضای کُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره
هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات در انوار هم پیدا آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
این دائره مقدم بر دوائر محبت نبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیم می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب
حقیقة آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانه و مثالش انتظام مملکت است که بر ظاهر و هویدا است
و باطن عقل و تدبیر بادشاه است پس فرخور ادراک خود باید که مظاهر بطور زاد دریافت کرده مسمای اسم باطن را
باختیار سر بالش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت اولیای ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملا اعلی است
و مراد از ملا اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ مییابد اولا آنها تلقی میفرمایند باز در
عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در
جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل
آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فما مقتضای
طبیعتش رضامندی حق ظاهر میگردد مثلا مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند
و گاهی تبرا کبر میرساند و ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت
و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان بردار احکام الهیه سعی سبقت و مسارعت در آن پیدا
خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر رضای
الهی و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش کسالت
است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن در این سیر
روی نمایند و اتمام این سیر با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است
و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت
تا بید آسمان و زمین و در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی
ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول
بلحاظ اینکه منشا کمالات انبیا است علیهم الصلوة و السلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه راه نبود و همین
در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق می بود حتاکه در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع
فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسد گو ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است

کہ از روشنی آن فواید حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیہم السلام دائما در کار و بار خود باید نہ ندا
فیوض ایشان تعلق بہ تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکہ کہ مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکہ بروقت از سبب
حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لہذا منشا کمالات ملائکہ تجلی ذاتی دائمی نمی بود
و انوار و تجلیات کہ ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک
است بدو سبب اول آنکہ استقرار و ثبات خاصیت خاک است لہذا مناسب این سیر است دوم آنکہ در تجلی موصوف
معنی ظہور است چہ بوجہی توان گفت کہ عالم ہمہ تجلی ذاتی دائمی است و ظہور عالم مظاہر است و از ظہور عالم
ظہور آن تجلی باید فہمید و عنصر خاک ہم در انسان ظاہر است و اثر ظہور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی
است در انسان و مقصد از تین تواضع و فروتنی است در پیش مالک و عدم سرکشی از قبول فرمان او گوکہ در
امتثال اوامر مالک خود را اعلای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکہ بجہت آب است غیر این تواضع است
چہ در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفض جناح در وقت مقابلہ و مواجہہ دیگر است پس تواضع ہر وقت
امر است جدا گانہ کہ پیش می آید بخلاف تسفل کہ امری لازم غیر منفک است و چنانکہ سابق مذکور شد ظہور این آثار را
امتیاز باید کرد چہ گاہی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیہ حصولش می پندارد و گفتگوئی کہ فیما بین
حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری شدہ بنا بر بیانش تمثیلی است و انی منقول است کہ ہر دو باہم ملاقات
کردند بعد ملاقات غائبانہ شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود کہ وی اخلاق ندارد و این سخن
بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تہذیب اخلاق منقح و مہذب تالیف کردہ بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود کہ
من گفتہ ام کہ اخلاق ندارد نہ آنکہ اخلاق ندانست آن جدا است و حصول آن جدا و گاہی بسبب عبادات
و گاہی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبہ میشود و انسان در دام اعتقال جہل مرکب
می ماند و این خود نشان عرفان صریح است و حصول ہمان معتبر است کہ از قعر قلب خوش زند نہ آنکہ بزور بر خود بندد
و بنا بر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکہ مکرر مذکور شد نیز ضرور است درجہ دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیت
کمالات رسالت است خصائص رسل را فہمید انتقال آن منشا آن کند و حضرت ذات را از جہت منشائیت آن مراقبہ
نماید امتیاز رسالت از نبوت بظہور و سالت و ایلچی گری است در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش

بلیغ در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن در مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل را لازم است بخلاف انبیا که ایشانرا مقابله لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است و وجهش ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی فرستند بخش در حق آن قوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی و رزیدن مقبول میشود در رتبه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوالعزم و امتیاز اولوالعزم از سائر رسل نهمت قویه است در باب اهلاک کفره و اصلاح مومنین پس اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل نیز دخلی دارد لکن قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی بنسبت اراده قهر الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود گویا باشند بخلاف اولوالعزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه و شاید این جارحه بسه صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول اولوالعزم در ریاضت برابر بوند دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیاست صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر ازین خصیصه بالطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل از انبیا و امتیاز اولوالعزم از رسل بخصائص آنها بنا بر مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و ذلک کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود آنست که سه چیز لابد است دل تبدل انوار که مکرر سه کرر مذکور شد دوم تبدل صفات چنانکه این هم مبین شده و تازه آنست که منجمله تبدل صفات است حصول یاد حق و شانی که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بمعنی از معانی نبوت که ادنای آن خوابهای نیک است فائز خواهند ساخت و همچنین در رتبه دوم معنی رسالت بروفائض خواهد شد و بتفهیم و تعلیم و مناظره غافلان و جاهلان و معاندان ملهم خواهد گشت و از درجه سوم همت قویه در اهلاک عصاة و متمردان و انعام و اکرام مطیعان و مخلصان او را خواهند بخشید و این مدعا بالعموم باید دانست هر سمی را از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی ازان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وجهش کمال کرم آنکریم مطلق است عادت کریمانه است که هر که در وقت طعام خوردن مثلا رو برو ایشان میشود و طمع براو می دوزد البته لقمه باو خواهند داد و همین تمثیل بی متصور

این کلام باید بر دل یعنی هر کس مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه
آنست که البته از شان احیای اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیابش آنکه بنده
برگزیده چون کار را از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان
بود لیکن بمنزله مزد و لیست و متر تب بر آنکار و مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که ببخش رضای مولا
است انسان چون بان فائز میگردد و امتیاز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن یا وجاهتی
در ملا اعلی و غیرهم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی
رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض در درجه اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصری و لطیفه
در درود این فیض خصوصیت ندارد و سبب این است که منتهای کمالات رسل اولوالعزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و اصلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض
این دو درجه بهیأت وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت حضرت ذات است
مر خلائق را و این معنی پر هویداست و اثر مناسب این مراقبه در سالک این سیر معظم بودن است بحقانیت و اهل حق
و در التعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض از اصحاب گذشته بود
که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها
شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران بزرگ بودند سجده گردند باز مراقبه حضرت
ذات است باعتبار ظهور حقیقت فرآنی از وی و منتشر آن مبدا وسعت بیچونی او ست و لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال بطرزی دیگر ذهن نشین نماید اما باعتبار ظهور افعال پس
چنان ملاحظه نماید پس هیچ حرکتی که در عوالم ظاهر میشود همان ست محرک بحقیقت پس اگر پای مورچه جنبش می نماید
از وست و اگر فلک الافلاک گردش میکند به تحریک او میکند و اگر سبیل و طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز
آنکه بیچون و بیچگون گوئیم و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی و اثمار آن از وسعت بیچون

ہر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکہ حاکی ہر چیز است و سعتی دارد کہ معدومات و موجودات را گنجایش میکند و بسبب آنکہ
اثری از خواص محکی عنہ در و یافتہ نمی شود بچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقایق عالم و مہیمن
بودن و سعتی دارد پس عریض و طویل کہ علم بشر بہ منتہای آن رسیدن متعذر است و چونکہ ظہور حقیقت ازلی
از دست بچون است و از بچونی اوست کہ با وجود تالیف وی از حروف و کلمات متداولہ عرب ترکیب یک جملہ
مشابہ آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد بسبب آنکہ در ترکیب آن کلام ذات بچون امر بچون موضوع فرمود کہ ہزارہا
بلغا و فصحا بکنہ آن نمیتوانند رسید و انسان کہ مظہر خاص صفت کلام است و ابوالبشر بہ ہمین صفت معزز تمام ما انگار گردید
ہرگاہ از تالیف یک جملہ قصیر آن عاجز و درماندہ شد غیر او را کہ مقابل وی عجم و اخرس میتوان گفت ہرگز سر انجام نخواہند
کرد و ثالثا وجہ مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و ہر چند قرآن مجید مشتمل بر غایات و نہایات است لیکن شروع
معرفت را سبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاہی است از بخشی گری و وزارت و صدارت
و امارت و غیرہا پس ہمین نوکری است کہ وزارت میباشد و ہمین نوکریست کہ خدمتگاری میشود ہمچنین در قرآن مجید.
ابتدای وسعت بچون ہم ہست و انتہای آن نیز لہذا مناسب مبدئیت گشت و چون بخشہای سہ گانہ ذہن نشین
شد معنی از مبدا وسعت بچونی کہ منشا حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبہ ذات بلحاظ وسعت بچونی کہ منشا
حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و ظہور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کردہ جویای کمال وسعت بچون باید
شد و از آثارش صفائی و نزاہتی است کہ در اصل این سیر در خود میباید و آن صفا مناسب بچون و کمال وسعت بچونی
منشا حقیقت رنگارنگ نمایش و گوناگون تعظیم کہ نماز جامع آنہا است اشارہ میکند بکمال مذکور بعد مراقبہ بلحاظ
منشائیت حقیقت قرآن مراقبہ بلحاظ منشائیت حقیقت صلوۃ کند و اثرش کمال صفا و نزاہت مراقب است
پس در عین تلوث بانجاس ظاہری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاہتی یابد من بعد مراقبہ معبودیت صرفہ است
قطع نظر از مسجودیت مقیدہ کہ در ارکان نماز میباشد و تصویرش آنکہ نماز مثلا بلحاظ آنکہ منعم حقیقی و حاکم تحقیقی بر
ما فرض فرمودہ امر محتم بآن نمودہ معبودیت مقیدہ است و نظر باینکہ عین او انس مستحق این تعظیم است معبودیت
عرفہ است و اثرش عظمت و بزرگی خود است کہ در نفس خود خواہد یافت بی جہت و بی سبب بخلاف عظمتی کہ در مقام
حقیقت کعبہ یافتہ بود و من بعد مراقبہ ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراہیمی است و سخن مجمل در ان این است

که هر کامل را نظر بکمال خود باخود نسبتی میباشد تصور پیش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید
و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود بدرخود مونسی و رفیقی می پندارد و بخود نامونس نباشد
باینطور نسبتی که جناب حضرت حق را باخود هست تصور کنند و منشای کمال ابراهیمی اعلی صاحبه الصلوة والسلام
آن نسبت حضرت ذات بذات خود هست ملاحظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه بکمال خواهد رسید اثری
از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آثار که مرقوم شده هر جا باید دانست بعد ازان مراقبه
حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوة والسلام و آن محبیت ذات است
و محبیت را هر کس میداند در ابتدا که مراقبه محبیت بود بلحاظ محبیت سیر الی الله می نماید تا حق تعالی را بمحبیت می یابد و در این سیر
مراقبه محبیت ذات است مر ذات را و همین است منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه
ایست که در میان دو شخص میباشد و محبیت از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنائی
است که هر یک را از هر دو آشنا بر دیگری اعتماد کلی است و غرض و وجاهت هر یک در دل دیگری راسخ است و این
خلت موجب توسط کارهای عمده می بود مثل وزرا و امرا بالنسبت بادشاهان و محبیت را سه مرتبه است اول آن که
محبیت صرفه بود و بسر حد محبوبیت نکشد این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار
قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز در خدمتگاری بود لابد او را دوام حضور
و قرب زائد بالنسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبیت که بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبیت
واصل شده اگر ازان مقام که نهایت محبیت است پیش قدمی کند بمحبوبیت رسد این محبیت هم خلت است
سوم محبیت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلت است بلاریب و آن منشا حقیقت محمدیه است
علی صاحبها الصلوة والسلام چنانکه پیشتر می آید و چونکه در اینمقام بیان مراتب ولایت است و بدا رد ولایت بر قرب
و دوام حضور است و این معنی در محبیت زائد از خلت است گو که در سرانجام کارها و واسطه شدن امور عظام
خلت زائد بود لهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند اگر این وجه تقدم محبیت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویه است بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجه که منشا حقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت

از حقیقت احدیت بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد آن مراقبه لا التعیین است یا نفی کردن ذات پاک او را مرتبه است که تعبیرات و بیانات همه دون آن هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد واللہ علم بحقیقة الحال ❊ **تکملہ در بیان سلوک ثانی راہ ولایت** ❊ و آن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است ❊ **تمہید** ❊ طالبان نافہم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را تمام میرسانند میدانند کہ ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی و غیرہم قدس اللہ تعالی اسرارہم اجمعین شدیم و این مغالطہ ایست صریح و عقیدہ ایست نہایت قبیح زیرا کہ در بیمقام ممکن کہ اہل جذبان و بطلان ہم رسند و چون در بیمقام رسائی انان ہم باشد بچہ طور این مرتبہ را منتہای کمال ساطین بارگاہ قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید ❊ شعر ❊

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

اگر ہمہ ذرہ ہا از جا بر خیزد ❊ ہر چند کہ سلوک متعارف بوجہیکہ در این کتاب محرر شدہ اہل جذبان و بطلان را در بیرسائی میسر نیست زیرا کہ اکثر اشغال آن ممزوج با آداب شرعیہ و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از ممزوج آداب شرعیہ است پس حقیقت این است کہ بلا ریب وصول بہ معرفت ذات حاصل شدہ لیکن ردو قبول چیزی است دیگر و این وصول مردود آن درگاہ الہی را بیمقام رسانیدن مثال آن است کہ قزاقی مساعی بکار برده در ادراک شاہی رسیده نزدیک است کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال اثر بغی و عناد کہ مقابل حکم سلطانی کرده مبرہن محکمہ عدالت سلطانی نگردد و ہمین است حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری فخیم است در حق طالب مبتدی کہ فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال زیمقام است و این مرتبہ بنزد ابجد خوانی است و مراتبی کہ از ابتدای ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب و مقصود است معدود و دمی تواند شد و حقیقت این امر در ضمن تمثیلیکہ مندرج افادہ آینده است بہتر وجوہ انشاء اللہ تعالی واضح خواہد گردید پس لابد کہ این ساطین بارگاہ قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی ہست کہ بسبب آن ترقیات و مقامات از زمرہ مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیازایشان در همان مقامات امتیاز از سائر مقبولان حاصل نموده اند پس همان ترقیات
را بسلوک ثانی مسمی میکنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است
که واسطه افاضت رحمت الهی بود هر چه فائض بود بواسطه اش باشد و اکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اول حاصل
نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است و احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول
بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند بنوعی آنها انیست که شخصی صاحب عقل و بصیرت اگر اند حضور بادشاه
دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن اوامر آن چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و قدویت
بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین
شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر
است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیا
است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و بصیرت است که پیش ازین همه از اجرای
اوراد و وظائف و بسبب خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع شریف است که اشتغال سلوک اول را محض تعبد او شرعا
وابتغاءً لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که نیتش در این کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم
بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست بناء
علیه بطرزی مضبوط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه +

مقصد در میان سلوک ثانی راه ولایت

+ باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول بضبط و ربط بدون
است و ثانی منضبط نیست باوجود یکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن را طی
کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیانا بر ناواقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه
شود و هر یک امتیاز از دیگری نمیدانند بنابر آن تمثیل تفصیلی هر یک را باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح
گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه
دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطلوب بالی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی گشته و اصل مطلوب اگر مرکوز خاطر است مکنون و آشته حضوری را مطلوب
خود اظهاری نماید و اصل مطلوب اپیش از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنا بر مفاسدی که در
اظهارش متوهم میشوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند
پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته
محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ
و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبی که هیچگاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر
و تماشا یا بدیدن احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف ورزیده
طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور زیست کرد در نیحالت آنچنان مشغول بسیر و تماشا و سیاحت
گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسند تمام عمر خود را در همین سیر
و سیاحت برباد دهد و اینقدر مقرر است که بعد رسیدن تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید
و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه
روز بروز نمودار شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
خاص دار الخلافه اند مثل فیلخانه و شتر خانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسیده بوجه
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و راحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید
آنمکان را نظر بتجمل و آرایش حسب جلال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت یافت و من وجه
بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب اول ظاهری گردیده متجسس طریق
حصول مطلوب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی
است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس شد و طریقه از طرق اولیاء الله قدس
الله تعالی بسرارهم تا بمرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنها است و
از ذکر جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویش

وتبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزلهٔ شغل نفی است و انحراف بچپ راست بمنزلهٔ استغراق در گشت توحید صفاتی است
واحیانا در وقایع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا
باوجود یاد آوری وصول در همان وقایع ماند و از ان نتواند برآید و بدیگر سوار نشود و دیر رسیدن البته خواهد بود و انکه زود تر
همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد بر راه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دار الخلافت بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزار ها هستند و آخرین حجب بمنزل دیوان خاص است
و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بچون و بچگونه نیست و دایرهٔ حجاب بخصاصی زاید
بآن صفات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی بادیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه بهمان حجاب
است و مثالش از پرده های دروازهای مکانات بادشاهی معلوم توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده
را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نپندارند و در در آمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی نهایت
از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم
ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم بادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت
بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی
بعمل آرد او را لازم است که حضار دربار را از هر کاره وجوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد و تا بروقت حاجت
کلمهٔ اخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار
سرگرم و چالاک باشد و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نورزد مبادا ابداغ کاهلی
در آن دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این منصب بمجرد اخراجش از ان مقام گردد
و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت میباشد ارضای و تا وقتیکه در دل خود بهمین قدر بسنده

فرزندی وقرابتی ونبی وامثال آن لعمل نیارد واگر مال گزارست مال را بسبب سرکار پادشاه حیله وتکرار اداکرده باشد
وچونکه بایمقام رسد پس رضای وی آنست که رعایت حقوق واداب وتعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد وبذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آنمقام مثل گذرانیدن نظر وتواضع واهدای تحف وهدایا
برابر حق خاشاک شمارد ورضامندی آنها را بهتر از جان ومال خود پندارد وحاضر باشی را مراتب است مثلا
ساکنان دارالخلافت من وجه حاضر سلطنت اند وحاضران قلعه خاص فوق ازایشان وملازمان دیوان خاص
بالاتر ازآنها واناکه مستعد خدمت بیرون دیوار ایستاده می مانند زیاده ازایشان واناکه رو بروی میباشند فوق
ایشان وکسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه متعصوساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه
ایشان پس ازین مراتب مرتبه خلارا اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود وقدر
ووقع وی در دل بادشاه جاگیر دو معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب وفدوی من است وبا این وسیله
اورا اقامت آنمقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند والتفات بادشاه بسوی وی معلوم
اهل دربار خواهد شد وخود اهل دربار هم از وی رضامندی خواهند بود ماندن او را در آنمقام جائز خواهند دانست بعد
اطمینان از اقامت بآنمقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور وتامل ملاحظه کرده
باشد وهر وقایع واخبار که در دربار میگذرند از اسم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت ومعان دریافت نموده اوضاع تغیرات آنرا بوقت حافظه خود نماید وبعد بهر تغیر حکمی بانعامی
یا بتعذیب وسزای یا صلح وجنگ یا بندوبست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند ودر این وقایع
واخبار همه کارهای خرد وبزرگ را نگاه دارد در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم
ودر اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم وعلی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار
آمدن دشمن زور آور صاحب ملک ولشکر واز غارت شدن روستای در صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص
باجمال احاطه آنرا قصد کند ولسا چیزها میباشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد وهمه بران تغیر چهره بادشاهی
بدان چیزها متفاوت نمی شود پس بداند که در هر خبر وواقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر وچهره بایکسان یابد
معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر همین عمل مواظبت ومداومت ورزد تا که

حسب ذکاوفطانت دی ملکه مرضی شناسی بادشاه دردی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقایع وسوانح آگاه
گردد و این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت
وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی
تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کار یراز کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
شاهی اضعاف مضاعف از انچه سابق بود بردی بجوشش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او
خواهد شد لابد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نوخت و اصل مطلوب خود که تمام این بشیب و فراز و محن
و متاعب برای آن کشیده بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلا خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک را
لازم است که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است احتیار عزائم
شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک الازم که
تمام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو
نکند لازمه شرع شریف است هر مسلمانرا باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب بنشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را حاضر ساخته
و از ان عظمت مصحف انتقال کرده و نات و دنایت خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دلش خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده او امر نه از خود هرگز لیاقت این
نعمت ندا شتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالا مال شود کمال عظمت مصحف نصب العین گردد و این چنین معانی
اگر خود بخود در ذهن وی آید از بهه اولی و اصل مدعا و الا بتکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس
عظمت هر سوره و فضیلت و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع برهمین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و
تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار فقرا و زکوة بشرط

خود بر هر مسلمان فرض است و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک مسلوک ثانی را
لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برزگی دیگر بر خود لازم
شمارد تا کرا از ارباب عزیمت شود مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای
خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای
حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی
و شفاعت انبیا و اولیا پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توقع دعای خیر که کار آمدنی در این
مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مومی الیه چنانچه
بهر نزدیکی دانسته شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه و غیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود
راضی سازد و مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش موجب فحوای
کریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هر جا موجود است مثلا اگر بیننده در حال چشم و بینائی خود غور کند بالبداهه
داند که این نعمت عظمی مر امحض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و روی بسوی وی آورد
که این نعمت او را حاصل گشته والا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و اصلا دعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض بفضل شامل
و رحمت کامله او جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است
جلیل القدر پس هر چیز از فلک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای اوست و خصوصیت با وی دارد با وجودیکه
استعداد و سعی و خواهش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که
رحمت الهیه بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بحال او متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض
اند و هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ

کردن نتواند پس باید کرد غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم اند پس حالات آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم از وقت تولد بلکہ از حین علوق تا آخر آن یاد آرد کہ این چنین نعم جلیلہ سعید و حصا محض از دریای بیکنار رحمت الہیہ چہ قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چہ گونہ بر آنجناب فائض میشد بمجرد تولد چہ قسم برکات و عنایات با وجود با وجود آنجناب منضم ساخت کہ آن برکات شامل حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید این نعم کہ در طفلی و صغر سن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فائض میشد بقیاس نعم دیگر امری مہمل است چندان وقع ندارد با وجود آنکہ فی نفسہا نعم جلیل القدر اند بلکہ این چنین نعم جلیلہ فخیمہ را تصور کند کہ اینہمہ بلا سبب و بلا وجہ محض از رحمت کاملہ ذاتیہ حضرت حق تعالی است چونکہ وجہ اللہ بسوی بندہ میشود ہمین قسم انعامات باہرہ ظاہرہ بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصہ معنی وجہ اللہ شانی است از شیون رحمت الہیہ کہ بلا سبب و بی جہت و بی سابقہ استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مفیض انعامات جلیلہ متکاثرہ میگردد و مراقبہ وجہ اللہ ملاحظہ ہمین شان است و حاصل آن انعامات ایجاد است از کتم عدم و این معنی وجہ اللہ عام و شامل تمام موجودات است فاما بحیثیت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضے دیگر در وجوہ انعامات معنی وجہ اللہ بنسبت ہر کس علاحدہ میباشد و گمان نبرند کہ در اینصورت عبث در فعل حق تعالی لازم خواہد آمد و عبث سفاہت است و ذات الہی جل شانہ ازان منزہ و پاک زیرا کہ حکم و مصالح افعال الہیہ چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس بردی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع حکم و مصالح منظور است پس در پیدایش مطلق اشیا است خصوصیت باین کس ہیچ ندارد مثلا خلق ارباب دانش عطا میفرمود بلکہ در حیوانات این کمال میدارد ہیچکس و ہیچ امر نبود کہ دست خدا جل شانہ ازان سو منصرف ساختہ باین سو متوجہ سازد و این نعمت را بایشان رساند پس عنایت محضہ و رحمت صرفہ اوست کہ ہر ہر باانعامات باہرہ متکاثرہ نواختہ و بسیاری از نعم ہر یک بتخصیص فرموده ہمین شان را کہ متبع رحمت کاملہ الغرض است بوجہ اللہ مسمی کردہ شده و آثار وجہ اللہ تمام نعم ظاہرہ و باطنہ اند کہ لاغرض خالص شدہ اند و وجہ اللہ ہمین آثار شناختہ میشود و مقابل آن وجہ العبد است یعنی روآوردن بندہ بسوی خدا جل شانہ و بیانش آنکہ ہر بندہ مومن خواہ دانی ہمت باشد خواہ عالی ہمت بنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و او امر او بجا می آرد اما

و کمال نظر بحکم و مصالح منظور آن حکم چنین است فاما اگر غیر آنکہ بود و دانست حکم

ولی اہمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت و اما عالی ہمت پس بنا بر تمنی حصول عزت و وجاہت عند اللہ و دخول در
زمرہ اہل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک خاص زمان خاص فی الجملہ باعتبار ہر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت و
حصول عزت مذکورہ یقینا مترتب میشود بلکہ از توابع و آثار آن است لیکن ارباب ہمت عالیہ را باین امور التفات
نمی باشد بلکہ منتہای ایشان ہمان انسلاک در سلک خاصان است و بس پس لا بد در دل ہر یکی از این دو فریق
انسی و الفتی با خالق خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود تا انیکہ در حق بعضی بندگان شدہ شدہ
تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از دلش محو و منسی میگردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می نشیند
کہ او امر را بجا می آرد و حصول ہیچ مرتبہ از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت ہرگز بخیالش نمیگذرد و ہر چند
حصول عزت و اعتبار بران قطعی و یقینی است چنانکہ حصول ثواب و حصول عزت و اعتبار خادم را در ادای امر
از خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و ہمچنین از منہیات پرہیز می نماید و صرف
منع او تعالی ملحوظ میدارد و ہر چند محفوظ ماندن از ذلت و بلا اعلی و سقوط از مراتب اہل عزت و اعتبار و نجات
از عذاب نار مقرر بران مترتب فما این بندہ را ہرگز تحمل نیست محض رضای و نار رضای حق تعالی مقصود و گذشتہ
ہمینکہ میداند کہ در بجا آوری او امر حق رضای اوست آن رضا را بہتر از ہزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت
و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد و ہرگاہ نا رضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نا رضامندی
را بدتر از ہزاران ذلت یعنی سقوط از مراتب اہل عزت و اعتبار و دخول در زمرہ اذلا بلکہ بدتر از ہزاران عذاب
دوزخ می پندارد پس چنانکہ وجہ اللہ توجہ رحمت الہیہ است بسوی بندہ الغرض ہمچنین وجہ العبد رو آوردن بندہ
است بسوی خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبہ از مراتب عزت و وجاہت و اعتبار و لو فرضا
از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نار و ہمانا کہ بہمین مضمون اشارت است در این آیات اَلَمْ یَجِدْكَ
یَتِیْمًا فَاٰوٰی وَ وَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدٰی وَ وَجَدَكَ عَآئِلًا فَاَغْنٰی این ہر سہ آیت اشارت است بوجہ اللہ تعالی
و ہر سہ آیت اخیرہ اشارت است بوجہ العبد و چون وجہ اللہ با نار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبہ آن
نیست کہ نظر خود را بہمان شان کہ منشا رحمت الغرض است متوجہ سازد و علی الدوام نگاہ خود را بآن دوخته
مستجمع وسائل بزبان حال و قال باشد کہ ہرگاہ انیقدر نعم جلیلہ بر من بی استحقاق و استعداد عام رحمت فرمودہ

پس فلان انعمت عطا فرما هرچند جلیل و خطیر است و من نهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید
و موقوف بر هیچ امر نیست و این مراقبه گاهی بلا جهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق
توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حاکم
میشود و عنایت خاصه را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم علیا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی
آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم علیا مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست
و بهمین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت
ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه
ایزدی زیاده بر آرزوی راضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جامه پسند بر
برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این بمثابه
ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر
حال هر آل کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر باشی و خوشنودی خاطر بادشاه ازوی بجز تجویز حاضر ماندن سبب
اندیشه بد طینتی و خباثت آنشخص منصبی او را می نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد
و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه
بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و
حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در ازل لنصیبه بهر مومن مقدر شده بود
مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا به همین نور
اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور مثل ستاره تابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته
نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان
و اضواء است خاصه آن نور دریافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است
و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و ملتفت
آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا بامری متوجه خواهد شد تغیرے نمایان در تجلی که محاذی کمال اوست

پیدا خواہد آمد و این قسم تغیر خواہد بود کہ ازان رضا یا نا رضا را توان فہمید بعض اشخاص آنچنان میباشند
کہ معاملہ ایشان از قلب تجاوز نکردہ و ایشانرا از ہمان راہ بر رضا یا نا رضا آگاہ میسازند مثلا ہرگاہ قصد
میکنند کہ کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت سوے
آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نا رضا مندی بآن متعلق است سامت و انقباض و نفرت و رمیدگی
از حق حال آنہا میگردد و آنانکہ حال ایشان تجاوز از قلب کردہ است و بمقامات عالیہ رفیعہ رسیدہ اند بسبب
ایشان رضا و نا رضای حق جل و علا بسبب حدوث تغیرات در تجلی کہ محاذی کمال ایشان است دریافت
نمایند و این تغیر کہ در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزہ و مبرا است تفصیلش
آنکہ آثار عامہ کہ از ذات پاک بچون و بیچگون صادر میشود دران آثار تغیری اصلا نمی شود چنانکہ کان کہا
کان وصف اوست ہمچنان بنسبت آن آثار بر یک وصف است کہ از ازل تا ابد گاہی دران تغیر نیست و
اما بنسبت امور خاصہ پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
جا است و آثار عامہ آن حسب استعدادات اشیا نہایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع
و مکان آفتاب نمیشود و در ستخیز از خاص ازدی مطلوب خواہد شد بنا بران وضع و مکان وی مبدل خواہد
گردید و قریب سر اہل محشر خواہد رسید ہمچنین برائے ظہور آثار خاصہ تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک
وی نیست تعالی شانہ عن ذلک بلکہ ظہور و تجلی آنرا صورت خاصہ میباشد در آنصورت تغیر پدیدی آید و این
تغیر در ذات نسبت و تمثیلش انسان است چہ آنکہ معبر من است این جسم عنصری نیست زیرا کہ بعد موت جسم
موجود می بود و احکامیکہ بر انسان مرتب میگردید ہمہ مبدل میشود پس حقیقت انسانی کہ مشار الیہ من می
باشد بواسطہ این جسم عنصری مستور و مخفی گشتہ و بادی اتحادی پیدا کردہ کہ معاملہ با جسم میشود و منسوب بآن
حقیقت میگردد مثلا می گویند کہ نزد زید رفتم و پیوستہ با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و ہمین کہ انسان
فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود ہیچ حکم از احکام مزبورہ بران جسم نمی توان کرد آن وقت ہیچ کس
نخواہد گفت کہ نزد زید رفتم و پیوستہ با وی نشستم ذات منزہ آن بچون و بیچگون ہمچنین در صورتی و لباسہا
متستر شدہ مخاطبان میگردد این قدر فرق است کہ حقیقت انسانی مقید بجسم میباشد پس نمی تواند کہ بواسطہ جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورت
که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و از اینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتیکه
اخص خصوص دارد پیش می آید فاما از ان ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضا و رضای
حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعیه بهمان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و رضا در امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود منجر بنا رضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه منزل دیدن از چشم ظاهری است و سالک را چون این کمال دست
میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا
هم دریافت میکند و هر گاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد
داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت برحالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کارآمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را توقف و استمرار بر همان خدمت
خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در همین مقام اهل ولایت را
پر نبوت دست میدهد اگر بر سانیدن امور یکه بر ایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر بر سانیدن آن مامور شوند
پس پر تو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بخاصه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مقرر میگردند
و در همین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده مانند نائب سازنده و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاری از دست
خلیفة الله سرانجام میشود از دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری صاحب
خدمت بلاریب می بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آنخواص

هرچند کار دزارت را سرانجام داده فاما در نیفشده و انمقام نهایت راه ولایت است و راه ولایت بعد از
هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم + باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت
و آن مشتمل بر شش افاده است + افاده ۱ + طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قابل داد
عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است رسوخ قدم در مقام توبه است بتفصیلیکه
آنکه اول طالب اینطریق را باید که منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال
خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب و سنت تتبع و تفتیش
نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها و الا از علمای محدثین استفسار کند بعد ازان بانعام حضرت حق و
تربیت جواد مطلق کرد باره این ذره بمقدار مبذول شده بار بار بملاحظه چیست و تصور درست در ذهن
خود مستحکم سازد و بکمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز رو بروی بصر بصیرت خود مرة بعد اخری پیش
آرد بعد ازان در خلوت نشسته و نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منهی حقیقی و بی نیاز تحقیقی و حق مثل
این عاجز بیمقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است و این معنی را در ذهن خود
چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منهی حقیقی بر ذهن او قرار گیرد حتاکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید
او را حالت قشعریره پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امر منکر
که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد حتاکه قبح این منهیات عقل
و قلب او را فراگیرد و در باطن او بنسبت آن منهیات خوفی و وحشتی پیدا آید حتاکه صدور آن منهیات از خود
بجای وقوع خود در تهلکه جان و مال و آبرو از ته دل شمارد بعد ازان بعظمت قرآن مجید و فرقان حمید را
تصور نماید و از صمیم قلب خوب دقت کند که این صنفی هست از صفات ازلیه ربانیه که آفرید العالم امکان بهیچگونه
مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود و بکسوت زبان عربی همان وصف ازلی و کمال قدرت
خود را انزال فرموده بموزاد واسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده بمثابه آنکه بادشاهی عظیم القدر دستار خود را
بگیرد و بکمال ناز بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه هرگز لیاقت التفات
بادشاهانه نمیدانست دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی و مرا بهمین وجه

بحاجت خود مستعد سازی کرفی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این فقیر نیک تامل کرده آید واز قانون ادب فی الجمله مسافتی درریده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه
بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت اوست
القصه عظمت این کلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک را با آن
مصحف ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاش پاش میشود و باز
اگر این ملاحظه میکند که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود بنهم
البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد مثلا آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود را بان یاقوت تصور کند در باد به حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذهن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که قومی را از امام متبر کرا اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و الحاح و نیاز پیش از پیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بارخدایا من بهمه وجوه عاجزم و توبه بهمه
چیز قادر و توبه که قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است ؛ شعر ؛ تو چون ساقی شوی در دست تنگ ظرفی نمی ماند ؛ بقدر بحر باشد
وسعت آغوش ساحلها ؛ بعد ازان صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه
قلب تا که عزیمت بگزارد و در اثنای ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد بعد ازان بهمان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تقرر منهیات شرعیه ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پدید آمد و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و وهم او در همان
حالت فرو رفت فبها والا این امر را بروز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
همان حالت رو دهد بعد ازان در اثنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین الرب و عباد
سینه او را مالا مال سازد و سر و اپا تاج بملابست آنکلام پاک کاسه سر او را پر سازد پس نظر کرده بمزید
بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید انداز د و بگوید که بارخدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
آن بنسبت این طالب کمتک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد
توبه کند تصویر این آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق
آن التزام قسم باحب اشیا نزد او یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
اشیا نزد یک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
یاد میکند البته نزد یک یاد کردن این قسم ملفوظ همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب از ان امر از ته دل او مثل میخ
فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند همچنین همت قویه از ته دل حق در آورده و بقرآن
مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بارخدایا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
شرع را بر جانب و نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بارخدایا
من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسانی
بعد ازان او را علی الدوام مراعات عقد توبه التفات ضرورست که در حضور ملک الملاک که قادر علی الاطلاق
و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز
کنم و داغ نقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند مثلا بانکه شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان صاحب
قدرت و انتقام مجلکه داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و قول
و فعل ملاحظه آن مجلکه می ماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور
میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را بر
روی کار می آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بعیت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد
که خود را از زمره غلامان آنجناب و از جماعت حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن
اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را
بردست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد
اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست
و اتباع آن عزیز را فرع آن و در ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط
میگردد و اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع
بس جلیله است و از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه بتجربه صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی را
دست عزیزی بعیت میکند عنایت یزدانی بسبب جاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود او را از
مواقع ارتکاب معاصی و مظان طلبست منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
متحقق میشود یکی آنکه آن عزیز با وجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
جل و علا همان عزیز را بر وقوع آن طالب بمظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید
پس آن عزیز به تدبیری از تدابیر خواه نه منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبایح حائل گردد و دیگر
آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز نشود گو که آن عزیز اصلا بر این معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده
چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون بار اینجا در خلوت تنها شدند و آن عائشه تبه حال طامع
حصول وصال گردید بصورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف
علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجه

محقق است که در هیچ یکی از ممکنات مستور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقایق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب و الممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه اینکلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره یوجه من الوجوه درمنام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل بآن محافظت طالب خواهد نمود + **افاده ۲** + چون طالب را بنوبت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد اولا لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگرچه خود عالم بفنون عربیه است فبها والا این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب اول التفات نورزد و بموشکافی متعمقین فنون اذکار خود را برای فضیلت تمامی المحققین عربیه قرار داده برجم غفیر از اهل سلام راه مقصود زدند معتبر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است + **بیت** +

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + کین راه که تو میروی بترکستان است + بعد ازان خلاصه این معنی و تفاصیل این مضامین بروجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن یا اذکار و ادعیه ماثوره بزبان ما بین الجهر و الاخفا را کثر احیان شروع کند و اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس بعضی اوقات مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مفرط از انگوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود ازان حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه آنحالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آنحالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید شمرد و باید جد و جهد در ذکر ایمانی چندان اکثار نماید

کرد کہ طبیعت فکر را ملال آرد و بہ حصول مکاشفات انجامد بلکہ تدریجاً نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبہ صمدیت
پس باید دانست کہ اساس مبادی این مراقبہ چنانکہ در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظہ انعامات حق و عجائب
قدرت آن قادر مطلق است لیکن ہیچ ان سرور را بہتاج و دید قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق
و اذعان حکمت آن حکیم مطلق کہ مقرر مراقبہ صمدیت است در مبادی احوال سبب ملاحظہ نعم مشترک و تاثیرات
عادیہ حادث نمیشود مثلاً از زلال غیث و انبات زرع ہر چند از نعم جلیلہ است لیکن از بسکہ درین نعمت ہمہ افراد انسانی
اشتراک دارند از ملاحظہ این از شخصی عامی را حالت مرقوم بصدر حادث نمیتواند شد و ہمچنین خلق سموات و ارض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچہ از اعظم آیات قدرت ظاہرہ و آثار حکمت باہرہ و علامات عظمت قاہرہ است
لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان و اکثر احیان نمایند از ین سبب بملاحظہ این امور ذہن را بہ کمالات حضرت
حق انتقال متحقق نمیگردد لہذا بر طالب لازم است کہ نعم خاصہ کہ بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت
کہ خلاف عادت ظہور نموده و امثال این امور ملاحظہ نماید و قصد بسکہ مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری
بگوش ہوش خود بشنود و آنرا بار بار در بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن
عظیم بالاستحقاق و در بادیہ انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا شہرشتہ مراقبہ صمدیت بدست آید و
چون مراقبہ صمدیت بر وجہیکہ در باب اول و ثالث مذکور شد ذہن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد
اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت کند والا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت را مویدی ہست کہ بسبب آن
مویدات ذکر و فکر رونق میابد و آثار او بقوت و سرعت ظہور می نماید و از اعظم آن مویدات واقعاتی او
خدمت خلق اللہ ہست خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مغالیس و انجاح حاجات ذوی الحاجات و خبر گیری
مرضی بالجملہ سعی کردن در حق کسیکہ از تحصیل حوائج خود فرو ماند و در روزہای حصول مطلب بروی او مسدود
گردید و باجمال چون مداومت بر ذکر و فکر خواہد کرد البتہ مفتاح خزائن سعادت دارین کہ حب ایمانی است
باو مسلم خواہد شد و حدوث ہمین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث ہمین حب معلوم میشود
کہ ذکر و فکر کمال خود رسیده اند **فائدہ** بعد از آن چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد کہ طائر بلند پرواز ہمت

طالب باشد اظهر اعلام این راه و اظهر علامات این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب
اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حسب بیانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه
نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه
کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و بر ظاهر است که خود را مثل
سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای
مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد و
شعار سبب مداخلت عقل و تدبیر خود و جاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول و جاهت بر همین تقدیر متصور است که
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بر بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت
خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد در این وقت
هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب بر خود مسدود ساخته
باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود در ان فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی
برهم نشود پس اگرچه شرعا محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد بود
نصیحت و خیرخواهی است و جاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت در میان
بنده نادان و جاهل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و استتار
بهبودی خود را در منظنه هلاک و عصیان انداختن است و در اینجا نکته ایست که دانستن آن در همین مقام بر ضرورت
و آن اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین
راه ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادت است بیانش آنکه انسان از بسبب کمال سوخ در مقام فنا
رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی هیچ عزم و اراده منقطع میگردد پس ایشان خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر پندارند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند
قسم ثانی و آن نصیب سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر ارادت
حق جل علا را بیانش آنکه ایشان از تقضای رغبت و خواهش و شهوت خالی نمیکردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نمیشود بلکه غیبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروهه از دل ایشان میرود شد بلکه
بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضاء رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند
و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب رضای مولای
خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن
عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بدانسان که چون
بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند
که آنچه انسب و اولی است بموجب حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل
بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه انسب و اولی در حق بندگان است در
همان امر ما را استعمال خواهد کرد و همان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ارادات خود را در کار حاجات
الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد
کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او دخل ندهد بلکه نظر خود را بر چهره مولای خود دوخته منتظر
امر او باشد و هیچ خدمت معینه از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد
بلکه مثل خدمت کار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او
شناخته دائما در پروی نظر او خود را حاضر دارد همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امر که از جانب مولا
او صادر شود خود را در بجا آوردن آن امر بکمال جستی و چالاکی در آرد **افاده ۴** چون رضای اراده بکمال خود
میرسد و خلاصت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهد امراقبه عظمت پیش گیرد بدانسان که چنانکه
سالکین براه ولایت اول در تحصیل بلکه یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه
بلکه یاد داشت در صلب نفس ایشان سه نشیند آنرا ببعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
کائنات باظهور در مظاهر متعدده یا صدور کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
باین طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول بلکه یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را
مضموم نماید و مضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ

وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه
کند و مغیبت و قرب علمی را بین نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و بر و
بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب در درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر
شود به مجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل و این مضمون هر بر زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می
بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصی می ماند که آن شخص را نسبت آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت
و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض اعتقاد دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت
نمیکند بلکه این هم باید دانست که آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین
و آفرین بران میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان
خود می شمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد مذلت
در دنیا نصیب او میشود و او را در زمره کافرین نعمت یا شمار و عفو معاصی عظیمه لطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص
و شدت انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید
باجمله نکته گیری و نکته نوازی شان او ست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
این مضمون را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چکاری برآید بلکه مقصود آنست که
حال آن طالب در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم
باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در
ذهن خود تصور کرده فقط از عان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان
و هر موجی از امواج بحر زخار مدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر
واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات بسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علوی
و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال و مثال

حال کسی باشد کہ شخصی دست او را گرفتہ محاذی دریای زخار در جوا و ریختہ کند پس اگر آنکس دریای را می بیند
آنرا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن
متعذر می شمارد پس بسبب ثبات خود غیر از آن شخصی چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند کہ
مادامیکہ آن شخص دست مرا گرفتہ است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند
رسید و اگر آنشخص دست من گذاشت پس تمامی عالم مهالک من است چہ بر هر موجی از دریا کہ خواهم افتاد البتہ
غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظہ در ذهن او چندان مستحکم می نشیند
کہ اگر شیر زیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای اینحالت اطلاب
از صمیم قلب خود میداند کہ مادامیکہ حضرت حق دست محافظت از من برداشته است هیچ مضرتی بمن از ین امور
اگرچہ در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکہ آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت
هر مورچہ پامال و مگس بد حال کہ متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت میکند و لهذا پیشوایان این طریق گر
بخلاصہ این مراقبہ فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و
انصار مقابل بی پرده نموده اند چنانچہ قصہ حضرت موسی علیہ السلام و فرعون مشهور معروف است ندائی کہ مقصود
از تکلام آنست کہ بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب باسباب امور مهلکہ و بعد آن حاصل طاری نمیشود چہ
این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت
کہ خلاصہ اش تکمیل فطرت انسانیہ است متصور نیست بلکہ مقصود آنست کہ خوفی و اطمینانی کہ از تہ دل سر بر میزند و عقل
و هوش او را پراگنده ساز د بران طالب بسبب قرب باسباب مهلکہ و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان
طبیعی و الیضاح این امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد
پس میگوئیم کہ چنانکہ شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجہ بسوی چشم پسر خود کند و بگوید کہ من
در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لا بد مادامیکہ آن چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری
در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد یکگونہ تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان
او باضطرار بند میگردد حالانکہ در صمیم قلب او درمیان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چہ قطعا می داند کہ

حضرت ایوب بمن بخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا میگیرد
و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین اینطالب صادق همه کائنات را مثل جوب سنگ در دست
حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او میشناسد اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب امور ضاره و نافعه بر وطاری شود ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت
ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب وهاب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای
طلب آنجناب را هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده والا صدور دعائیکه از صمیم قلب بر
میزند از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ وَّ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَّ قَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا ۞ افاده ۵ ۞ چون مراقبه عظمت جمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح
متوکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و لبعض ارباب کمال در این مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه اوست پیش گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بی شمار است منجمله آن شان حلم است که با وجود
شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هر چند عصیان بانجش
قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشد اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان در گذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت و مهربانی پرورش
نماید و آن جریمه قبیحه را نسیا منسیا میسازد و تعذیب را بترحیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل
انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که وَ رَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ حرفیست از بیان آن
و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کامله بشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و معاملات مختلفه و
کثرت حاجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمیشوند یک بهر بهر امر توجهی مبذول میدارند و هر یک
معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان اوست میدارند نه بحدی افراط میکنند

کردر یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده کارخانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت
تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان
تفریط می ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر ذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل بنشینند
و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یک از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه
و متغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان اوست و معاملتی بر روی کار می آرند که بیمانه
استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاص کرا بالایشان بهم نرسیده کسی از دیگران اگرچه
اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشد حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده
معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدر یک فرق در مابین کارخانه خدایی کارخانه
این نفوس کامله است همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه وسعت حوصله این کاملست و هر کسیکه معنی وسعت الهیه را
خوب فهمیده باشد هر قدر یکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر بانبساط وسعت الهیه
ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن
جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت و امر آن مالک تحقیقی و مقابله شرایع و تحقیر انبیا چه سعی ها که بلیغه
بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت
خود اخراج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق برایشان
نعم متتالیه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق بسپر عاق خود
راست که اگرچه آن پدر مشفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی بسپر عاق خود را بیش میگیرد اما در عین آن
سرزنش و تادیب خیر خواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از
قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود در تمام آنست که این تادیب بی ثمر نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود
بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاصی برایش هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان
مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه بر روی او گشوده میشود و اصل
این همه شیون علو ذاتی است که بر تو ذات بر نفوس کاملی افتد و بعلو همت مسمی میگردد و چه هر کسیکه در علو ذات

در مرتبه قصوی واقع شده باشد این امور خسیسه دنیا را چندان لیاقت نمیاید که بسبب هجوم آن امور تغییری در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سبب شتم ارذال در دل سلاطین جای همت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه ان کبرا این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علوذاتی الهی را باعتبار انتشرح آن بشیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درخت تصور باید کرد و علوذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب اله بنبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی با و مسلم شود یا معاملات مشتبهه بروجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای آن شان الهی محض تشبیها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محجوب و در نشست و برخاست و وزی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالامال کرده و در تمام بدن او سرایت نموده است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید همان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محجوب از او جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت مینماید

فائده باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکنند اول آنکه چیزی یا طالب حق مراقبه آن میکند لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه کرد میان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محجوبیت میوزد البته چیزی از لوازم آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد

مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله بسیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بر بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن مطالب است در ملأ اعلی و ملأ اسافل و ارواح مقدسه قلوب صلحای بنی آدم و این مرد رباب اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است مثلاً به آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه با مزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همچون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری از آن اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود مالک آن طعام لقمه از آن غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوایج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را بر آن دوخته بود ندارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین جون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته نوافل عطایا فائز میگردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه باید دانست حصول آن و این نوافل عطایا منضبط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در راه این طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت نموده پس آثار آن مرتب شد یا اشد یا اما شدت ذکائی ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با ثمار مراقبه عظمت اصلا مناسبت ندارد بهمین سبب اکثر طالبین راه حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی از زبان صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید کار از برکت همین اشغال و اعمال

امر می دیگر از امور مقبول عند الله گوئی از جنس آثار آن اشتغال و اعمال نباشد بدست آورده باشد و
از جهت عدم مناسبت در میان آن اشتغال و اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده
باشد و همچنین بعضی از طلبهٔ این راه که قصص ماضیه اهل کمال میشنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل
فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری از ان کمال در خود نمی بینند
در باده تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند و گاهی در تصور شروط و ارکان
عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از ان کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که این
کمال از جنس توافل عطا یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله علم بالصواب و هو الهادی الی طریق
الرشاد ۱۲ **افادہ** ۱۲ چون مراقبهٔ الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از پیش ظهور فرمود و مقام
کمال و تکمیل با و مسلم شد و مرتبهٔ خلافت عن الله نصیبه گردید بعد ازان بعضی اکملین امقامی روی نمایند که
خلعت تحریر و تقریر بر قد تصویر او کوتاه و ناز یبا است و اینمقام مقام انکشاف وجه لهٔ است که **وَاصْبِرْ**
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمزیست
بسوی اینمعنی غامض هر چند ایضاح این مرام بر تقریر و کلام متصور نیست ۱۲ ع ۱۲ لذت می نشناسی
بخدا تا نچشی ۱۲ لیکن تخیل آن هر چند که ناقص باشد بر وقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر
از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار مشهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک
سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور کلیه بین التجرد المطلق
است بقوت واهمه که بین العقل و الحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده
بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است متحقق میشود و بهمین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل
ادراک تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفه سر و ادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعهٔ انسانیه
است که او را قلب می نامند پس ازین جا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بچون و بی چگون و بی شبهه
و بی ممون متعلی از تمامی تجلیات حتا که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و معرا از همه تنزلات حتا که از

وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی ما ثابت
امر تبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد بود چنانچه
در حدیث شریف اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِی ظُلْمَةٍ فَاَلْقٰی عَلَیْهِمْ مِنْ نُوْرِهٖ فَمَنْ اَصَابَهُ
مِنْ ذٰلِكَ النُّوْرِ اهْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاَهُ ضَلَّ اشاره بهمین نور قدسی است پس همان نور قدسی در عقول سعداء تابنده و مظهر
ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمثابه نور بصر بسیط که در مجمع النور مکنون است و چنانچه مسبب الاسباب
فی الحقیقت همان نور او است تمامی پرده های چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و
شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن چه اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هرآئینه آن
شخص در زمره کوران معدود میشد و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا بسبب نور آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
کار تامل کنند البته دریابند که الا البصار فی الحقیقه همان نور بصر بسیط است چون آن نور از راه چشم بر اید سببیت را
بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره مؤید همان نور بصر بسیط است باین جهت این انوار را هم اسباب البصر
میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آلات
ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور قدسی است که در اوائل ظهور ارواح بنفسه اهل
سعادت گردیده و بعد از خلقت ما شاء در تهٔ لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه
با نواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشه های مختلفه الالوان و
الاشکال و با انوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوی الاحترام و اولیای
عظام منبسط و منشرح یافته آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور
قدسی از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه
بسا لکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه
قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیاء و اولیا
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت بی برند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی

بهت که در ازل الازال نصیب ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب
و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الازال ازان نور محروم مانده مثل
ابوجهل و ابولهب بی حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه بنفی میرساند و مثل کور خلقی در
عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در رنگ
لطائف انسانیه ظهور میفرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راه میابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
آن لطیفه است میبخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از امور مذکور بر رنگ کاری آرد و این لطیفه نورانیه را حجر
بهت ملقب می نمائم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفه الالوان افروخته باشند
تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و السنه گوناگون
بر آمده بر نظر ناظر جلوه گر دیده و اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب
منطمس میشود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش این است
که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه او منطمس میشود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد و همچنین چون
کار نفس کامل در حجر بهت بی پرده می افتد و تمامی السنه لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس
از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک را از سر تا پا حجر بهت
میگردد و بمثابه آن که در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص رنگ صفت
دیده واگردد و این حال غیر آن حال است که سالک راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که
قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان دران گم میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود و چه این
حال در جنب بساط حجر بهت حکم قطره به نسبت دریای اخضر هم نمی دارد چه غایت اینحال آنست که
تمام وجود سالک که ادراک تجلی قلبی کرد دو حال آنست که تمام باطن آنقدر صاحب کمال واسطه ادراک
ذات بحت شود شان بینهما قصد کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب شخصیکه تمام باطنش

حجر بهت سنده چیز تبه داشته باشد وچون شخصی کامل باین مقام میرسد امور یکه دیگرانرا باعث کدورت و
قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم وفقیه میکند و
همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد امور یکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
رو بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچگونه در کار او خلل نخواهد انداخت انیست انچه از تصویر این مقام
در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد ما کنه آنمقام فَوْقَ آلَوْرَآءِ ثُمَّ وَرَآءُ
آلَوْرَآءِ ۞ فائده ۞ الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب بانی و رسوخ فنای
اراده از نقوش امانی مصفا و مبرا میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی
از نعم کونین در جذر قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی ترفهات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان
سر بر نمیزند حتاکه یکبار اسم مبارک الله بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و
بسوی مبادلت این طاعت سیره بنعای کونین ترغیب نمایند هرآینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود
القصه صاحب اینحال همه اعمال برای مهر رضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و بس وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بیان شان ایشان است وچون ارباب این
طریق از مقام سکر محبت تجاوز نمی نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب رفیعه قائم میگردند
در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافره
طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای
مرغوبی یا ازالهٔ مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتاکه
بمقابله ان امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی رعایای بادشاه عالیجاه در طلب تشریفهای او و مراتب
انعام و سرگردان مانده و در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات
و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند
یافته و بحیله خاص ملقب گردیده پس بهمین انوار پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و
در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه

را آنچیز را بدل علاقه جبلی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب در حق او عیبی است
پس قبیحه که خود را از مرتبه عالی فرو تر آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این
علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات است استدعا از
مولای خود نماید و بس همچنین و قتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند و
قدم راسخ در مقعد صدق نصیبه ایشان میگردد و بلحوق رفیق اعلی فائز میگردند و به بنده خاص و عبد با
اختصاص ملقب میشوند البته میلانی بسوی امور مرغوبه دارین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم
انجام آنها بر طلب امری از امور اگرچه پر رغبت و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان
حادث میشود نه بر وجهیکه آن امور را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت
رونق گیرد لهذا اطلب حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب زیادی قرب میباشد نه موجب بعد ۱۲ نظم
موسی اندر درخت آتش ندید ۱۲ سبز تر میشد آن درخت از نار ۱۲ شهوت و حرص مرد صاحب دل ۱۲ اینچنین دان
و این چنین انگار ۱۲ القصه چون ارباب این کمال بانمقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات
جبلیه سه فریق میگردند قومی بسبب کمال علو منصب و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات
و مکروهات کونین را و مصائب و مشکلات دارین را از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب
مرغوب و فرار از مکروه و ازالهٔ مصائب و استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر
محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور مذکوره و
الحق که پایه ایشان بس بلند است از آنکه با مثال این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج
بآن مناصب اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب نماید اگرچه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر
عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای او واجب الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر
در عرض حاجات و استحلال مشکلات و طلب مرغوبات و استرداد مکروهات و سعی در شفاعات بنا بر استحکام اخلاص
عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است و بنا بر رحمت بر اهل اضطراب فی والحاجات چالاک و سرگرم
میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال

مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال تادب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت
حق باوجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی بسرائر اشیاء و بواطن امور بلسان حال اکتفا کرده زبان قال را در
اکثر احوال بالعمل نمی آرند کما حکی عن سؤالی علمه بحالی بیان شان امثال این اعیان است و حق
جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و حوائج قلبیه ایشان را انجاح می نماید باینوجه که مقتضای قلبی
ایشان را خود بخود بلا تقریب ردی کار می آرد و ایشان را بلک سائر عظمای محافل قرب اطلاع میسازد که انجاح
این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید اعتبار
و موجب کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجاهتی بس رفیعه بسبب این معامله در امثال و اقران خود بدست
میآید ۞ فائده ۞ اگرچه بتفصیل یک فرقه از این فرق ثلثه بر فرقتین اخرین من جمیع الوجوه غلط محض
و خطا صریح است ۞ ع هر کلی را رنگ و بوئی دیگر است ۞ لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاه
در ملا اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بر هیچیک از اهل فطانت پوشیده نیست همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام رسالت فیما بین رب و خلقه در وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب اعلی ایشان در شفاعات بر قوم اول فضیلتی که هست بر هیچیک از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله
خاتمه ۞ در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه بفضل این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع
و برهان ساطع است لیکن از بسکه در هیچ جزوی از زمان اکثر ناس قال را بر حال می شناسند نه حال را
بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیدا بهم رسانیده اند
میباشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب از پاره از کلام
که مبین ماخذ مضامین او باشد مذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین بسبب اطلاع بر ماخذ آن
که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود و پس بدانست
که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت
مناجات الاسیما در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث ببدعت و

میلان طبعی بسوی طاعات و کراہیت جبلیہ از معاصی و سیات در خرد سالی بر ایشان ظاہر و باہر بود
القصہ آثار طہارت جبلیہ در جد طبیعت ایشان پیدا و انوار سعادت ازلیہ بر جبین مبارک ایشان ہویدا
بود تا اینکہ مفتاح کنوز سعادات کہ ابواب معلقہ ہر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت باعانت
آن گشادہ گردد حضرت ایشان را بدست آمد و التحصول ملازمت جناب ہدایت مآب قدوہ ارباب صدق
و صفا زبدہ اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت اللہ علی العالمین وارث الانبیا و المرسلین مرجع
کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع اللہ المسلمین بطول بقایہ و اعزنا و سائر المسلمین بمجدہ
و علائہ است و حضرت ایشان را از جناب ایشان در طریقہ النقشبندیہ شرف بیعت حاصل شد و از ایشان
حصول بیعت و برکت توجہات آنجناب معاملاتی عجیب شگرف رو نمود کہ بسبب ہمان وقایع عجیبہ کمالات
طریق نبوت کہ مجملا در بدو فطرت مندرج بود بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن
وجوہ جلوہ گر دید اول و افضل آن معاملات اینست کہ حضرت ایشان جناب رسالت مآب اصلوات اللہ
و سلامہ علیہ در منام دیدند و آنجناب سہ خرما بدست مبارک خود حضرت ایشان را خوراندند بوضعیکہ یک یک
خرما بدست مبارک خود گرفتہ در دہن حضرت ایشان می نہادند و بعد از آنکہ بیدار شدند در نفس خود اثری از آن
رویای حقہ ظاہر و باہر یافتند و ہمین واقعہ ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد ازان روزی جناب
ولایت مآب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ و جناب سیدۃ النسا فاطمۃ الزہرا رضی اللہ تعالی عنہا بخواب دیدند پسر
جناب علی مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوب شست و شو کردند
مثل شست و شو کردن آن بامر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمۃ الزہرا لباس فاخرہ بہ بست مبارک خود ایشان را پوشانیدند
پس بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر دید و اجتبای ازلی کہ در ازل الازال مکنون
بود بر منصہ ظہور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا وسطہ احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات
متواترہ و وقایع متکاثرہ پی در پی بوقوع آمد تا اینکہ روزی حضرت جل علا دست رحمت ایشان را بدست
قدرت خاص خود گرفتہ و چیزہا از امور قدسیہ کہ بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کردہ فرمود
کہ ترا اینچنین دادہ ام و چیزہای دیگر خواہم داد و تا اینکہ شخصی بجناب حضرت ایشان مستدعای بیعت

نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا را علیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص
پیش از پیش الحاح کرد حضرت ایشان بآنشخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد بعد ازان هر چه مناسب
وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
شدند و عرض نمودند که بندگان تو استدعا میکنند که بیعت بمن نمایند و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
کسے را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله
چه منظور است از انطرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم
کرد القصه امثال این وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بندروه علیا
خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید انیست طریق استفادهٔ کمالات راه نبوت و اما طریق استفادهٔ
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب تواردِ ثمرات
اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آنطالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و آن
امر موجب علاقهٔ آنطالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند و از بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصهٔ ظهور میرسد والا در جوهر نفس لوکامن میماند
و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی کم مزاولت کتب و انشی مندی پیدا کند بخلاف دیگر مثل
موسیقی احداث یا صباغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکهٔ
الصناعه میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری
چون این شخص بآن ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصهٔ ظهور میرسد والا در پرده
کمون مخفی می ماند چون این مقدمه مهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله بر ین قانون جاری شده که
نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق
خرق عادت بعضی نفوس کاملهٔ را او لا نسبت حاصل میشود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله بر همین قانون
جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی

فنون کلا بالطبع بخرق عادت اولا برهان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی
میخوانند و آن فنون را دیر بدست ایشان ثانیاً می آید بلکه احیانا در تحصیل مبادی باساتذه این فنون محتاج میشوند
و مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیانا از مبادی عادی میمانند بالجمله حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی
قادریه و چشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه نقشبندیه پس بیانش آنکه سبب برکت
بیعت و یمن توجهات آنجناب هدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب کماه فی الجمله تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
ایشان مانده زیرا که هر واحد از این هر دو امام بمقتضای جذب حضرت ایشان تمامه بسوی خود میفرمود تا انکه
بعد انقراض زمان تنازع و دقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا
قریب یکپاس هر امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجه قوی تاثیر زور آور میفرمودند تا انکه در همان یکپاس حصول نسبت
هر دو طریقه نصیب حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور
حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند در این اثنا روح پر فتوح ایشان ملاقات محقق شد و آنجناب بر حضرت ایشان توجهی
بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مرور مدتی از این واقعه روزی
در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستفیدان خود نشسته
بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک عتبه بوسان آن محفل هدایت منزل منسلک بود و همه حضاران محفل
سر بجیب مراقبه فرو برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند بعد انقراض آنمجلس ملائک مانس
بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل و علا بمحض عنایت خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه
بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه بازوی همت کشادند و تجدیدا تعالیکه این کتاب مستطاب بر آن
محتوی گردیده فرمودند نسبت طریقه استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سائر نسب مثل نسبت مجددیه و شهادلیه
و امثال آن پس بدانست کمالات راه نبوت دیده بصیرت را بآب کمال الکحل یکحل قدسی میگرداند و بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان جذبه تیزی پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد حتی که ایشان بهر چیزیکه

التفات کنند دقائق و دقائق آنچنان را کما حقه فراخور استعداد خود دریابند پس گوییا جمیع نسب و اضافات و کمالات سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که ادنائی التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر گردیند الی آخره مقصود ازین کلام تفصیل سالک راه نبوت است بر آمده طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گوکه افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکند اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد والله علم * و اما اخذ مبادی پس بدانست که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکه در مقام قرب النوافل قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود والا تعین اوضاع طرق موصلا الی الله از جذبه طبیعت او وارد صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم اگنجائیش نیست

فائده * درین کلمات چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معاملات حضرت ایشان است فوایدیست بس جلیله و منافع است بس عظیمه از ان جمله است انچه در صدر کلام مرقوم شد و از ان جمله تحدیث بنعمت الله است که امتثال امر و اما بنعمة ربک فحدث دران صورت می بندد و از ان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورد او را هدایتی بسوی مقام مطلب باطنی خود متحقق گردد و از ان جمله تنبیه جهال اهل زمان است که ولایت از ممتنعات عقلیه شمرده و منحصر را در ایل ان پنداشته فایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

قطعه تاریخ چکیده خامه جناب مولانا بالفضل و الاناظهوری ظهوری *

نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الله الکبیر

بعد حمد و ثنای رب ودود	نعت پیغمبر کریم بگو *	طبع گردید این کتاب منیف
رحمتش از حق قدیم بگو *	هست ملفوظ سید احمد	حمد این دفتر فخیم بگو
ره روی عشق جانا را	این صراطی است مستقیم بگو	نسخه واروی سکینه قلم

پی اہلِ امید دبیم بگو | این ہمہ دردِ عشق راست دوا | این شفا بہر ہر سقیم بگو
این گلستان دین کنون گل شد | بجہان مژدہ ای نسیم بگو | اگر پرسے کہ طبع کرد این را
ز صفاتش تو ای کلیم بگو | ہست اوصاف و خلیق و شفیق | طبع موزونِ او سلیم بگو +
مہربان روی مہربانی خوئے | اصاحبِ الفت عمیم بگو | بمحمد حیات نامے شد +
ماند او زندہ یا رحیم بگو | بدو کوشش جزای خیر دہد | خالق و رازقِ عظیم بگو
باعث طبع شد امین الدین | تو امیدش بگو فخیم بگو | چون برون آمد ز قالب طبع
ہست این روح ہر جسیم بگو | سالِ طبعش تو ای فقیر اکنون | ز رہی خط مستقیم بگو + +

۱۲۸۵ھ

غلطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۳			۱۴	۲	بربوی	لبوی
″	۱۳	می بندد	می نہد و	۲۶	۱۷	اعتبار	اعتنا
۷	۱	لشکر	لسکر	۲۸	۱۶	عزع	فزع
۱۰	۹	نمیکند	مسکند	۳۰	۱۱	بیدای	سویدای
۱۱	۹	مقتضاء	مقتضی	۳۷	۸	وسواری	وسواری و شکاری
۱۲	۳	حب عقلی	حب عشقی	۳۸	۷	مبارزت	قابل مبارزت
″	۲۰	محبت	بحبت	۴۳	۴	تقدس	القدس
۱۳	۲	قلم	نظم	″	۹	وبلکہ	بلکہ
۱۵	۲	چندر	چقدر	۴۴	۱۹	ذوی	ذی
″	۱۱	طرف	صرف	۴۶	۱۱	وحی فترت	فترت وحی
۱۶	۶	ازین	ازین امور	۴۷	۱۷	درمال فجر	بدمآل خیر
	۸	بر	ببر	۴۸	۱۷	مقلسات	مقاسات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۲۱	هیچ دنیا	هیچ چیز دنیا
//	//	منفعتے	منفعتے
۵۸	۲۱	درآنجا	درینجا
۶۲	۱۵	براب	برات
۶۳	۱۳	کاز عمل	ازحلہ عمل
۶۶	۱۰	امراءاست	امرامت
۷۹	۶	یہ کبر	بکفر
۸۰	۶	ریاح	ریاح رحمات
//	۱۴	فہوات	مہوات
۸۲	۲۰	سازد	نمازد
۸۳	۳	خلقک	خلقک فتنک
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	بمرتبہ قطب الاقطاب
۱۱۷	۲۱	بداک	بدایت
۱۲۰	۱۰	انا امور	ازامور
۱۲۱	۲	بقابودی	بقابوی
۱۲۶	۳	قبض	نبض
۱۳۴	۱۷	محب	حجب
۱۳۷	۹	ازضا	درضامندی
	۲۰	وجودباوجود	وجودباجود
۱۳۹	۸	بودند	بوند
۱۴۰	۱۵	گردند	کردند
//	۱۹	پس ہرچہ کنی	
۱۴۲	۱۵	ہم خلت	
۱۴۹	۱۱	اَینَما	
۱۵۱	۱	خبث	
۱۵۲	۷	کورہ	
۱۵۵	۱۳	قشعریت	
۱۵۶	۱۵	عزیت	
۱۶۷	۲۰	میورزد	
۱۷۰	۱۶	ہانوار	
۱۷۵	۱۰	وسالت	

تمت